

استراتژی «اصلاح انقلابی»

یا «انقلاب اصلاحی»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

انتشارات مستضعفین



## شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: استراتژی «اصلاح انقلابی» یا «انقلاب اصلاحی»  
جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: زمستان ۱۴۰۳

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

[info@nashr-mostazafin.com](mailto:info@nashr-mostazafin.com)

انتشارات مستضعفین



# استراتژی «اصلاح انقلابی» یا «انقلاب اصلاحی»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بونه پراکسیس سیاسی،  
اجتماعی و تشکیلاتی  
کنش‌گران جنبش پیشگامان،  
چه دستاوردی به‌همراه داشته  
است؟



ما باید در بستر «استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» (از آنجایی که در طول ۴۶ سال گذشته عمر این جنبش، این استراتژی با این رویکرد قوام‌بخش حرکت ما بوده است) به این نکته توجه داشته‌باشیم که «هر عمل در بستر این استراتژی با این رویکرد می‌بایست در راستای رشد و اعتلای ما در جهت نیل به اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت ما باشد؛ و همچنین باید در راستای گسترش و اجتماعی و توده‌گیر شدن آن اهداف باشد». در همین رابطه است که از مهم‌ترین مسئولیت‌های کنش‌گران جنبش پیشگامان در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی، پس از انتخاب و تعیین طرح و هدف و برنامه، حرکت در راستای نیل به این هدف یا اهداف توضیح و تبیین و ترویج و تبلیغ آن هدف‌ها در جهت توده‌ای و مردمی کردن آگاهی به آن طرح و برنامه و هدف‌ها است، «تا آن طرح و برنامه

و هدف‌ها بتوانند به‌صورت مطالبات مردم درآیند و مردم بتوانند با آن اهداف و برنامه‌ها آشنا بشوند و در باب آن اهداف و برنامه‌ها بتوانند قضاوت بکنند و موضع‌گیری نمایند.»

یادمان باشد که «اهداف و طرح‌ها و برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از زمانی که توده‌ای مردمی و به پایین جامعه ایران ورود پیدا نکنند، هرگز نمی‌توانند به‌صورت گفتمان اجتماعی درآیند و هرگز نمی‌توانند جزء مطالبات آن مردم بشوند». چراکه در تحلیل نهایی «عضله اجرایی برنامه و اهداف ما خود جامعه و یا جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پایین چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط جدید و چه در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ کار و زحمت می‌باشند». بدین خاطر در همین رابطه است که کنش‌گران جنبش پیشگامان (در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید بیش از همه بر این امر تکیه و تأکید کنند که «پی‌ریزی طرح و برنامه و اهداف سه مؤلفه‌ای کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت آنها بر اساس واقعیات و امکانات انجام گیرند نه به‌صورت اموری انتزاعی و ایده‌آلیستی.»

طبیعی است که در راستای دستیابی به این موضوع باید تمام جوانب کار



سنجیده شود، «زیرا یک جانبه به تعیین اهداف و برنامه‌ها پرداختن و جهت مادیت بخشیدن آنها اقدام کردن ما را در عرصه نیل به آن اهداف و برنامه‌ها منحرف می‌سازد». همچنین در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران لازم است که پس از هر دوره‌ای از حرکت‌مان «به جمع‌بندی از گذشته حرکت بپردازیم تا در چارچوب این جمع‌بندی بتوانیم تجارب گذشته خودمان را به کار بگیریم و از دل جمع‌بندی تجارب گذشته خودمان بتوانیم قوانین و اصولی تجربی استنتاج نمائیم و بتوانیم این اصول را به صورت تئوری تطبیقی تشکیلاتی در آموزش و پرورش نیروهای تشکیلاتی مورد استفاده قرار بدهیم.»

بدون تردید، این موضوع باید جز اصول محوری حرکت‌مان باشد، چراکه همیشه «مهم‌ترین مبنای تئوری تطبیقی تشکیلاتی و دست‌مایه آموزشی ما در تشکیلات برای پرورش نیروهای تشکیلاتی، اصول تجربی حاصل پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی خود ما می‌باشد.»

اضافه کنیم که «جمع‌بندی تجارب در عرصه پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و انقلاب اصلاحی) باید به صورت سه مؤلفه‌ای (تاکتیکی و تشکیلاتی و استراتژی) انجام بگیرد»؛ به بیان دیگر، جمع‌بندی تجارب حرکت توسط کنش‌گران

جنبش پیشگامان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:  
دسته اول تجارب تاکتیکی،  
دسته دوم تجارب تشکیلاتی،  
دسته سوم تجارب استراتژی می‌باشند.

البته حاصل جمع‌بندی در هر یک از این سه دسته تجارب، «قوانین و اصول و تئوری تطبیقی خاص خودش را ایجاد می‌نماید که باید در آموزش و پرورش نیروهای تشکیلاتی بر آنها تکیه بشود» و از اینجا است که باید داوری کنیم که در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «امر تعلیمات و آموزش نیروهای تشکیلاتی کاری است طولانی است که باید با حوصله انجام گیرد». پر پیداست که تا زمانی که این پروژه آموزش طولانی نیروهای تشکیلاتی به انجام نرسد، نباید انتظار داشته‌باشیم که کنش‌گران جنبش پیشگامان بتوانند برخوردهای پخته در عرصه تشکیلاتی و تاکتیکی و استراتژی بکنند. همچنین عنایت داشته‌باشیم که رشد کنش‌گران جنبش پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مثل رسیدن میوه است، بنابراین زمان می‌خواهد، البته خود کنش‌گران جنبش پیشگامان باید استعداد رشد داشته‌باشند تا به‌عنوان یک بذر مناسب بتوانند در خاک پراکسیس

سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران رشد و نمو بکنند. البته بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «همیشه درستی طرح و هدف و برنامه در بزرگ بودن و درخشان بودن آنها نیست، بلکه در عملی بودن آن است» به عبارت دیگر بزرگی آنها در آن است که پس از اجرای آن برنامه بتوانیم «یک گام از لحاظ استراتژیک به جلو برداریم و ما را مطابق آن آموزش بدهد.»

بنابراین، بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز سازمانی یا عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین، در چارچوب تکیه بر رویکرد تطبیقی (نه تکیه بر رویکرد انطباقی و نه تکیه بر رویکرد دگماتیستی) در بستر پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی «به رابطه تطبیقی بین فکر و عمل اعتقاد داشته است»، یعنی اگر چه به عمل به عنوان معیار میدانی صحت و سقم فکر تکیه داشته‌ایم، ولی همیشه بر جایگاه برتر اندیشه و شناخت و فکر معتقد بوده‌ایم. در نتیجه در همین رابطه بوده است که پیوسته با «تکیه بر پارادایم تطبیقی (در برابر پارادایم انطباقی و پارادایم دگماتیستی) اصلی‌ترین خودویژگی کنش‌گران جنبش پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) همین رویکرد تطبیقی

در برابر رویکرد انطباقی و رویکرد دگماتیستی) می‌دانیم». در کادر همین پارادایم تطبیقی است که:

اولاً در طول عمر حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته تلاش کرده‌ایم «تا خلاءهای نظری و عملی حرکت‌مان را با رویکردهای تطبیقی پر کنیم» به بیان دیگر، «در رویکرد کنش‌گران جنبش پیشگامان، رویکرد تطبیقی یک پروژه نیست، بلکه یک پروسه است که پیوسته توسط آن کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌بایست در عرصه نظر و عمل به صورت دیالکتیکی با پراکسیس هم خود تکامل پیدا کنند و هم رویکرد تطبیقی خود را تکامل بدهند» بنابراین، کنش‌گران جنبش پیشگامان موظفند «پیوسته با رویکرد تطبیقی نوینی به بازسازی و بازتولید و نقد و نفی و بازشناسی گذشته خود بپردازند.»

بی‌شک آنچه که باعث می‌گردد تا کنش‌گران جنبش پیشگامان بتوانند رویکرد تطبیقی خودشان در روندی رو به جلو رشد بدهند و به ورطه رویکرد انطباقی و یا رویکرد دگماتیستی در نغلطند (آنچنانکه معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب گران‌سنگ «بازسازی فکر دینی در اسلام» که مانیفست منظومه معرفتی او می‌باشد، به ما آموزش می‌دهد) شامل:

الف - تکیه بر اجتهاد در اصول به عنوان امری مستمر و انجام اجتهاد در فروع در کادر اجتهاد در اصول.

ب- ایجاد پیوند و رابطه بین ابدیت و تغییر، می شود.

محمد اقبال لاهوری بر پایه این دو اصل است که موضوع رویکرد تطبیقی به عنوان امری پروسه‌ای و سیال تعریف می کند که لازم است پیوسته توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان در جهت تکمیل و تکامل آن مورد عنایت قرار بگیرد. به هر حال در این رابطه لازم است که توجه داشته باشیم که در نگاه اقبال «تکیه بر اجتهاد در اصول و انجام اجتهاد در فروع در کادر اجتهاد در اصول، امری خاص و محدود به اسلام تاریخی نمی باشد، بلکه برعکس به تمامی عرصه‌های کلان معرفتی بشر اعم از کلامی و علمی و فلسفی و عرفانی و غیره قابل تعمیم می باشد.»

همچنین در رویکرد محمد اقبال «اصل پیوند بین ابدیت و تغییر، محدوده دو پدیده ابدیت و تغییر فقط و فقط مختص کلام و فلسفه و فقه و اصول و غیره اسلام تاریخی نمی شود، بلکه برعکس به باور اقبال این محدوده به تمامی عرصه‌های کلان معرفتی بشر تعمیم یافتنی می باشد». از اینجا است که می توانیم داوری کنیم که در رویکرد اقبال «در عرصه رابطه دیالکتیکی بین ابدیت و تغییر، هر گونه مطلق کردن ابدیت در برابر تغییر امری دگماتیستی می باشد، آنچنانکه هر گونه عمده کردن تغییر در برابر ابدیت امری انطباقی است» به عبارت بهتر، اقبال

تنها «رویکرد تطبیقی را به صورت پیوند دیالکتیکی بین ابدیت و تغییر قابل تعریف می‌داند». نباید فراموش کنیم که در چارچوب این رویکرد است که «اقبال در بستر تبیین رابطه زمان حقیقی (نه زمان فیزیکی آلبرت انیشتین) با ابدیت و خداوند، حتی موضوع تکامل فلسفی وجود را به خود خداوند هم تعمیم می‌دهد» و بر این باور است که در کادر آیه «...كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (سوره الرحمن - آیه ۲۹) خود خداوند هم به عنوان ابدیت توسط خلق دائم جهان در حال تکامل می‌باشد. در همین رابطه است که او در کلیات اشعار فارسی خود فصل جاوید نامه - ص ۲۸۰ - ۲۸۱ سطر ۱۷ به بعد می‌گوید:

از سه شاهد کن شهادت را طلب	زنده‌نی یا مرده‌نی یا جان به لب
خویش را دیدن بنور خویشتن	شاهد اول شعور خویشتن
خویش را دیدن بنور دیگری	شاهد ثانی شعور دیگری
خویش را دیدن بنور ذات حق	شاهد ثالث شعور ذات حق
حی و قائم چون خدا خود را شمار	پیش این نور آر بمانی استوار
ذات را بی‌پرده دیدن زندگی است	بر مقام خود رسیدن زندگی است
مصطفی راضی نشد الا بذات	مرد مؤمن در نسازد با صفات
امتحانی روبه‌روی شاهی	چیست معراج آرزوی شاهی
زندگی ما را چو گل را رنگ و بو	شاهد عادل که بی‌تصدیق او
ور بماند هست او کامل‌عیار	در حضورش کس نماند استوار

پخته‌گیر اندر گره تاب‌ی که هست	ذره‌نی از کف مده تاب‌ی که هست
پیش خورشید آزمودن خوشتر است	تاب خود را بر فزودن خوشتر است
امتحان خویش کن موجود باش	پیکر فرسوده را دیگر تراش
ورنه نار زندگی دود است و پس	این چنین موجود محمود است و پس

ثانیاً در طول عمر حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران و فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، کوشش همه‌جانبه ما در راه اشاعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات توسط عضله نیرومند جنبش‌های و شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و فراگیر و همه‌جانبه کل جامعه ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط جدید و چه در جبهه اردوگاه بزرگ کار و زحمت پائینی‌های جامعه بزرگ ایران) بوده است؛ و پیوسته ما بر این باور بوده‌ایم که «همه جامعه ایران به‌عنوان کنش‌گران اصلی از طریق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به‌صورت مستقیم و بی‌واسطه در عرصه مدیریت سه قدرت سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی به‌صورت دموکراتیک و عادلانه یا برابر می‌توانند اعمال حاکمیت کنند و می‌توانند، با تکیه همزمان بر دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی،

تمامی دستگاه‌های بوروکراتیک سرمایه‌داری یا لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی را به چالش ساختاری بکشند؛ و اعمال حاکمیت مستقیم اکثریت مطلق جامعه بزرگ ایران از طریق شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین به مثابه نهادهای مقننه و مجریه مادیت بخشند.»

باری، «توسط دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) است که شرایط برای حق رأی همگانی برابر و مستقیم تمامی مردم ایران (فارغ از هر گونه تبعیض جنسیتی، تبعیض قومی و مذهبی، تبعیض نژادی و سیاسی و اجتماعی و غیره تحمیل شده بر مردم نگون‌بخت ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته) ممکن می‌گردد و آزادی نامحدود عقیده و بیان و نشر، آزادی مطبوعات، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، آزادی تشکل و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و شوراها و کلیه تشکل‌های صنفی و دموکراتیک، آزادی تجمع، تظاهرات و اعتصاب برای همه گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردد». بدون تردید، «خود مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (به‌عنوان برنامه درازمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) سنتز همان پارادایم تطبیقی حاکم بر عمل و نظر کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌باشد.»



ثالثاً در حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران و فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران در کادر همین پارادایم تطبیقی، پیوسته کنش‌گران جنبش پیشگامان تلاش کرده‌اند تا به آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی و سازمان‌یابی در جامعه ایران بپردازند و توسط آن موضوع استقرار دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی) را به‌عنوان مسئله ضرور و مبرم جامعه امروز ایران بدل سازند؛ و این حقیقت را نهادینه کنند که «در جامعه ایران توسعه دموکراسی عمیقاً با عدالت اجتماعی در هم آمیخته است و بدون تأمین عدالت اجتماعی، پیشبرد موضوع دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران امری غیر ممکن می‌باشد»؛ چراکه در کشور ایران «به‌خاطر رشد لجام‌گسیخته سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته، شکاف طبقاتی عمق بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است و فقر و بیکاری و فاصله فقر و ثروت به‌نحو بی‌سابقه‌ای گسترش پیدا کرده است و همین امر باعث گردیده که مردم ایران هم نان بخواهند و هم آزادی» یعنی «در جامعه امروز ایران نه می‌توان به بهانه آزادی، نان را از آنان گرفت و نه می‌توان به بهانه نان، از آزادی محروم‌شان ساخت» و از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «در جامعه امروز ایران، دموکراسی

سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) یا پیوند دموکراسی با عدالت اجتماعی به خواست مشترک وسیع‌ترین طبقات و گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران تبدیل شده‌است.»

رابعاً در حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، در کادر همین رویکرد تطبیقی (برعکس رویکرد انطباقی مدل‌های مارکسیستی که در راستای تبیین برتری بخش‌های از جامعه یا طبقه مشخصی از جامعه ایران با ایده‌آلیزه و قدسی کردن طبقه کارگر و شیفتگی اردوکسی نسبت به آنها به طرح تحلیل‌های غیر واقعی از توان و پتانسیل میدانی و بالفعل کارگری و تعریف جریان خود و تاسی از نظریه‌های انتزاعی کلاسیک مارکسیستی نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اروپا، به‌عنوان گردانی از ارتش جهانی پرولتاریا می‌پردازند)، «کنش‌گران جنبش پیشگامان پیوسته مدافع منافع جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده ایران (چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه جدید و چه در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت پائینی‌های جامعه ایران) اعم از جنبش کارگری،

جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی، جنبش بازنشستگان، جنبش کارمندان و مزدبگیران و غیره بوده‌اند» و پیوسته «به‌جای رویکرد صرف طبقاتی (مانند رویکرد مارکسیست‌های وطنی در ۸۰ سال گذشته از شهریور ۲۰ الی الان) با رویکرد اردوگاهی به تحلیل این جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی پرداخته‌اند»؛ به‌عبارت دیگری «در متد و روش تبیینی و تحلیلی کنش‌گران جنبش پیشگامان رویکرد اردوگاهی جایگزین رویکرد طبقه‌ای شده‌است» و در خصوص «برتری بخش‌هایی از جامعه ایران (مثل طبقه کارگر ایران) کنش‌گران جنبش پیشگامان با رویکرد واقع‌گرایانه، پتانسیل و توان بالفعل و بالقوه طبقه کارگر ایران را پیوسته در عرصه میدانی معیار قضاوت خود قرار داده‌اند». لذا «پس از نقد و آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران (در طول ۸۰ سال گذشته و به‌خصوص در ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بوده است که در مقایسه میدانی با دیگر جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی جامعه ایران، جایگاه اجتماعی و طبقاتی و سیاسی طبقه کارگر ایران را به‌صورت کنکرت و مشخص تعریف کرده‌اند.»

باری، در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان در چارچوب همان رویکرد تطبیقی خود، «برای هیچ‌کدام از این جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی تکوین

یافته از پایین جامعه بزرگ ایران معتقد به ارزش‌های ذهنی و قدسی ایده‌آلیزه شده و جبری از قبل مقدر شده تاریخی و اجتماعی نیست، اگر چه در این رابطه به شرایط عینی اجتماعی - اقتصادی مشخص و کنکرت گروه‌های اجتماعی به‌عنوان یک فاکتور در برابر شرایط ذهنی تکیه می‌کند، ولی هرگز شرایط عینی را مطلق نکرده و شرایط ذهنی را در پای شرایط عینی ذبح نمی‌کند.»

خامسا در حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران در چارچوب رویکرد تطبیقی‌مان با تاسی از رویکرد تطبیقی معلم کبیرمان شریعتی به دموکراسی و سوسیالیسم که می‌گوید:

«سوسیالیسم و دموکراسی دو موهبتی است که ثمره پاک‌ترین خون‌ها و دستاورد عزیزترین شهیدان و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که اندیشه روشنفکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان به بشریت این عصر ارزانی کرده است» (م. آ - ج ۲۲ - ص ۲۲۰).

تکیه و اعتقاد ما به دموکراسی و سوسیالیسم به مثابه دستاوردهای همه بشریت بوده است و البته روی آوردن عمیق و خلاق ما به این دو مؤلفه در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات)

باز در چارچوب «باورمند عمیق ما به اصل عدالت اجتماعی و باورمند ما به پیوند دموکراسی سه مؤلفه‌ای با عدالت اجتماعی (و اعتقاد ما به اینکه بدون دموکراسی سه مؤلفه‌ای هرگز نمی‌توان به عدالت اجتماعی تکوین یافته از پایین و نهادینه شده در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کرد) می‌باشد.»

ساده‌تر در حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز عمودی و یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، ما در چارچوب همین رویکرد تطبیقی «نه تنها هرگز سوسیالیسم را مانند سوسیالیسم مارکسی و سوسیالیسم لنین در چارچوب پارادایم دیکتاتوری طبقه‌ای یا دیکتاتوری حزبی و یا دیکتاتوری نخبگان و یا تزریق شده و تحمیل شده از بالا تبیین نکرده‌ایم، بلکه برعکس به تاسی از معلم کبیرمان شریعتی، ما سوسیالیسم را به صورت جامعه‌محور (نه طبقه‌محور و نه حزب‌محور و نه دولت‌محور) به صورت دموکراتیک در کادر پارادایم دموکراسی سه مؤلفه‌ای تبیین کرده‌ایم.»

سابعاً در کادر همین رویکرد تطبیقی بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون «هم سوسیالیسم و هم دموکراسی را به مثابه یک فرایند انتخابی و آگاهانه جامعه تعریف و تبیین کرده است، نه امری جبری و تاریخی». به بیان دیگر در رویکرد تطبیقی ما

از آغاز تاکنون «هم دموکراسی و هم سوسیالیسم باید توسط جامعه به صورت انتخابی و آگاهانه ساخته بشود و دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) باید با عضله نیرومند اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران (جامعه عظیم جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین) به عنوان یک فرایند انتخابی و آگاهانه در جامعه از پایین تکوین پیدا کند.»

باری، بدون تردید جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران در راستای بسترسازی برای شرایط گذار از سرمایه‌داری نفتی و رانتی و وابسته حاکم به دموکراسی سوسیالیستی، پیوسته و علی‌الدوام به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی مبارزه کرده است. لذا در این رابطه بوده است که پیوسته و علی‌الدوام «مهم‌ترین فاکتور در عرصه دستیابی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به اهداف و برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود، فاکتور استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی می‌دانیم که از همان آغاز با رویکرد تطبیقی و در کادر تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران به لحاظ فرهنگی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، این

استراتژی (آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد انقلاب اصلاحی یا اصلاح انقلابی) را از معلم کبیرمان شریعتی وام گرفته‌ایم؛ چراکه او در تبیین استراتژی حرکت خودش و اقبال بر همین مدل استراتژی (آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی) تکیه می‌کند.

«اما اینکه اقبال مصلح است، یعنی چه؟ آیا اصلاح می‌تواند واقعاً جامعه را از همه پریشانی‌ها و رنج‌ها و بدبختی‌ها نجات بدهد؟ یا باید یک انقلاب ناگهانی شدید ریشه‌دار ایجاد شود، هم در اندیشه و هم در روابط اجتماعی؟ وقتی می‌گوییم اقبال به‌عنوان مصلح، خانم‌ها و آقایانی که به اصطلاح‌های رایج در بین تحصیل‌کرده‌ها آشنا هستند، می‌پندارند که این صفت را به‌معنای اصطلاحی معمول آن در جامعه‌شناسی سیاسی به کار می‌بریم یعنی اصلاح یا رفرم در برابر کلمه انقلاب. معمولاً وقتی می‌گوییم اصلاح، یعنی تحول تدریجی و یا روبنایی و وقتی می‌گوییم انقلاب یعنی یک دگرگونی ناگهانی و زیربنایی، یک فرو ریختن همه‌چیز، یک بنا کردن همه‌چیز. ولی ما وقتی در این تعبیر می‌گوییم اقبال مصلح است، عنایت به آن تحول آهسته تدریجی در جامعه نداریم و مقصود تحول تدریجی یا اصلاح ظاهری نیست، این کلمه را به‌معنای لغوی اعم آن به کار می‌بریم که شامل انقلاب نیز می‌شود. وقتی می‌گوییم اقبال مصلح است یا متفکران بزرگ بعد از سید جمال به‌عنوان مصلحان قرن اخیر در دنیا معرفی شدند به این عنوان نیست که آنها طرفدار تکامل تدریجی

و اصلاح ظاهری جامعه بودند، نه بلکه به یک معنی، طرفدار انقلاب عمیق و ریشه‌دار بودند، انقلاب در اندیشیدن، در نگاه کردن، در احساس کردن، انقلاب ایدئولوژیک، انقلاب فرهنگی. اقبال و مردان بزرگی که در این صد سال اخیر شرق را تکان دادند همه اساس اصلاح‌شان و به تعبیر بهتر، انقلاب اصلاحی‌شان، بر اقرار و اعتراف به این اصل استوار است» (م. آ - ج ۵ - ص ۴۱ و ۴۲ - سطر ۲۵).

آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینک:

الف - «بدون تردید در هیچ جای منظومه اندیشه‌های شریعتی (و یا در ۳۶ جلد مجموعه آثار او) نمی‌توان غیر از عبارات فوق، مطالبی را به صورت فرموله و مدون شده پیدا کرد که در یک صفحه او به صورت شفاف توانسته باشد استراتژی حرکت خودش و اقبال را به این خوبی تبیین و تدوین کرده باشد.»

ب - در عبارات فوق، اگرچه شریعتی به ظاهر در حال تدوین و تبیین استراتژی محمد اقبال لاهوری می‌باشد، ولی بدون شک می‌توانیم داوری کنیم که او «به صورت غیر مستقیم در کادر تدوین و تبیین استراتژی محمد اقبال لاهوری به دنبال تدوین و تبیین استراتژی خودش (که مانند استراتژی محمد اقبال لاهوری استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی می‌باشد و در فرایند سوم و چهارم و پنجم حیات سیاسی‌اش، یعنی از سال ۴۲ تا خرداد ۵۶ بر آن



تکیه استراتژیک می‌کرد و از اواخر دوران اقامتش در اروپا به‌صورتی که هنوز برای ما مشخص نشده است، با پیوند با منظومه اندیشه‌های محمد اقبال به آن دست پیدا کرده بود و تا زمان وفاتش برای مدت ۱۵ سال از عمر حیات سیاسی‌اش به آن استراتژی وفادار بود) می‌پردازد». آنچنانکه خود او در این رابطه می‌گوید:

«من با خودم فکر می‌کردم که بیشتر از اواخر اقامتم در اروپا، با تجدید نظرهای اساسی که در همه مشغولیت‌هایم، عقاید، تصمیماتم، جهت‌گیری و موضع‌گیری اجتماعی و فلسفی و مذهبی‌ام، به‌عنوان آدمی که در این دنیا می‌خواهد تکلیف خودش را و ابعاد و صفات خودش را خودش انتخاب کند و ارزیابی کند و خوب و بد کند، کردم و به این مسیر فکری که شما الان می‌بینید و بیش از همه با آن در تماس و آشنا هستید، افتادم، این یک بعد فکری و فلسفی دارد که من در کتاب کویر ذکر کرده‌ام، به‌خصوص در مقاله معبد. آنجا اولین تغییر عمیقی را که در عمق وجدانم صورت می‌گیرد و به‌صورت یک تخمیر انقلابی درونی به وجود می‌آید و بعد تمام سطح وجودم را فرا می‌گیرد و بعد چگونه جریان پیدا می‌کند و از کجاها حرکت می‌کند و چه معنایی دارد و چه مسیری و چه جهت را تعقیب می‌کند و در برابر مسیرهای دیگر و جهت‌های دیگر چگونه است، همه را توصیف کرده‌ام. اگر کسی خواسته باشد می‌تواند به آنجا مراجعه کند. آن مسائل را من هیچ‌وقت به‌صورت عمومی مطرح

نمی‌کنم، به خاطر اینکه آنچه را به صورت عمومی کار می‌کنم صد در صد باید مسائل اجتماعی باشد. مسائل ذهنی مجرد، مسائل فلسفی مجرد، مسائل احساسی و عرفانی مجرد را به صورت اجتماعی مطرح کردن به عقیده من کار بسیار خوبی نیست. این است که بسیاری از مسائلی را که جزء عقاید من است و به شدت به آنها می‌اندیشم و حتی به شدت به آنها ایمان دارم، در تنهایی است، اما در مسئولیت اجتماعی‌ام هرگز آنها را مطرح نمی‌کنم. برای اینکه آنچه را آدم به عنوان کار اجتماعی مطرح می‌کند، باید بر اساس نیاز جامعه و کمبود جامعه انتخاب کند، نه بر اساس اعتقادات و حساسیت‌های خودش» (م. آ - ج ۱۷ - ص ۱۵۲ - سطر ۶ به بعد).

باز در همین رابطه است که شریعتی در جای دیگر می‌گوید:

«برای شروع یک مبارزه اصیل باید از مردم و به خصوص از نسل جوان و روشنفکران به معنای کامل کلمه چشم امید داشت، چرا که اینان اگر عقیده و ایمانی بیابند، پاکبخته‌اش خواهند شد و با سرعت به عناصر فعال و مجاهد و هستی‌باز و زندگی‌باز تبدیل می‌شوند. تجربه‌های انقلابی و فکری و اصلاحی نشان داده است که در جامعه‌ای فاسد که هر نوع فساد در عمق جان و استخوانش ریشه کرده است و همه روشنفکران ظاهربین از آینده ملت و سرزمین ناامید بوده‌اند، ناگهان با یک جوشش اعتقادی و فکری آگاهانه همه پلیدی‌ها پاک شده‌است و مردم همه از

لباس‌های چرکین درآمده‌اند. نهضت فکری و ایمان و یافتن جهت و هدف مشترک معجزه می‌کند، یک جامعه منحط را نمی‌توان با نصیحت و موضوع انشاء و اخلاق و موعظه معمولی پدر و مادر تغییر داد، بلکه با یک خیزش فکری و آگاهی و ایجاد گرمای ایمان و احساس تعهد در مردم بی‌تعهد و لابلایی و یافتن هدف مشترک در همه گروه‌ها و قشرهای مختلف است که چنین معجزه‌ای صورت می‌گیرد و مثل هر معجزه‌ای سریع و غیر قابل پیش‌بینی و غیر قابل تصور است» (م. آ - ج ۱۶ - ص ۲۰۰ و ۲۰۱ - سطر ۱۶ به بعد).

ج - شریعتی در عبارات فوق در تعریف عنوان و مدل استراتژی خودش و محمد اقبال لاهوری از عنوان «انقلاب اصلاحی» استفاده می‌نماید که بدون تردید این عنوان و این مدل از استراتژی در تاریخ گذشته حرکت‌های اجتماعی - سیاسی جوامع بی‌بدیل بوده است.

د - آنچنانکه خود شریعتی در عبارات فوق به وضوح مطرح کرده است، هدفش از طرح عنوان و ترم «انقلاب اصلاحی»، مرزبندی با مدل رفرم و مدل انقلاب (که از بعد از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ به‌عنوان دو گفتمان و دو مدل در جهان مطرح شده‌است) می‌باشد.

ه - شریعتی در عبارات فوق با صراحت مطرح می‌نماید که «او در عرصه استراتژی خودش نه به رفرم یا تحول تدریجی از بالا آن هم به‌صورت

روبنایی اعتقاد دارد و نه به انقلاب یا دگرگونی ناگهانی و فروریختن همه چیز اعتقاد دارد.»

و - شریعتی در عبارات فوق در تبیین استراتژی خودش و محمد اقبال «نه تنها استراتژی رفرم و استراتژی انقلاب را رد می کند، بلکه حتی استراتژی تحول طلبی آهسته تدریجی را هم نفی می کند.»

ز - در عبارات فوق شریعتی «در تبیین جوهر استراتژی انقلاب اصلاحی یا اصلاح انقلابی خودش بر این باور است که این استراتژی انقلابی در ابعاد مختلف، در اندیشیدن، در نگاه کردن، در احساس کردن، در فرهنگ و در ایدئولوژی مردم و جامعه می باشد.»

ح - شریعتی در عبارات فوق در مرزبندی بین استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی خودش و اقبال با استراتژی تحول خواه با صراحت می گوید: «تفاوت این استراتژی با استراتژی تحول خواه در این است که استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی نه طرفدار تکامل تدریجی است و نه طرفدار اصلاح ظاهری می باشد.»

باری، بدین ترتیب است که باید بگوییم که «استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی بوده است» و در چارچوب همین استراتژی آگاهی بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی بوده است که کنش گران جنبش پیشگامان طرح ها و اهداف و

برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود را از آغاز الی الان، با این مبانی و اصول دنبال کرده و دنبال می‌کند:

اول - در استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی، «کنش‌گران جنبش پیشگامان به دنبال دستیابی به تحول همه‌جانبه در ساختار سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه بزرگ ایران می‌باشند». لهذا در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان در چارچوب همین استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی تبعیض‌های تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۳ سال گذشته (اعم از تبعیض طبقاتی، تبعیض جنسیتی، تبعیض قومی، تبعیض مذهبی، تبعیض سیاسی، تبعیض اجتماعی و غیره) را به صورت سلبی و ایجابی به چالش می‌کشد.

دوم - در استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی، کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان «به دنبال تحول ساختاری تکوین یافته از پایین در چارچوب گفتمان دموکراسی و عدالت اجتماعی و تقویت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین، برای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) بوده‌اند.»

سوم - در استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان «هرگز طرفدار حرکت تدریجی و تکوین یافته از بالا توسط نخبگان و احزاب و حتی طبقه‌ای خاصی نبوده‌اند»، بلکه برعکس پیوسته و علی‌الدوام «طرفدار اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی عمیق و ریشه‌ای به‌صورت سلبی و ایجابی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در راستای تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) بوده‌ایم.»

چهارم - در استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان، «هدف ما تحول ساختاری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تکوین یافته از پایین توسط شوراها و یا جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین به‌صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی بوده است.»

پنجم - کنش‌گران جنبش پیشگامان توسط استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان، «بر پایه شعار استراتژیک آگاهی، آزادی و برابری در راستای تحقق برنامه درازمدت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت

اقتصادی و قدرت اطلاعات) می‌باشند.»

ششم - استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «در تحلیل نهایی در راستای تحقق دموکراسی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) می‌باشند، چراکه این استراتژی حلقه اصلی و گرانی‌گاه تحولات ساختاری در جامعه ایران به‌صورت دموکراتیک و بر پایه شوراها و یا جنبش‌های فراگیر و همگانی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین می‌باشد»؛ نه تحول و انقلاب در شکل استراتژی سه مؤلفه‌ای حزب‌گرایانه لنینیستی یا ارتش خلقی مائوئیستی و یا چریک‌گرایی رژی دبره‌ای که تمامی آنها حرکت از بالا و به‌صورت غیر دموکراتیک می‌باشند.

هفتم - کنش‌گران جنبش پیشگامان توسط استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان «ضمن نفی هر گونه حرکت رفرمیستی و اصلاح‌طلبانه حکومتی و تحول‌طلبی از بالا و ضمن رد هر گونه رویکردی که با اعتقاد به اصلاح‌پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم - معتقد به اصلاح این رژیم از بالا و از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده این رژیم می‌باشند - و ضمن رد هر گونه دگرگونی سلبی در خلأ برنامه

ایجابی توسط دخالت‌های امپریالیستی و تجاوز نظامی خارجی و توسط خیزش‌های متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی، تنها معتقد به اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی تکوین یافته از پایین توسط شوراها و جنبش‌های فراگیر و همگانی دینامیک می‌باشند.»

هشتم - کنش‌گران جنبش پیشگامان توسط استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان «در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی جامعه بزرگ ایران، پیوسته و علی‌الدوام به دنبال بسترسازی فرهنگی و اجتماعی و جنبشی و شورایی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین، جهت ایجاد شرایط برای گذار از سرمایه‌داری رانتی، نفتی وابسته و فقهی حاکم به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) بوده‌اند» و البته در چارچوب همین گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بوده است که کنش‌گران جنبش پیشگامان «پیوسته مدافع توازن میان آزادی و برابری در بستر مطالبات جبهه



آزادی خواهانه طبقه جدید و مطالبات جبهه برابری طلبانه اردوگاه کار و زحمت اعماق و پائینی های جامعه بزرگ ایران بوده اند؛ زیرا کنش گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان، پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده اند و بر این باور هستند که «بدون پیوند جبهه آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری با جبهه برابری طلبانه اردوگاه کار و زحمت اعماق و پائینی های جامعه بزرگ ایران، هرگز و هرگز امکان دستیابی به اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی تکوین یافته از پایین با عضله جنبش ها و شوراهای دینامیک در عرصه های مختلف فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی وجود ندارد.»

باز در همین رابطه است که کنش گران جنبش پیشگامان بر این باور هستند که «هر گونه تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران (به خصوص سه ابر جنبش مشروطیت، ملی کردن صنعت نفت مصدق و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتایی و مستبد پهلوی) اتفاق افتاده، معلول و مولود و سنتز پیوند جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه عظیم اردوگاه کار و زحمت اعماق جامعه ایران بوده است.»

نهم - کنش گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان، در چارچوب استراتژی آگاهی بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب

اصلاحی پیوسته «مدافع عدالت اجتماعی و برابری، آزادی و دموکراسی، همبستگی، برابری حقوق زن و مرد، برابری حق شهروندی برای همه افراد جامعه بزرگ ایران و مدافع دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای از مسیر دموکراتیک و مدافع دستیابی به سوسیالیسم جامعه‌محور معلم کبیرمان شریعتی (نه سوسیالیسم طبقه‌محور کارل مارکس و نه سوسیالیسم حزب محور لنین) و مدافع دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعاتی به‌صورت دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی و مدافع تمامی جنبش‌های آزادی‌خواه و عدالت‌جو و ضد دیکتاتوری و خودبنیاد و مستقل و خودجوش و خودرهبر و تکوین یافته از پایین بوده‌اند.»

دهم - کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی، از آنجایی که «در تحلیل نهایی جوهر این استراتژی رهائی‌بخش تعریف می‌کنند، مع‌هذا، بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مرحله اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی امروز جامعه بزرگ ایران را هم دموکراتیک می‌دانند، چراکه از آغاز الی الان (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته بر این باور بوده‌ایم که تنها در بستر اصلاح دموکراتیک انقلابی و یا انقلاب دموکراتیک اصلاحی است که حرکت

اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی می‌تواند در جامعه امروز ایران (پس از ۴۳ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی و تحمیل انواع تبعیض‌های طبقاتی، جنسیتی، قومی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی بر گروه‌های بزرگ اجتماعی جامعه ایران) دارای جوهر رهایی‌بخش بشود». طبیعی است که «هر گونه اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی فارغ از جوهر دموکراتیک در جامعه امروز ایران نمی‌تواند این جامعه تبعیض‌زده حاصل ۴۳ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی را به رهایی برساند.»

یازدهم - کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی (چه در فاز سازمانی یا عمودی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «علاوه بر اینکه پیوسته استراتژی جنبشی - آگاهی‌بخش خود را در چارچوب استراتژی اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی تعریف کرده‌اند، در ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، هدف اصلی مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک، مبارزه با حاکمیت ارتجاعی و دیکتاتوری تعریف کرده‌اند؛ و لذا در این رابطه بوده است که در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوسته بر این باور بوده‌ایم که آنچه که به‌عنوان مانع اصلی اعتلای آگاهی و حرکت و جنبش‌های دموکراتیک در جامعه ایران شده‌است، همین فرهنگ ارتجاعی و استبداد سیاسی مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و باز

در همین رابطه بوده است که در ۴۳ سال گذشته (از اردیبهشت ۵۸ الی الان، یعنی در فرایند برونی شدن حرکت جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) پیوسته بر این باور بوده‌ایم «تا زمانی که توسط ایجاد شرایط ذهنی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی نتوانیم رویکرد ارتجاع مذهبی و استبداد مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشیم، هرگز و هرگز شرایط عینی صرف و تنها توسط ابر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت یک طرفه نمی‌تواند کنش‌گران اردوگاه بالنده مستضعفین ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه اردوگاه کار و زحمت اعماق ایران (که به‌عنوان تنها نیروی عامل تحول خواه در جامعه بزرگ ایران می‌باشند) را به حرکت درآورد.»

دوازدهم - کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی بر این باور بوده‌اند که «مبارزه (نظری و آگاهی‌بخش) با اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی حوزه‌های فقهی، جزئی جدایی‌ناپذیر از مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». لذا در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان «هرگز مؤلفه مبارزه نظری و آگاهی‌بخش با اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی

و روایتی و زیارتی و ولایتی، از مؤلفه مبارزه سیاسی با رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی حاکم جدا نشده است؛ و کنش‌گران جنبش پیشگامان پیوسته به صورت دو مؤلفه‌ای این مبارزه خود را به انجام رسانیده‌اند، زیرا عمیقاً بر این باور بوده‌ایم که «ریشه اصلی ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۳ سال گذشته همین پایه نظری اسلام دگماتیستی و ارتجاعی، فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی حوزه‌های فقهی بوده است». لذا تا زمانی که «به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی این اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به چالش کشیده نشود، با حرکت صرف سیاسی یا نظامی نمی‌توان برخورد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی با رژیم حاکم کرد.»

پر واضح است که «هیولای بی‌نظیر و نابهنگام استبداد مطلق فقهاتی جزئی جداناپذیر از اسلام دگماتیستی و ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی می‌باشد» و شاید بهتر باشد که بگوییم اصلاً «هیولای بی‌نظیر استبداد مطلقه فقهاتی حاکم مولود و سنن اسلام دگماتیستی و ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی است» که البته به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در فاز عمودی یا آرمان مستضعفین ایران، به‌خصوص در شماره‌های آغازین آرمان مستضعفین (از اردیبهشت ماه ۵۸ تا پایان اسفند ماه ۵۸) «مؤلفه مبارزه نظری با اسلام دگماتیستی و ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی (در

برابر مؤلفه سیاسی مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) عمده کرده بود؛ بنابراین در همین رابطه بوده است که «از اول سال ۵۹ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شماره‌های آرمان مستضعفین (به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی فاز عمودی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) توانست با بالا بردن دُز مبارزه سیاسی، بین این دو مؤلفه مبارزه تا اندازه‌ای تعادل ایجاد نماید». البته نباید از نظر دور بداریم که «غلبه کردن مؤلفه جوهر سیاسی نسبت به جوهر مبارزه نظری (با اسلام دگماتیستی و ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و مداحی‌گری و ولایتی در شماره‌های آرمان مستضعفین در سال ۱۳۵۹ در مقایسه با شماره‌های آرمان مستضعفین در سال ۱۳۵۸) ریشه در رادیکالیزه شدن فضای جامعه کشور توسط نبرد رویکرد چریک‌گرایی و ارتش خلقی و آنتاگونیست شدن تضاد بین سازمان مجاهدین خلق با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در ادامه آن کسب هژمونی جریان‌های جامعه سیاسی توسط سازمان مجاهدین خلق هم داشته است.»

یادمان باشد که در تحلیل نهایی «همین انتقال رادیکالیزه از جامعه به تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰ بستر ساز ظهور هیولای بحران درونی سازمان‌سوز جنبش پیشگامان مستضعفین گردید» زیرا «ناتوانی نظری و عملی و ضعف تجربی مرکزیت سازمان از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد سال ۶۰ جهت مهار این

بحران تشکیلات‌سوز همراه با مطلق شدن فضای آنتاگونیست در جامعه ایران و همچنین برخورد انطباقی کنش‌گران عاصی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از نیمه دوم سال ۵۹ تا خرداد ۶۰ همه و همه باعث گردید که در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران) در آستانه فروپاشی همه‌جانبه قرار بگیرد؛ که برای فهم این مهم کافی است که عنایت داشته باشیم که:

اولاً - در آن فرایند بحران‌زده سازمان ما (از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد سال ۶۰) «مرکزیت سازمان جهت دیالوگ با کنش‌گران بدنه و قاعده سازمان، در پلنوم اول سازمان تنها با ابزار گفتمانی برخورد می‌کرد» و از آنجایی که «ابزار گفتمانی توسط بحث‌های سیاسی و تئوریک پروسه طولانی‌تر جهت رسیدن به توافق تئوریک درونی تشکیلاتی دارد، لذا اگر چه توافق بر پایه ابزار گفتمانی می‌تواند پایدارتر بشود، اما پیوند کنش‌گران بدنه و قاعده سازمان در پلنوم اول با فضای سیاسی آنتاگونیست کشور، توان پروسه گفتمانی در پلنوم اول سازمان نداشت». بدین خاطر همین امر باعث گردید که به‌مرور زمان دو جناح در پلنوم اول سازمان به وجود بیاید:

«جناح اول یا جناح غالب جناح مرکزیت سازمان بود که بر همان استراتژی اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی و یا استراتژی آگاهی‌بخش جنبشی

تکیه می‌کرد و توسط آن هر گونه حرکت آنتاگونیستی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی در جامعه آن روز ایران را نفی می‌کردند.»

«جناح دوم که همان کنش‌گران بدنه و قاعده سازمان بودند به صورت یکدست در برابر جناح مرکزیت سازمان، از حرکت آنتاگونیستی سازمان مجاهدین خلق در جامعه ایران حمایت می‌کردند». در نتیجه همین امر باعث گردید تا «اکثریت جناح دوم پس از جدایی از حرکت عمودی یا سازمانی جنبش پیشگامان ایران در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ به سازمان مجاهدین خلق ایران بپیوندند.»

ثانیاً - در آن فرایند بحران‌زده سازمان (از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰) «مهم‌ترین ضعف مرکزیت (در پلنوم اول سازمان جهت هدایت آن بحران هولناک درون تشکیلاتی) بی‌تجربگی مرکزیت سازمان در این رابطه بود» البته لازم است که «بی‌تجربگی مرکزیت در مقایسه با دیگر ضعف‌های مرکزیت در آن شرایط، به‌عنوان مهم‌ترین ضعف مرکزیت سازمان تعریف نکنیم». لازم به ذکر است که همین «بی‌تجربگی مرکزیت سازمان در پلنوم اول باعث گردید که مرکزیت (حتی با تکیه بر رویکرد و ابزار گفتمانی که فوق‌المطرح کردیم، در تحلیل نهایی به‌خصوص در سال ۶۰ به موازات گرم شدن تنور داغ برونی و نزدیک شدن به ۳۰ خرداد و تصمیم خمینی و حواریونش برای قلع و قمع کردن تمامی جریان‌های



سیاسی از همه رنگ آن) مجبور بشود بیشتر بر راه کوتاه‌مدت (جهت دستیابی به توافق درون پلنوم و در ادامه آن دستیابی به توافق در کل تشکیلات ایران) تکیه بکند که حاصل این امر موجب بن‌بست در پلنوم اول سازمان شد.»

در آسیب‌شناسی حرکت مرکزیت در پلنوم اول سازمان باید بگوییم که «درست آنکه در پلنوم اول سازمان، مرکزیت به‌جای اینکه با عمده کردن موضوع توافق بین جناح‌های درونی تشکیلاتی و تکیه بر فضای آنتاگونیست برونی، بر همان رویکرد گفتمانی درازمدت اولیه خود در نیمه دوم سال ۵۹ تکیه می‌کرد و دستاورد نظری پلنوم را به‌صورت جمع‌بندی شده در اختیار تمامی کنش‌گران سازمان قرار می‌داد، هر چند که به بهای خروج بعضی از افراد و کنش‌گران سازمان هم تمام می‌شد، ولی حاصل آن بهتر از فروپاشی تشکیلاتی در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ بود». یادمان باشد که اگر «بی‌تجربگی به‌عنوان ضعف مهم مرکزیت سازمان در هدایت بحران (۵۹ - ۶۰) قبول کردیم، در ادامه آن مجبوریم که بپذیریم که برای دستیابی به تجربه به‌صورت تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی برای مرکزیت سازمان) چاره‌ای جز حرکت کردن و ضربه خوردن و تجربه کردن وجود نداشت»؛ به‌عبارت دیگر با رویکرد تطبیقی (برعکس رویکرد انطباقی) «تنها با مطالعه نظری تجربه دیگران، نمی‌توان هرگز خلأ تجربی فرد و تشکیلات را بر طرف کرد». در این

رابطه نباید فراموش کنیم که «مرکزیت سازمان قبل از تأسیس و تکوین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در سال ۱۳۵۵ پیوندی تشکیلاتی با هیچ‌کدام از جریان‌های تشکیلاتی جامعه سیاسی آن روز ایران نداشتند و تنها تجربه آنها بازگشت پیدا می‌کرد به دوران حسینیه ارشاد (۴۷ تا ۵۱) و دوران زندانی بودن در زندان‌های سیاسی رژیم کودتایی و مستبد پهلوی.»

پر واضح است که با این سرمایه اندک تجربی نباید انتظار مجرب بودن از مرکزیت سازمان در آن زمان می‌داشتیم. بر این مطلب بیافزاییم که «تجارب در حرکت تشکیلاتی آن هم در شکل سازمانی و عمودی آن و در شکل تطبیقی آن فقط و فقط با حرکت کردن و ضربه خوردن حاصل می‌شود نه با حرف و گفتگو و مطالعه صرف تجربه دیگران». البته «غیر از بی‌تجربگی مرکزیت سازمان در آن شرایط، عدم وقوف مرکزیت به بی‌تجربگی خودشان همراه با خلأ تحلیل مشخص مرکزیت از بحران فراگیر تشکیلاتی باعث گردید که مرکزیت بر پایه مهم کردن اندیشه‌های نظری، به جای تجربه تشکیلاتی پتانسیل خود در هدایت‌گری بحران بیشتر از آنچه که بود، از دست بدهد.»

بیدارش نمایید که بسته خفته نماند

آنکس که بداند و نداند که بداند

لنگان خرک خویش به مقصد برساند

آنکس که نداند و بداند که نداند

اسب شرف از گنبد گردن بجهاند

آنکس که بداند و بداند که بداند

## در جهل مرکب ابدالدهر بماند

## آنکس که نداند و نداند که نداند

باری، در این رابطه است که در ادامه آسیب‌شناسی حرکت مرکزیت در آن شرایط بحران‌زده سازمان باید بگوییم که «صحیح آن بود که مرکزیت پس از ختم کار پلنوم اول سازمان، قبل از فروپاشی سازمان گزارش کار پلنوم را به صورت جمع‌بندی شده برای آموزش و آگاهی در اختیار کنش‌گران قرار می‌داد». البته جزوه‌ای که در این رابطه توسط مرکزیت آماده شد، متأسفانه به علت ضربه چاچخانه سازمان نتوانست به صورت فراگیر در سطح کشور تکثیر بشود. عنایت داشته باشیم که «مهم‌ترین دستاورد تئوریک تطبیقی هر حرکت تشکیلاتی جمع‌بندی از تجارب عملی خود تشکیلات جهت استنتاج اصول عملی و نظری می‌باشد، زیرا در فرایند بعدی حرکت تشکیلاتی (مثلاً پسا فرایند بحران) بدون تردید اگر آن تجارب بتوانند به صورت تئوریک در تشکیلات مورد آموزش همگانی قرار بگیرد، می‌تواند از بازتولید بحران در آن تشکیلات جلوگیری نماید.»

لازم به ذکر است که «در فاز افقی و جنبشی امکان بازتولید بحران‌های تشکیلاتی فاز عمودی و سازمانی وجود دارد» بنابراین «آموزش تئوری تطبیقی تشکیلاتی درون سازمانی می‌تواند در فاز جنبشی هدایت‌گر جهت مقابله با بحران فراگیر بشود» زیرا هر چند «اساس تشکیلات جنبشی و افقی مبتنی بر تلفیق دموکراسی نمایندگی و دموکراسی

مشارکتی و دموکراسی مستقیم می‌باشد، بی‌تردید شاکله و سرپل پیوند سه نوع دموکراسی فوق در سازماندهی جنبشی باز هم در چارچوب همان تجارب تئوریزه شده قابل انجام می‌باشد.»

ثالثاً - از دیگر ضعف‌های مرکزیت در آن فرایند بحران‌زای سازمان (از نیمه دوم سال ۱۳۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰) «موضوع تقدم طرح ایده‌ها قبل از حرکت توسط مرکزیت سازمان بود». به این ترتیب که با عنایت به اینکه اولین فرایند برونی حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از اردیبهشت ۵۸ یعنی دو ماه بعد از انقلاب ۵۷ تکوین پیدا کرد، با توجه به اینکه از همان زمان سازمان استراتژی حرکت خود را به صورت استراتژی آگاهی‌بخش جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی تعریف کرده بود، لذا همین جوهر آگاهی‌بخش استراتژی سازمان در آن زمان ضرورت پیدا می‌کرد که ما در بستر شروع حرکت‌مان، مانیفست اندیشه‌های خودمان را که در دوران سه ساله فرایند درونی حرکت‌مان مدون کرده بودیم در سطح جامعه مطرح کنیم، در نتیجه همین ضرورت طرح مانیفست اندیشه‌هایمان در فرایند برونی شدن حرکت‌مان (در طول فرایند زمانی اردیبهشت ۵۸ تا ۳۰ خرداد ۶۰) باعث شد تا گرفتار آسیب دیگری در سازمان بشویم که آن آسیب و آفت عبارت بود از «تقدم ایده بر حرکت». اضافه کنیم که «در استراتژی آگاهی‌بخش، شرایط حرکت تشکیلاتی با استراتژی‌های دیگر مثل استراتژی تحزب‌گرایانه لنینیستی

یا چریک‌گرایی رژی دبره‌ای و یا ارتش خلقی مائوئیستی و غیره متفاوت می‌باشد؛ و دلیل این امر هم آن است که «در استراتژی‌های فوق عمل و کار و ایده در پیوند با هم مادیت پیدا می‌کنند.»

برای مثال «در یک تشکیلات چریکی، قبل از طرح ایده، می‌بایست به پتانسیل اجرای آن ایده توجه بشود». به بیان دیگر در «یک تشکیلات چریکی و ارتش خلقی طرح یک ایده و یک آرزو هر قدر هم که درست باشد و هر قدر هم که ضروری تشخیص داده شود بدون ارتباط با امکانات عملی آن گروه و سازمان امری بی‌حاصل می‌باشد». شاید بهتر باشد که موضوع را این‌چنین مطرح کنیم که در یک حرکت چریکی، «همراه با طرح شدن یک ایده می‌بایست فوراً و بدون فوت وقت اسلوب عملی اجرای آن ایده هم مطرح بشود». البته معنای دیگر این حرف آن است که «اگر به طرح ایده‌ای پرداختیم که راه حل اجرایی عملی آن و یا امکانات لازم برای اجرای عملی آن وجود نداشته‌باشد خود طرح ایده به صورت یک آفت مطرح می‌شود و باعث می‌گردد که در آن تشکیلات رویکرد سوژکتیویستی یا ذهن‌گرایانه و یا روشنفکرانه جایگزین رویکرد واقع‌گرایانه یا رئالیستی و یا عمل‌گرایانه پراگماتیستی و عینی‌گرایانه ایزکتیویستی بشود.»

لذا در همین رابطه است که در اینگونه تشکیلات عمل‌گرای چریکی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی این رویکرد آنها باعث این نتایج

می‌شود:

۱ - تنها شابلون داوری در رابطه با استراتژی‌شان همان «تئوری عمل» می‌باشد.

۲ - «عمل برای آنها تنها ملاک حقیقت می‌شود، نه ایده و برنامه.»

۳ - «نتایج کوتاه‌مدت عمل برای آنها حتی بیش از خود استراتژی دارای ارزش می‌شود.»

۴ - وقتی که آنها طرح و ایده مطرح می‌کنند، اکثر قریب به اتفاق آنها صورت تاکتیکی و کوتاه‌مدت پیدا می‌کنند، لذا آنها مجبوراً که در حداقل زمان ممکن آن را عملیاتی کنند یا به مرحله عمل درآورند.

۵ - اجرای آن ایده‌ها برای آنها بیش از خود آن ایده‌ها ارزش پیدا می‌کند هر چند که آن ایده‌های تاکتیکی حتی غلط باشند.

۶ - در آن استراتژی، وقتی طرحی می‌دهند، باید تحقق و اجرایی شدن آن را امری حتمی بدانند و گرنه بدون آن اصلاً حاضر نمی‌شوند به آن طرح و ایده هر چقدر هم که حداقلی و کوتاه‌مدت و تاکتیکی می‌باشد، فکر بکنند.

۷ - به‌لحاظ ارزشی «در هر ایده‌ای برای آنها، حداکثر ده درصد خود آن ایده ارزش دارد، نود درصد آن، ارزش آن ایده مربوط به اجرا و عملیاتی کردن آن ایده می‌شود.»

۸ - در آن استراتژی «عاملین هر طرح از آغاز بر این باور هستند که

خود آنها بهترین عاملی هستند که می‌توانند آن را عملی کنند و به اجرا بگذارند.»

۹ - در آن استراتژی «حتی اگر عاملین آن طرح و ایده، در راستای تبلیغاتی و آگاهی‌گری آن طرح و ایده حرکت کنند، بر این باور هستند که این خود عمل آنها است که فونکسیون آگاهی‌گری و تبلیغاتی دارد.» برای مثال اگر یک جریان چریکی بخواهد در کنار عمل چریکی خودش به آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و مبارزه در راه طبقه کار هم بپردازد، انجام این هدف و مقصود برای آنها تنها از طریق انجام عمل چریکی مثل اشغال نظامی و چریکی کارگاه یا کارخانه و یا ترور صاحب کارخانه و پخش اطلاعاتیه و غیره ممکن می‌باشد. لازم به ذکر است که اختلاف بین رویکرد بیژن جزنی و مسعود احمدزاده دو نظریه‌پرداز دو گروه اولیه‌ای که در اواخر فروردین ۵۰ با هم متحد شدند و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را بنا گذاشتند، در همین موضوع بود. چرا که از نظر بیژن جزنی (در کتاب «نبرد با دیکتاتوری فردی شاه») «مبارزه مسلحانه و چریکی تنها به‌عنوان تبلیغاتی و آگاهی‌بخشی آن به‌عنوان یک تاکتیک باید توجه بشود». در صورتی که در رویکرد مسعود احمدزاده (در کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک») «خود عمل چریکی محور اصلی قرار می‌گیرد»؛ یعنی مسعود احمدزاده بر این باور بود که «خود مبارزه مسلحانه توسط پیشاهنگ به‌عنوان موتور کوچک می‌تواند موتور

بزرگ یعنی توده‌های مردم یا طبقه کارگر و یا خلق را به حرکت درآورد و خود عمل چریکی پیشاهنگ است که می‌تواند دو مطلق در جامعه ایران را بشکند، یکی مطلق قدرتمند بودن حاکمیت یا رژیم پهلوی، دوم مطلق ناتوانی در توده‌های برای مبارزه پیروزمندانه با رژیم پهلوی». لذا در همین رابطه بود که «مسعود احمدزاده اصلاً خود چریک را یک حزب می‌دانست.»

۱۰ - در تحلیل نهایی در رویکرد چریک‌گرایی «این تنها سازمان و گروه و حزب عمل‌کننده چریکی و غیره است که باید اهداف مرحله‌ای جنبش را به نتیجه برسانند، نه جنبش‌های دینامیک و خودجوش گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران». به بیان دیگر «در رویکرد چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی تنها نیروی عامل خود چریک‌ها و ارتش خلقی و حزب نخبگان هستند، نه جنبش‌های دینامیک تکوین یافته از پایین و مردم و جامعه». در نتیجه در همین رابطه است که علاوه بر اینکه هر کدام از این جریان‌های چریکی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی، خودشان را جایگزین طبقه کارگر و موتور بزرگ و خلق و مردم می‌دانند و چشم دیدن حتی رقیب سیاسی همفکر خود را هم در این رابطه ندارند؛ یعنی تنها خود را جریان و سازمان و حزب عمل‌کننده واقعی می‌دانند. البته همه این‌ها «ریشه در همان رویکرد و استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم و خلق



و طبقه کارگر آنها دارد» یعنی چون خود را تنها نیروی عامل و کننده ایده می‌دانند، طبیعی است که دیگران را نافی کننده آن می‌دانند.

۱۱ - در اینگونه استراتژی‌ها چه در شکل چریکی و چه در شکل ارتش خلقی و چه در شکل تحزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی «در عرصه عمل و حرکت، رابطه استراتژی و ایده با واقعیت اجتماعی صورت انطباقی دارد» یعنی به هر حال «چریک و ارتش خلقی و حزب طراز نوین به دنبال آن هستند که ایده خود را چه به صورت تاکتیکی و چه به صورت استراتژیکی بر محیط و جامعه تحمیل کنند» یا به بیان دیگر «طرح و ایده و عمل خودشان را بر جامعه و مردم و محیط تزریق نمایند». مع هذا، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در تحلیل نهایی آنچه‌آنکه «چریک و ارتش خلقی و حزب - دولت می‌جنگند که دژ قدرت حاکم را برای کسب قدرت سیاسی اشغال نمایند، به موازات آن می‌کوشند تا دژ توده‌ها یا خلق و طبقه کارگر و غیره را هم تسخیر نمایند.»

برای مثال در عملیات سیاهکل (که در بهمن ماه ۱۳۴۹ توسط جریان بیژن جزنی تحت رهبری اکبر صفائی فراهانی صورت گرفت و خود این عملیات به‌عنوان استارت جنبش چریکی در کشور ایران تعریف شد) منهای اینکه این عملیات در راستای همان استراتژی حرکت موتور بزرگ توسط موتور کوچک بود و منهای اینکه این کنش‌گران عملیات سیاهکل می‌خواستند «در کادر رویکرد انطباقی خود دژ قدرت حاکمیت و دژ مردم را از طرق

محاصره شهرها توسط روستاها و جنگل با عضله چریک محاصره کنند و آن را تسخیر نمایند». از همه مهمتر اینکه «در عملیات سیاهکل کنش‌گران خود عمل مبارزه مسلحانه به‌عنوان پراکسیس آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و کسب ابزار و تجربه تعریف می‌کردند». در نتیجه «همین رویکرد باعث گردید که اجرای عملیات سیاهکل سازمان چریک‌های فدائی خلق را به کلی متلاشی کند». لذا نه تنها طرح سیاهکل آنچنانکه طراحان آن قبل از عملیات سیاهکل طراحی کرده بودند به نتیجه نرسید، بلکه اقدام روی آن‌به‌طور غیر مستقیم سبب شده که واحدهای شهری هنگام واکنش همه‌جانبه ماشین سرکوب رژیم کودتایی و مستبد پهلوی نتوانند از حمایت کافی برخوردار بشوند، بنابراین، همین امر باعث گردید که وسعت آسیب‌ها برای کنش‌گران به نهایت شدت خود برسد و البته اوج فاجعه در این رابطه در آنجا بود که حتی «خود روستائی‌ها که در طرح کنش‌گران قبل از عملیات سیاهکل به‌عنوان حامیان خود تعریف شده بودند، در سرکوب و دستگیری آنها با دستگاه سرکوب رژیم کودتایی پهلوی همراهی می‌کردند و کوچک‌ترین حمایتی از جانب آنها توسط کنش‌گران عملیات سیاهکل دیده نشد».

۱۲ - در اینگونه استراتژی‌ها چه در شکل چریک‌گرایی و چه ارتش خلقی و چه تحزب‌گرایانه لنینیستی «افراد می‌بایست تنها با شرکت در عملیات رشد و پرورش پیدا کنند، نه با چیزی دیگر لذا کنش‌گران اصلی

و مرکزی اینگونه استراتژی‌ها تا قبل از مشارکت فرد جذب شده در عمل هیچ‌گونه ارزشی برای او قائل نیستند». مع الوصف، طبیعی است که آنها می‌توانند حتی «بدون طرح و برنامه و بدون بررسی و به‌صورت غریزی هم حرکت کنند».

پر واضح است که در این صورت دیگر کنش‌گران و نیروهای تشکیلاتی حتی نیاز و فرصت بررسی برای جمع‌بندی عملیات خود و استحاله عمل گذشته خود را به تجربه و تئوری ندارند؛ که حاصل نهایی آن این می‌شود که «نه‌تنها هیچ درسی از تجارب و عمل گذشته خود نمی‌گیرند» بلکه مهمتر از آن باعث می‌گردد تا «پیوسته آفت‌های گذشته باز در اینگونه حرکت‌ها بازتولید بشود» و باعث می‌گردد تا «کنش‌گران این استراتژی‌ها واقع‌بین نباشند و پیوسته در دنیای آرمانی و خیالی خود زندگی بکنند» و باز باعث می‌شود که «حتی کنش‌گران اصلی این استراتژی‌ها بی‌نصیب از تجربه‌های گذشته خود بشوند» و باعث می‌شود که «حتی تعلیم و پرورش رشد برای اعضا و کادرها و نیروهای تشکیلاتی اینگونه حرکت‌ها به‌صورت یک برنامه مشخص قبل از شرکت افراد در عملیات اصلاً معنا پیدا نکنند» (چراکه از نگاه آنها تنها در عرصه مشارکت آنها در عملیات است که آنها می‌توانند عضویت یابند و تعلیم ببینند و رشد پیدا کنند) و باعث می‌شود که «برای آنها در تعریف پرورش رشد و تعلیم اعضا و کادر دیگر زمانی هم مطرح نشود.» (علی‌ایحال، بدین ترتیب بود که مسعود

احمدزاده معتقد بود که «در شرایط انقلابی افراد می‌توانند حتی در دو هفته به‌اندازه چندین سال رشد پیدا کنند» در صورتی که خود محمد حنیف‌نژاد معتقد بود که «بیش از یکسال برای رشد اعضا در سازمان فرصت لازم است.» و باز این امر باعث می‌شود که «مرکزیت اینگونه حرکت‌ها برای اجرای کارهای بزرگ حتی فاقد بازوی اجرایی بشوند» و باعث می‌گردد که «آن‌ها آرزوهای و طرح‌های بزرگ را با دستان کوچک انجام بدهند که حاصل آن برای آنها جز شکست چیزی دیگر به‌همراه نخواهد داشت»؛ که برای فهم بیشتر این همه آفات بهتر است به‌صورت مصداقی حرکت سازمان مجاهدین خلق از سال ۶۰ (که به‌صورت رسمی از فاز سیاسی وارد فاز نظامی شدند) الی الان یعنی مدت بیش از چهار دهه مورد کالبد شکافی و آسیب‌شناسی قرار بدهیم تا دریابیم که:

الف - سازمان مجاهدین خلق از سال ۶۰ از کجا شروع کردند و پس از

۴۰ سال توسط هزینه یک دریای خون امروز به کجا رسیده‌اند؟

ب - علل و دلایلی که باعث گردید که از ۳۰ خرداد ۶۰ الی الان، این‌همه ضربه و شکست تاکتیکی و استراتژیکی بر این سازمان تحمیل بشود، کدامند؟

ج - چرا در سال ۶۰ سازمان مجاهدین خلق به‌صورت نارس حتی در چارچوب همان استراتژی خلقی و چریک‌گرایی گذشته خود وارد فاز نظامی شد؟

د - اگر بپذیریم که ۳۰ خرداد سال ۶۰ «آغاز پروژه‌های بود که توسط خمینی و حواریون نظامی و امنیتی‌اش (جهت به تور انداختن مجاهدین و دیگر جریان‌های سیاسی، در ادامه کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹) از قبل برنامه ریزی شده بود» و خمینی و حواریون نظامی او به دنبال آن بودند تا توسط «پروژه ۳۰ خرداد ۶۰ کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ که محدود به عرصه دانشگاه‌های کشور بود، این بار به عرصه خیابان و شهر و روستا بکشانند و با آن پرونده تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران را از راست راست تا چپ‌چپ توسط اختناق و سرکوب و زندان و شکنجه و تیغ و داغ و درفش و اعدام و جوی خون و بالاخره نسل‌کشی زندانیان سیاسی تا تابستان ۶۷ ببندند» آیا واقعاً می‌توان باور کرد که رهبری سازمان مجاهدین خلق تحلیل مشخصی از پروژه خمینی و حواریون نظامی و امنیتی‌اش در رابطه با پروژه اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ و در ادامه آن پروژه کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ و در ادامه آن پروژه ۳۰ خرداد ۶۰ نداشتند؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان باور کرد که مجاهدین خلق تحلیل مشخصی از حرکت مهندسی شده خمینی و حواریونش (در فرایند پسا انقلاب ۵۷ در راستای نهادینه کردن تمام قدرت سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی) نداشتند؟

آیا می‌توان باور کرد که رهبری سازمان مجاهدین خلق در سال ۶۰ با مطلق کردن توان تشکیلاتی و سازمانی خود، نمی‌توانستند بفهمند که

توازن قوا در عرصه میدانی کاملاً به سود خمینی و حواریون نظامی و امنیتی‌اش می‌باشد؟

آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانست بفهمد که در سال ۶۰ خمینی تلاش می‌کرد که حتی جنگ با عراق و صدام حسین را هم در خدمت بسترسازی جهت سرکوب همه‌جانبه کنش‌گران جامعه سیاسی حاضر در صحنه بر علیه حاکمیت خود درآورد؟

آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانست دریابد که خمینی و حواریون نظامی و امنیتی‌اش از سال ۶۰ به‌دنبال آن بودند که تمامی کنش‌گران جامعه سیاسی که چه بالقوه و چه بالفعل بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی او بودند، به بیرون از مرزها کشور برانند و یا در داخل کشور قتل عام نمایند؟

آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق نمی‌دانستند که پیوند این سازمان در جریان جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با عراق و صدام حسین، باعث بی‌اعتمادی مردم ایران نسبت به آنها می‌شود؟

آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانستند بفهمند که حمله نظامی ارتش آزادی‌بخش آنها در تابستان سال ۶۷ به کرمانشاه و غیره (آن هم در شرایطی که بالاخره ارتش صدام حسین توانسته بود آتش بس را به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل کند) با رژیمی که حداقل ۸ سال تجربه جنگی و نظامی داشت، باعث سرکوب و شکست هولناک

آنها می‌شود؟ و آیا و آیا و آیاهای دیگر و البته در ادامه این آیاهای دیگر می‌توانیم باز بپرسیم که بالاخره «چه شد که سازمان مجاهدین خلق با ان همه پتانسیل، امروز پس از چهار دهه مبارزه قهرآمیز و آنتاگونیستی، به‌جای اینکه بتوانند از طریق جنبش‌های دینامیک داخل کشور آلترناتیوی خودشان را در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نهادینه بکنند، می‌کوشند که از طریق تکیه بر جناح‌های درونی امپریالیسم آمریکا آلترناتیوی خودشان را در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنند؟»

باری، در پاسخ به این سؤال‌ها باید عنایت داشته‌باشیم که عامل همه این مشکلات فوق برای سازمان مجاهدین خلق (به‌ویژه در بیش از چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) این بوده است که آنها در چارچوب استراتژی چریک‌گرایی و یا ارتش خلقی، پیوسته بر این باور بوده‌اند که «با تکیه بر تئوری برخورد فعال یا به‌اصطلاح خودشان عاشورایی دیدن و عاشورایی کردن مبارزه خود می‌توانند تمامی موانع و کمبودها و ضعف‌های خودشان را در بستر عمل نابود بکنند» به‌بیان‌دیگر اینکه حداقل در طول چهار دهه گذشته رهبری مجاهدین خلق فکر می‌کردند که «با طرح پروژه عاشورایی و برخورد فعال می‌توانند همه مشکلات خود را در بستر عمل حل کنند و با کسب هژمونی بر جامعه سیاسی ایران و کسب جایگاه آلترناتیوی رژیم و با

فداکاری و تحرک می‌توانند همه موانع و مشکلات مسیر خود را بر طرف کنند؛ و یا به عبارت دیگر «با تئوری برخورد فعال می‌توانند تمامی برنامه و اهداف خودشان خارج از در نظر گرفتن توازن قوا به پیروزی برسانند»؛ و می‌توانند «حتی برنامه و اهداف و آرمان‌های خیلی دورتر خود را هم با تئوری برخورد فعال و تئوری عاشورایی کردن به نتیجه و پیروزی برسانند»؛ و می‌توانند «هر طور که خودشان اراده بکنند بر اساس قدرت‌شان برنامه‌ریزی کنند» و می‌توانند «توسط تئوری برخورد فعال یا شعار عاشورایی کردن بسیاری از قضایای متحول اجتماعی و سیاسی را از قبل پیش‌بینی کنند» و می‌توانند «توسط تئوری برخورد فعال طبق قدرت خودشان فارغ از توازن قوا در راستای اهداف و برنامه‌هایشان برنامه‌ریزی و دست بالا بگیرند» یعنی می‌توانند هر طور که خواستند بر اساس قدرتشان برنامه‌ریزی کنند و می‌توانند در چارچوب تئوری برخورد فعال، برخورد واقع‌بینانه داشته‌باشند و می‌توانند «توسط تکیه بر تئوری برخورد فعال یا شعار عاشورایی در عرصه میدانی در هر شرایطی که اراده کنند توازن قوا به نفع خود تغییر بدهند» و می‌توانند «خارج از تحلیل مشخص از شرایط مشخص و خارج از واقعیات موجود توسط تئوری برخورد فعال و شعار عاشورایی هر گونه برنامه آرمانی و درازمدت خود را اجرا کنند و به اهداف خود برسند» و می‌توانند «بدون اینکه به ضعف و ضعف‌های اساسی خود واقف بشوند و در رفع آنها تلاش نکنند



زود به نتیجه برسند» و می‌توانند «فارغ از مردم و از بالای سر مردم ایران به کسب قدرت سیاسی دست پیدا کنند» و می‌توانند «توسط تئوری برخورد فعال و با شعار عاشورایی بدون تشخیص حد نیروی خودشان و کم‌بها دادن به نیروی مقابل و پر بها دادن به نیروی خودشان دشمن مقابل را از پای درآورند.»

باری، در خصوص استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان، شرایط برای ما کاملاً متفاوت با شرایط در چارچوب استراتژی ارتش خلقی یا چریک‌گرایی و تحزب‌گرایانه لنینیستی بوده است؛ زیرا در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی «دیگر (برعکس استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی) کنش‌گران جنبش پیشگامان نیروی عامل در حرکت تغییرساز اجتماعی و سیاسی جامعه نیستند و در این استراتژی برعکس این خود جامعه و مردم و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین هستند که به‌عنوان نیروی عامل می‌باشند و وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان تنها راهبری توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی برای حرکت آنها می‌باشد نه اینکه به نیابت آنها (آنچنانکه در استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی دیدیم) در جهت کسب قدرت سیاسی و غیره

تلاش بکنند.»

همچنین در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، کنش‌گران جنبش پیشگامان در عرصه وظیفه آگاهی‌گری خود «باید شرایط عینی موجود جامعه را وارد وجدان جامعه بکنند و با آن شرایط ذهنی توسط انتقال آگاهی به وجدان و خودآگاهی جامعه، موتور بزرگ و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین را به حرکت درآورند». همچنین در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی و در راستای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) کنش‌گران جنبش پیشگامان باید (برعکس کنش‌گران استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی) «خود را برای مبارزه آگاهی‌بخش و رهائی‌بخش درازمدت و طولانی آماده کنند که ممکن است این مبارزه درازمدت آگاهی‌بخش جنبشی با رویکرد انقلاب اصلاحی در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی گاهاً تا دو نسل و سه نسل هم طول بکشد». همان مبارزه آگاهی‌بخش و رهائی‌بخشی که مردم و جامعه و جنبش‌های سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی و بالاخره و بالاخره شوراهای فراگیر

و همگانی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پایین موتور اصلی حرکت آن می‌باشند.

پر پیداست که در این رابطه کنش‌گران جنبش پیشگامان باید «بر اساس واقعیات و تحلیل مشخص از شرایط مشخص و در نظر گرفتن توازن قوا در عرصه میدانی حرکت کنند» بنابراین، دیگر برای کنش‌گران جنبش پیشگامان «کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی و آن هم از بالای سر مردم ایران و یا تکیه بر قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه هدف نیست». همچنین دیگر برای کنش‌گران جنبش پیشگامان «طرح و تکیه به برنامه‌های کوتاه‌مدت و تاکتیکی بدون برنامه میان‌مدت و درازمدت بی‌معنی و پراگماتیستی می‌باشد»؛ و به همین ترتیب، دیگر برای کنش‌گران جنبش پیشگامان «ارزش هر برنامه و هدف و طرح در آن است که بتوانند پس از اجرای آن یک گام به‌لحاظ استراتژیک مردم و جامعه و کنش‌گران جنبش‌های دینامیک اجتماعی را به جلو ببرند» و دیگر «کنش‌گران جنبش پیشگامان (برعکس کنش‌گران استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه لنینیستی) نمی‌توانند بر پایه تئوری برخورد فعال یا عاشورایی خواندن مبارزه خود، ضعف‌ها و نقص‌ها خود را بیوشانند.»

باری، در این رابطه «بزرگ‌ترین آفتی که در کمین کنش‌گران جنبش پیشگامان وجود دارد، آفت ذهن‌گرایی و آرمان‌گرایی است» که در

فرایند بحران‌زای نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد سال ۶۰ این آفت حتی گرفتار مرکزیت سازمان هم شد، لهذا، حاصل این آفت در مرکزیت آن گردید که مرکزیت سازمان در پلنوم اول در سال ۵۹ - ۶۰ نتواند استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی، به‌عنوان یک آلترناتیو قوی در برابر استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی حاکم مطرح نماید تا توسط آن بتواند بحران درون تشکیلاتی را در عرصه پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی مهار نماید. قابل‌ذکر است که همین «آفت ذهن‌گرایی و عمده کردن ایده در برابر عمل در فرایند درونی سه سال اولیه تکوین سازمان (سال‌های ۵۵ تا ۵۸) هم به‌شکلی دیگر در مرکزیت سازمان وجود داشت»؛ زیرا در فرایند سه سال درونی تکوین سازمان، «مرکزیت بیش از آنکه بر تعلیم و پرورش کادرهای همه‌جانبه تکیه بکند، به‌دنبال تدوین ایدئولوژی و استراتژی و برنامه و غیره بود»؛ و شاید این آفت ذهن‌گرایی از حرکت شریعتی به حرکت سازمان منتقل شده بود، چراکه آنچنانکه فوق هم اشاره کردیم، یکی از «ضعف‌های مرکزیت سازمان این بود که غیر جنبش ارشاد شریعتی (در سال‌های ۴۷ تا ۵۱) و غیر از زندان‌های رژیم مستبد و کودتایی پهلوی پراکسیس مشخص تشکیلاتی دیگری طی نکرده بودند». یادمان باشد که در یک نگاهی کلی می‌توانیم داوری کنیم که «غیر از سازمان ما تمامی جریان‌های چریکی و حزبی و سیاسی قبل

از انقلاب ۵۷ در پیوند ارگانیک با جریان‌های تشکیلاتی ماقبل خودشان زایش و رویش کرده‌بودند.»

مثلاً رهبری سازمان مجاهدین خلق تقریباً تمامی از نهضت آزادی جدا شده‌بودند و قبل از سازمان مجاهدین خلق در بخش و شاخه جوانان نهضت آزادی فعالیت می‌کردند تا آنجا که می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که (در رابطه با سنخیت و جوهر ایدئولوژی اولیه سازمان مجاهدین خلق) آبشخور اصلی ایدئولوژی مجاهدین خلق (که شهید مهندس محمد حنیف‌نژاد نقش محوری در تدوین آن داشته است) اندیشه مهندس مهدی بازرگان (به‌خصوص از کتاب «راه طی شده» او) و کتاب «قرآن و تکامل» دکتر یدالله سبحانی و رویکرد قرآنی سید محمود طالقانی بودند. علی‌هذا، از اینجا بود که «ما از همان آغاز جوهر رویکرد مجاهدین خلق اولیه با جوهر رویکرد بازرگان و حواریونش در چارچوب اسلام انطباقی تعریف می‌کردیم و اسلام همه این‌ها اعم از مهدی بازرگان، سید محمود طالقانی و یدالله سبحانی و محمد حنیف‌نژاد و غیره اسلام انطباقی می‌دانستیم» و پیوسته بر این باور بوده‌ایم که اسلام هیچ‌کدام از این‌ها از جوهر تطبیقی برخوردار نبوده است؛ و در نتیجه به‌دلیل همین جوهر انطباقی اسلام آنها بوده است که بعضی از آنها در پروسه زمانی زیگزاگ‌های عمیقی شدند که به‌عنوان پارادایم کیس این زیگزاگ‌ها می‌توانیم به انحراف بزرگ مهدی بازرگان در پایان

عمرش (در کتاب «خدا و معاد تنها هدف بعثت پیامبران») اشاره کنیم؛ که در این کتاب مهندس مهدی بازرگان تمامی اسلام انطباقی بیش از نیم قرن قبل خودش را به یکباره به چالش کشید.

البته غیر از مجاهدین در این رابطه می‌توانیم به مرکزیت و مؤسسين سازمان چریک‌های فدائی خلق هم اشاره بکنیم که رهبری اولیه آنها مثل بیژن جزنی و غیره قبل از پروسه تکوین چریک‌های فدائی خلق در جبهه ملی و حزب توده و غیره فعالیت می‌کردند. شاید غلط نباشد که داوری کنیم که به‌جز مرکزیت سازمان ما تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مرکزیت دیگر جریان‌ها در پروسه بیش از نیم قرن ظهور حرکت تشکیلاتی در جامعه ایران در پیوند با یکدیگر مادیت پیدا می‌کردند، پر واضح است که این خودویژگی مرکزیت سازمان ما در فرایند تکوین و به‌خصوص در مرحله درونی می‌توانست در حرکت سازمان آفت‌زا بشود که «مهم‌ترین ضعف و آفت بی‌تجربگی مرکزیت سازمان در فرایند درونی در عرصه سازماندهی و تربیت کادر و تدوین تطبیقی تئوری تشکیلاتی بود». بد نیست که در همین جا اشاره کنیم که در عرصه تدوین تئوری تشکیلات سه مسیر در برابر همه مؤسسين جریان‌های تشکیلاتی از راست راست تا چپ‌چپ قرار دارد:

مسیر اول - «رویکرد انطباقی در تدوین تئوری تشکیلاتی می‌باشد»؛ که مطابق آن نظریه‌پردازان تشکیلاتی با الگوبرداری (به‌صورت کپی - پیست

شده) از تئوری تشکیلاتی احزاب و تشکل‌های جوامع و کشورهای دیگر تلاش می‌کنند تا به صورت طابق النعل بالنعل آن تئوری‌های تشکیلاتی دیگران مانند لباسی بر تن جریان خاص خود در کشور ایران بکنند؛ که به عنوان مصداق برای فهم مدل تئوری انطباقی تشکیلاتی در کشور خودمان می‌توانیم به مدل و تئوری تشکیلاتی احزاب مارکسیستی در ایران به خصوص از حزب توده به بعد (در تمامی رویکردهای مختلف آن اعم از حزب - دولت لنینیستی و مائوئیستی و استالینیستی و غیره) توجه بکنیم که «بدون استثنا همه آنها به صورت کپی‌برداری از تئوری تشکیلات جریان‌های مارکسیستی خارجی در قرن بیستم تلاش کرده‌اند تا به صورت انطباقی تئوری تشکیلاتی برای جریان خاص خود در کشور ایران را تعریف بکنند»؛ و لذا در این رابطه بوده است که در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) تمامی این تشکیلات مارکسیستی با رویکرد انطباقی در عرصه تشکل‌سازی انطباقی خود در داخل و خارج از کشور شکست‌خورده‌اند؛ و هیچ‌کدام از این جریان‌های مارکسیستی نه در گذشته و نه در حال و نه در آینده چه داخل‌نشین‌ها و چه خارج‌نشین‌ها هرگز و هرگز نتوانسته‌اند به یک تشکل پایدار و نهادینه شده و فراگیر در جامعه ایران دست پیدا کنند؛ که برای فهم بیشتر در این رابطه تنها کافی است که سرنوشت جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین در این شرایط مورد کالبد شکافی و بازشناسی قرار بدهیم تا داوری کنیم

که «متأسفانه با این همه سابقه بیش از ۸۰ سال گذشته جریان‌های تشکیلاتی مارکسیستی در کشور ایران هنوز در میان خارج‌نشین‌های مارکسیستی ایرانی حتی یک جریان پیدا نمی‌شود که تعداد اعضا و هواداران و نیروهای تشکیلاتی آن به عدد سه رقمی برسد». گرچه باید داوری کنیم که تعداد جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین ایرانی از تعداد مدعیان مارکسیستی خارج‌نشین بیشتر می‌باشد. هر زمانی که تعداد نیروی تشکیلاتی جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین از تک رقمی بیشتر بشود، در لوای فراکسیون و انشعاب ما شاهد رویش یک انشعاب جدید در آنها می‌شویم. البته طنز این موضوع آنجا است که وقتی به‌صورت ظاهر سردمداران این جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین می‌خواهند در لوای شعار همگرایی دیالوگ همبستگی بین خودشان مطرح کنند، هیچ کدام نمی‌تواند بگویند که علت جدایی از جریان اولیه خودش چه بوده است؟ لذا در همین رابطه بود که احمد شاملو در سال ۵۹ وقتی که خبر انشعاب در سازمان فدائیان خلق را شنید با صدای بلند اعلام کرد که «کمر جنبش مارکسیستی برای همیشه در جامعه ایران شکست.»

باری، در برابر مسیر انطباقی تئوری تشکیلاتی، «مدل دگماتیستی یا تئوری دگماتیستی تشکیلاتی قرار دارد» که مطابق این مدل مرکزیت این جریان‌ها تلاش می‌کنند که در عرصه سازماندهی به‌صورت سنتی با



تاسی از مدل گذشته جریان‌های سنتی مدل تشکیلاتی خود را تعریف نکنند که برای فهم این مدل و طرح مصداق آن می‌توانیم به مدل تشکیلاتی هیئت مؤتلفه اشاره کنیم که شکل تشکیلاتی آنها در چارچوب همان شکل سنتی که همان هیئت‌های سنتی - مذهبی بودند، تعریف می‌شدند. در همین رابطه بود که در زمان فعالیت سیاسی اینها در زمان رژیم کودتایی و مستبد پهلوی به‌خصوص از بعد از آنکه آنها دست به سلاح و خشونت و ترور بردند، دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر رژیم کودتایی و مستبد پهلوی با دستگیری یکی از آنها تمام تشکیلات آنها را پارو و جاروب می‌کرد و البته دلیل ضربه‌خوری مدل تشکیلاتی دگماتیستی در این است که اینگونه مدل تشکیلاتی نه‌تنها از هر گونه دینامیسم درونی محروم می‌باشند و کنش‌گران تشکیلات دگماتیستی هرگز بهائی به سازماندهی و تشکیلات در حرکت خود نمی‌دهند. برای فهم بیشتر موضوع در خصوص مدل دگماتیستی تشکیلاتی می‌توانیم به‌عنوان مثال و مصداق دیگر می‌توانیم در این شرایط به سازماندهی مداحان توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم اشاره کنیم که به‌خصوص در طول حیات حزب پادگانی خامنه‌ای که به موازات اینکه خامنه‌ای در راستای نهادینه کردن قدرت رهبری و حاکمیت خودش (از آنجایی که مانند خمینی نه از قدرت کاریزماتیک و نه از جایگاه مرجعیت روحانیت جهت نهادینه کردن قدرت رهبری خودش برخوردار بود، او در خلأ این

دو فاکتور در طول بیش از سه دهه گذشته) پیوسته تلاش کرده است تا «توسط پادگانی کردن تمام امور در عرصه سازماندهی و تشکیلات، قدرت رهبری و حاکمیت خودش را از بالا نهادینه نماید». در این رابطه است که خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش در طول بیش از سه دهه گذشته عمر حاکمیت مطلقه خودش تمامی نهادها از دولت و مجلس و قوه قضائیه گرفته تا دانشگاه‌ها و مدارس و ادارات و روزنامه‌های و رادیو و تلویزیون و غیره و غیره پادگانی کرده است. به طوری که باید بگوییم که در کشور امروز ایران حتی یک نهاد سیاسی و اجتماعی و اداری و اقتصادی، حکومتی نمی‌توان پیدا کرد که به صورت پادگانی در نیامده باشند تا آنجا که به قول بزرگی گفته بود «دیگر در ظل حاکمیت مطلقه فقهاتی حزب پادگانی خامنه‌ای، ایران کشوری نیست که در آن پادگان‌ها وجود داشته باشند، بلکه برعکس پادگانی است که دارای کشور می‌باشد». بر این مطلب بیافزاییم که به قول لوئی بناپارت «با سرنیزه همه کار می‌توان کرد، فقط روی آن نمی‌توان نشست» یا به بیان دیگر با پادگان‌ها، حزب پادگانی خامنه‌ای می‌تواند همه کار بکند اما نمی‌تواند روی آن بنشیند.

باری، در همین رابطه بوده است که حزب پادگانی خامنه‌ای در طول بیش از سه دهه گذشته برای نهادینه و پادگانی کردن پایگاه حداقل اجتماعی خودش اقدام به سازماندهی و پادگانی کردن مداحان سنتی یا

هیئت‌های مداحی سنتی در سطح کشور به‌خصوص در شهرهای بزرگ و بالاخص در ابر شهر تهران کرده است. روش پادگانی کردن مداحان توسط حزب پادگانی خامنه‌ای برعکس روش پادگانی کردن دیگر نهادها (که توسط سلطه سپاه و بسیج یا راست پادگانی) می‌باشند، به این ترتیب که در پادگانی کردن مداحان اگر چه سپاه (حتی در طول ۸ سال جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث و صدام حسین جهت بسیج نیرو برای اعزام به جبهه‌ها) تلاش می‌کرد تا با سپاهی کردن مداحان معروف این نیروی اجتماعی را در خدمت خود درآورد، ولی در ادامه حزب پادگانی خامنه‌ای کوشید به‌صورت دو مؤلفه‌ای از بالا به پادگانی کردن مداحان بپردازد که این دو مؤلفه عبارت‌اند از:

۱ - سپاهی یا بسیجی کردن مداحان یعنی به عضویت سپاه و بسیج در آمدن مداحان.

۲ - حفظ همان شکل سنتی هیئت‌های سنتی گذشته.

در همین رابطه است که می‌توان داوری کرد که در تحلیل نهایی مدل پادگانی مداحان توسط حزب پادگانی خامنه‌ای همان مدل دگماتیستی می‌باشد. فراموش نکنیم که از بعد از عاشورای سال ۸۸ که جنبش سبز توانست حرکت خودش را تا اعماق جامعه ایران با سر پل قرار دادن عاشورای حسینی (مانند خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲) بکشاند، حزب پادگانی خامنه‌ای به‌شدت از حرکت جنبش سبز در عاشورای ۸۸ احساس

خطر همه‌جانبه کرد و دریافت که جنبش سبز در حال توده‌ای و مردمی شدن می‌باشد. در راستای همین احساس خطر حزب پادگانی خامنه‌ای بود که برای مقابله کردن با این تاکتیک جنبش سبز، «حزب پادگانی برای اولین بار دستور پیوستن تشکیلات مداحی به سپاه و بسیج به‌عنوان عضله سرکوب این رژیم داد». قابل‌ذکر است که تا قبل از عاشورای ۸۸ تشکیلات مداحی حکومتی تنها در خدمت دستگاه تبلیغاتی رژیم مطلقه فقهتی حاکم جهت بسیج اجتماعی بود «اما از عاشورای ۸۸ جنبش سبز، تشکیلات پادگانی مداحان به‌عنوان بازوی سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی حاکم در کنار سپاه قرار گرفتند»، به‌طوری که در این رابطه باید بگوییم که تظاهرات ۹ دی‌ماه ۸۸ بر علیه حرکت عاشورای ۸۸ جنبش سبز، تماماً توسط تشکیلات دگماتیستی - سنتی - پادگانی مداحان انجام گرفت. البته در ادامه همین رویکرد جدید حزب پادگانی خامنه‌ای به تشکیلات دگماتیستی - سنتی - پادگانی مداحان بود که در فرایند پسا سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ از آنجایی که سرکوب هولناک حزب پادگانی خامنه‌ای در خیزش آبان‌ماه ۹۸ باعث گردید تا مشروعیت رژیم مطلقه فقهتی حاکم توسط همه اقشار جامعه ایران از بالا تا پایین به چالش کشیده شود، لهذا حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای بازتولید حداقلی مشروعیت از دست رفته رژیم برای بار دوم دست به دامان تشکیلات دگماتیستی - سنتی - پادگانی مداحان شد تا مانند ۹ دی‌ماه

۸۸ جامعه مداحان حکومتی در شهرها از مشروعیت به چالش کشیده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حمایت نمایند. یادآوری می‌کنیم، طبق آمار نهادهای بین‌المللی خبری مثل رویترز تنها تعداد کشته شدگان هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای بیش از همه اعدام‌های دوران ۳۷ ساله پهلوی دوم بوده است.

باری، در خصوص مدل سوم تشکیلاتی که همان مدل تطبیقی تشکیلاتی (در برابر مدل انطباقی تشکیلاتی و مدل دگماتیستی تشکیلاتی) می‌باشد، لازم است که عنایت داشته‌باشیم که «مطابق مدل تطبیقی تشکیلاتی، این مدل (مانند مدل انطباقی تشکیلاتی و مدل دگماتیستی تشکیلاتی که بر پایه تئوری انطباقی و تئوری دگماتیستی تشکیلاتی حاصل می‌شوند) بر پایه تئوری تطبیقی تشکیلاتی حاصل می‌شود». البته معنای دیگر این حرف آن است که «بدون تئوری تطبیقی تشکیلاتی، هرگز و هرگز امکان دستیابی به مدل تطبیقی تشکیلاتی وجود ندارد» به بیان دیگر «برای دستیابی به مدل تطبیقی تشکیلاتی، ابتدا باید به تئوری تطبیقی تشکیلاتی دست پیدا کنیم تا در ادامه آن بتوانیم بر پایه تئوری تطبیقی تشکیلاتی به مدل‌سازی تطبیقی در تشکیلات بپردازیم». آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم داور می‌کنیم که «بدون تئوری انطباقی تشکیلاتی و بدون تئوری دگماتیستی تشکیلاتی هرگز و هرگز نخواهیم توانست به مدل انطباقی تشکیلاتی و مدل دگماتیستی تشکیلاتی دست پیدا کنیم».

علی ایحال، آنچنانکه فوقا هم اشاره کردیم «آبخور اولیه دستیابی به تئوری تطبیقی تشکیلاتی برای ما همان تجارب کنش‌گران جنبش پیشگامان یا نیروهای تشکیلاتی در پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد؛ که با جمع‌بندی آن تجارب مبارزاتی کنش‌گران جنبش پیشگامان در عرصه پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی است که نظریه‌پردازان تشکیلاتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌توانند در ادامه جمع‌بندی تجارب کنش‌گران و بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و حتی جغرافیایی، به استنتاج دیالکتیکی قوانین و اصول و تدوین تئوری تشکیلاتی بپردازند» بنابراین، تدوین تئوری تطبیقی تشکیلاتی (توسط نظریه‌پردازان تشکیلاتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌بایست، در بستر یک پروسه شکل بگیرد که این پروسه از جمع‌آوری تجارب کنش‌گران جنبش پیشگامان شروع می‌شود و به مرحله جمع‌بندی و کشف قانون و اصول از آنها می‌رسد و در نهایت به تئوری‌سازی بر پایه این قانون و اصول کشف شده می‌انجامد. در این رابطه است که باید بگوییم دیگر در مدل تشکیلاتی تطبیقی (برعکس مدل تشکیلاتی انطباقی) برای کنش‌گران جنبش پیشگامان، «تئوری تشکیلاتی صورت وارداتی (در حد کپی - پیست) ندارد، هر چند که نظریه‌پردازان تطبیقی تشکیلاتی می‌توانند در بستر پروسه تئوری‌سازی

تطبیقی خود از تجارب تشکیلاتی دیگر جریان‌ها و دیگر جوامع تنها به‌عنوان یک فاکتور در کنار دیگر فاکتورها استفاده نظری نکنند.»

باری، در این رابطه است که باید بگوییم که در مدل تطبیقی تشکیلاتی ماده خام اولیه تئوری تشکیلاتی همان تجارب مبارزاتی کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌باشد، طبیعی است که تجارب کنش‌گران در اینجا فقط نقش مواد خام اولیه دارد که در خلأ آن امکان تکوین پروسه تئوری‌سازی تطبیقی توسط نظریه‌پردازان تشکیلاتی وجود ندارد. طبیعی است که وظیفه اصلی نظریه‌پردازان تشکیلاتی در این رابطه علاوه بر جمع‌آوری تجارب کنش‌گران و علاوه بر جمع‌بندی از تجارب جمع‌آوری شده باید توان استنتاج قوانین و اصول از جمع‌بندی این تجارب را داشته‌باشند تا بتوانند به تئوری تشکیلاتی برای مدل تطبیقی تشکیلات دست پیدا کنند. بر این مطلب بیافزاییم که از «جمله ضعف‌های مرکزیت سازمان هم در پروسه درونی تکوین سازمان (از سال ۵۵ تا ۵۸) و هم در پروسه برونی سازمان (از اردیبهشت ۵۸ تا ۳۰ خرداد ۶۰) کم‌بها دادن به تجارب کنش‌گران جنبش پیشگامان و همچنین ضعف آنها در جمع‌آوری و جمع‌بندی دیالکتیکی از تجارب و استنتاج قوانین و اصول و بالاخره ناتوانی آنها از تئوری‌سازی تطبیقی بر پایه قوانین و اصول بود که در تحلیل نهایی این خلأ بسترساز آن می‌شد تا مرکزیت جهت دستیابی به تئوری تشکیلاتی راهی جز تکیه بر تئوری انطباقی حاصل تجارب دیگر

جریان‌ها و دیگر جوامع نداشته‌باشد؛ که با عنایت به پیوند تئوری‌های تشکیلاتی با استراتژی‌ها طبیعی است که همین تکیه انطباقی بر تئوری تشکیلاتی توسط مرکزیت سازمان خود بسترساز ظهور و رشد بحران تشکیلاتی و بحران در استراتژی در سازمان می‌شد.»

خلاً تئوری تطبیقی تشکیلاتی در سازمان باعث گردید که سازمان از بدو حرکت برونی خودش تا ۳۰ خرداد ۶۰ گرفتار ضعف و ناتوانی در پرورش کادر و نیروی تشکیلاتی بشود که البته همین ضعف در پرورش کادر و نیروی تشکیلاتی هم خود باعث گردید که سازمان در فرایند برونی اولیه خود به‌جای تکیه بر رشد دینامیک و تئوریزه شده کادرها و نیروهای پرورش‌یافته، بر رشد خود به خودی و غریزی نیروها تکیه بکنند که البته خود این هم یکی از عوامل آفت‌زا در حرکت سازمان بود. چراکه از همان اردیبهشت ۵۸ با شروع فرایند برونی حرکت سازمان موج نیروهای هوادار جنبش روشنگری ارشاد شریعتی به‌طرف ما سرازیر گردید، آنچنانکه در عرصه سازمان‌یابی آنها به‌علت ضعف در کادرها و نیروی تشکیلاتی پرورش‌یافته مرکزیت چه در تهران و چه در شهرستان‌ها آچمز شد. لذا در ادامه این «ناتوانی مرکزیت در سازمان‌یابی آنها بود که برای مرکزیت آچمز شده سازمان، راهی جز روی آوردن جبری به پراگماتیسم تشکیلاتی وجود نداشت که ره‌آوردی که این پراگماتیسم تشکیلاتی برای سازمان به‌همراه آورد، این بود که حرکت هواداران تازه



جذب شده در سازمان نقش تعیین کننده در سمت‌دهی حرکت سازمان پیدا کرد». البته آنچه که در آن شرایط موضوع را پیچیده‌تر می‌کرد این بود که «مرکزیت سازمان در جذب نیروهای هوادار شریعتی به سازمان، هیچ‌گونه تفاوتی برای گرایش متضاد هواداران شریعتی قائل نمی‌شد و لذا هواداران شریعتی به‌صورت یک دست بدون هیچ‌گونه فیلتری جذب سازمان می‌شدند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا سازمان بدل به جعبه مارگیری توسط هواداران با گرایش متضاد شریعتی از راست راست تا چپ‌چپ بشود». البته اوج فاجعه در این رابطه آنجا بود که «پراگماتیسم تشکیلاتی سازمان خود بسترساز رشد این گرایش‌ها با همان جوهر چپ و راست گذشته خود بود». مع هذا، همین امر باعث گردید که از همان آغاز فرایند برونی شدن حرکت سازمان، نطفه بحران بزرگ در سازمان بسته بشود که البته از نیمه دوم سال ۵۹ این نطفه که از اردیبهشت ۵۸ تکوین پیدا کرده بود، پس از طی کردن پروسه دوران جنینی خود از مادر متولد شد و کرد با ما آنچه که نمی‌بایست می‌کرد. پر واضح است که در چنین وضعی ظهور هیولای بحران درون تشکیلاتی در فرایند برونی سازمان (از اردیبهشت ۵۸ تا ۳۰ خرداد ۶۰) امری کاملاً طبیعی بود ولی مرکزیت به‌علت ضعف در توان پیش‌بینی و ارائه تحلیل مشخص و ضعف در آسیب‌شناسی حرکت سازمان، نتوانست در سال‌های ۵۸ تا نیمه دوم سال ۵۹ پروسه تکوین و ظهور این بحران فراگیر را در

سازمان پیش‌بینی نماید؛ که البته از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰ به موازات تشکیل اولین پلنوم سازمان «ناتوانی مرکزیت در هدایت پلنوم، مزید بر علت در هر چه پیچیده شدن بحران شد». علی‌ایحال، حاصل نهایی همه اینها آن شد که «در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ با حاکمیت فضای آنتاگونیسم و قهر و خشونت بر جامعه ایران، مرکزیت سازمان حتی توان ایجاد مصونیت برای نیروهای تشکیلاتی در برابر ضربات هولناک رژیم مطلقه فقهاتی را هم نداشت» و متأسفانه باید اعلام کنیم که «در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ کلیه نیروهای تشکیلاتی سازمان به حال خود رها شده‌بودند»؛ و همین امر باعث گردید که گرگ گله توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود تا ۱۹ بهمن سال ۶۰ کلیه نیروهای سازمان را در داخل کشور جاروب کند. در نتیجه از ۱۹ بهمن سال ۶۰ حیات سیاسی - تشکیلاتی سازمان تنها محدود به داخل زندان‌ها و مهاجرین خارج از کشور گردید؛ و خود مرکزیت سازمان هم از آنجایی که مانند قاعده و بدنه سازمان نمی‌توانست برای خود در برابر هجمه مغول‌وار دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مصونیت ایجاد کند و از آنجایی که به‌درستی مرکزیت اعتقادی به خروج از کشور نداشت و مبارز در کشورهای خارجی را امری حاشیه‌ای تحلیل می‌کرد، این همه باعث گردید که تا ۱۹ بهمن ماه ۱۳۶۰ تمامی اعضای مرکزیت هم مانند بدنه و قاعده سازمان توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای

سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی جاروب بشوند و تا سال ۷۳ در شکنجه گاه‌های استخوان‌سوز دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اسیر بشوند. باری، از اینجا است که می‌توانیم بگوییم «مهم‌ترین ضعف مرکزیت سازمان در فرایندهای درونی و برونی و فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین (در پنج سال آغازین یعنی از خرداد ۵۵ تا خرداد ۶۰) بی‌تجربگی بود، به‌طوری‌که در این رابطه می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که ضعف‌های دیگر مثل ضعف در کادرسازی و ضعف در سازماندهی هواداران و ضعف در مهار بحران فراگیر درون تشکیلاتی و ضعف در مدیریت پلنوم اول سازمان و ضعف در دستیابی به تئوری تطبیقی تشکیلاتی و ضعف در ایجاد مصونیت در برابر ضربات سرکوب‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پسا خرداد ۱۳۶۰ و غیره همه و همه ریشه در همین ضعف بی‌تجربگی داشته‌اند.»

البته نباید فراموش کنیم که از فونکسیون‌های دیگر این ناتوانی و ضعف‌های زنجیروار مرکزیت سازمان «منهای پراگماتیست این بود که مرکزیت (به‌خصوص در فرایند برونی شدن حرکت سازمان از اردیبهشت ۵۸ و بالاخص در شرایطی که بحران درونی همه تشکیلات را در بر گرفته بود) پیوسته به‌دنبال آن بود که زود به هدف آرمانی خودش برسد و اصلاً پروسه زمانی برای رسیدن به اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود تعریف نمی‌کرد و آن‌چنان در این رابطه به‌صورت افراط و تفریطی

عمل می‌کرد که نشان می‌داد مرکزیت می‌خواهد تمامی آن ایده‌ها و آرمان‌هایی و برنامه‌های که در مدت سه سال فرایند درونی خود ساخته و پرداخته‌بود در مدت اندک حرکت برونی خودش به انجام برساند». بیافزاییم که «در فرایند پسا سرکوب بود که مرکزیت دریافت که در فرایند جنبشی و حرکت افقی و یا نشر مستضعفین برای رهایی از این همه ضعف و ناتوانی راهی جز حرکت کردن و ضربه خوردن و تجربه کردن و جمع‌بندی کردن و استنتاج قانون و اصول کردن برای دستیابی به مدل تطبیقی و تئوری تطبیقی تشکیلاتی وجود ندارد». لازم به ذکر است که «برعکس مدل تشکیلاتی انطباقی و تئوری انطباقی تشکیلاتی و برعکس مدل تشکیلاتی دگماتیستی و تئوری دگماتیستی تشکیلاتی در مدل تطبیقی تشکیلاتی، برای دستیابی به تئوری تطبیقی تشکیلاتی چاره‌ای جز حرکت کردن و ضربه خوردن و کسب تجربه برای کنش‌گران جنبش پیشگامان باقی نمی‌ماند، چرا که در مدل تطبیقی فقط با حرکت کردن و ضربه خوردن می‌توان به تجربه به‌عنوان آبشخور کسب قانون و اصول و تئوری دست پیدا کرد».

پر واضح است که بهای حتمی را در این شرایط باید کنش‌گران جنبش پیشگامان در فاز افقی و حرکت جنبشی امروز خود جهت دستیابی به مدل تشکیلاتی تطبیقی پرداخت نمایند و اگر نه راهی جز تکیه بر مدل انطباقی و دگماتیستی در عرصه سازمان‌یابی برای آنها باقی نخواهد ماند؛

بنابراین، برای این کار «قبل از همه (برعکس دوران حرکت سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین) باید در دوران حرکت افقی و جنبشی نشر مستضعفین به حرکت خودمان تکیه بکنیم». در این رابطه نباید از نظر دور بداریم که «ما چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین در فرایندهای درونی و برونی از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) نتوانسته‌ایم تأثیری در تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود اردوگاه بالنده مستضعفین ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه جدید یا طبقه متوسط شهری و چه در جبهه اردوگاه بزرگ کار و زحمت یا جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین ایجاد نمائیم».

نکته دیگری که لازم است که در فاز جنبشی نشر مستضعفین ایران یا فاز افقی بر آن تأکید بکنیم اینکه «امر سازماندهی کنش‌گران پیشگامان با مدل جنبشی و افقی (نه مدل عمودی و سازمانی) و مدل تطبیقی (نه مدل انطباقی و دگماتیستی) باید مبتنی بر تلفیق دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی آن هم در صورت تکوین یافته از پایین یا دینامیک و دموکراتیک باشد». همچنین در فاز جنبشی یا افقی نشر مستضعفین لازم است که «در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و در راستای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های خودجوش و دینامیک

بر امر گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی در عرصه نبرد گفتمان‌های امروز جامعه ایران در داخل و خارج از کشور تکیه بشود». برای این کار کنش‌گران جنبش پیشگامان باید بتوانند «استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی تکوین یافته از پایین بر پایه برنامه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) در مقیاس کشوری مطرح و نهادینه بکنند»؛ به عبارت دیگر «تا زمانی که این رویکرد و استراتژی توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان نتواند توده‌ای و اجتماعی بشود امکان کسب هژمونی گفتمانی در نبرد با دیگر گفتمان‌ها برای نشر مستضعفین و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وجود ندارد و همچنین تا زمانی که در نبرد با گفتمان‌های موجود در داخل و خارج از کشور نشر مستضعفین و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نتواند به کسب هژمونی گفتمانی دست پیدا کند، هرگز نمی‌تواند در عرصه وظیفه کوتاه‌مدت و میان‌مدت خودش که آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و بسترسازی جهت اعتلای مطالبات جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین می‌باشد، موفق بشود.»

طبیعی است که در «خلاً پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی هرگز نخواهیم توانست در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین یا جنبش

پیشگامان مستضعفین ایران به مدل تطبیقی یا تئوری تطبیقی تشکیلاتی دست پیدا کنیم». همچنین لازم است که در فاز جنبشی نشر مستضعفین یا فاز افقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «همراه با تکیه و تأکید و توجه بر استراتژی و اهداف استراتژیک، بر حرکات و عمل تاکتیکی هم توجه بکنیم»؛ یعنی در این مرحله کنش‌گران جنبش پیشگامان آنچنانکه «نباید استراتژی را در پای تاکتیک ذبح بکنند، نباید تاکتیک هم در پای استراتژی ذبح نمایند»؛ که البته لازمه این امر آن خواهد بود که «کنش‌گران جنبش پیشگامان در تحلیل مستمر و مشخص و کنکرت خود باید ضمن بررسی استراتژیک امور تأثیرات مرحله‌ای آنها یا علل تاکتیکی حوادث و تأثیرات آنها را هم مد نظر قرار بدهند». یادمان باشد، در این رابطه «عدم سازماندهی کنش‌گران جنبش پیشگامان و پراکنده بودن کار کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌تواند بزرگ‌ترین ضربه به حرکت استراتژیک و تاکتیک جنبش پیشگامان مستضعفین در این مرحله بزند». همچنین در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «بدون سازماندهی تطبیقی تکوین یافته از پایین توسط تلفیق دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی کنش‌گران جنبش پیشگامان امکان دستیابی به کسب هژمونی گفتمانی و آگاهی‌گری کنش‌گران اردوگاه بزرگ مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران و دستیابی به اهداف کوتاه‌مدت و

میان مدت و بلندمدت غیر ممکن می‌باشد.»

عنایت داشته‌باشیم که «طرح‌ها و آرمان‌ها و اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت و برنامه‌های حداقلی و حداکثری نشر مستضعفین یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در فرایند افقی یا جنبشی و در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و در راستای تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) هر قدر هم که درست و مهم و ضروری و لازم و واقعی و واقع‌گرایانه باشد تا زمانی که این‌ها در عرصه حیات درونی و برونی کنش‌گران جنبش پیشگامان مادیت برونی پیدا نکنند و به‌صورت آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی مادیت پیدا نکنند، چیزی بی‌حاصل و ایده‌آلیستی خواهد بود.» بنابراین، از اینجا است که باید بگوییم که «در فاز افقی و جنبشی، پس از طرح ایده‌ها و برنامه‌ها توسط نشر مستضعفین ایران وظیفه محوری کنش‌گران جنبش پیشگامان آن است که در چارچوب گفتمان‌سازی در شکل کنکرت و مشخص آن، دامنه این طرح‌ها و ایده‌ها را به عرصه توده‌ها بکشاند تا در آنجا این ایده‌ها و آرمان‌ها را به‌صورت مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی جنبش‌های خودجوش و دینامیک و خودرهبر و تکوین یافته از پایین بکنند.» به بیان دیگر تا زمانی که «ایده و آرمان توسط کنش‌گران



جنبش پیشگامان توده‌ای نشوند و به اعماق جامعه بزرگ ایران گسترش پیدا نکنند و آن ایده و آرمان و برنامه‌ها به صورت مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی کنش‌گران جنبش‌های دینامیک درنیایند آن ایده و آرمان و هدف و برنامه‌ها نمی‌توانند در راستای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و اعتلای مطالبات کنش‌گران قابل تعریف باشند». شاید بهتر باشد که مطلب را این طوری مطرح نمائیم که «در تحلیل نهایی عضله اجرا کننده اهداف و برنامه‌ها و آرمان‌ها و ایده‌های نشر مستضعفین و جنبش پیشگامان، اردوگاه بزرگ مستضعفین بالنده ایران به‌عنوان تنها نیروی عامل می‌باشند که سرپل اتصال و پیوند بین نشر مستضعفین و اردوگاه بزرگ مستضعفین بالنده ایران بی‌تردید همین کنش‌گران جنبش پیشگامان هستند». مع‌هذا، در فاز جنبشی یا افقی نشر مستضعفین یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «کنش‌گران جنبش پیشگامان نباید چنین بیاندیشند که تنها با طرح ایده‌ها و آرمان‌ها و برنامه‌ها توسط نشر مستضعفین ایران کار تمام است». همچنین «کنش‌گران جنبش پیشگامان نباید چنین فکر کنند که وقتی که نشر مستضعفین ایران، طرح‌ها و هدف‌ها و آرمان‌ها و برنامه‌ها را مطرح می‌کند، پس از طرح آنها به صورت خود به خودی آنها در جامعه بزرگ ایران به صورت گفتمان در می‌آیند و آن گفتمان به خودی خود به کسب هژمونی گفتمانی می‌رسد و بعد از آن به خودی خود به مرحله آگاهی‌گری و

سازمان‌یابی و گسترش مطالبات کنش‌گران جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین می‌رسد و آن ایده‌ها و طرح‌ها و برنامه‌ها بدل به مطالبات جنبش‌های اجتماعی صنفی و مدنی و سیاسی می‌شوند.»

باری، در این رابطه لازم است که کنش‌گران جنبش پیشگامان عنایت داشته‌باشند که «ارائه طرح‌ها و هدف‌ها و برنامه‌ها و آرمان‌ها توسط نشر مستضعفین ایران، تنها بخش کوچکی از پروسه تحقق اهداف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد». همچنین لازم است که کنش‌گران جنبش پیشگامان در حرکت افقی و جنبشی توجه داشته‌باشند که هرگز نباید «به طرح‌ها و آرمان‌ها و اهداف و ایده‌ها، بیش از اجرای این ایده‌ها و آرمان‌ها و اهداف توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان و کنش‌گران جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پایین مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی بها بدهیم». چراکه «این رویکرد انحرافی باعث سقوط ما به ورطه روشنفکری و ذهن‌گرایی و ایده‌آلیستی می‌شود». همچنین لازم است که کنش‌گران جنبش پیشگامان در حرکت افقی و جنبشی توجه داشته‌باشند که «برای اینکه گرفتار سوپژکتیویسم نشوند و بتوانند صحت و سقم ایده‌ها و آرمان‌ها و اهداف و برنامه‌های مطرح شده توسط نشر مستضعفین ایران، در بستر اجرا و تئوری عمل ارزیابی بکنند، لازم است که به‌دنبال اجرایی کردن

این تئوری‌ها و نظرات و طرح‌ها و ایده‌ها و برنامه‌های نشر مستضعفین بروند، بی‌شک رسالت آنها در این عرصه قابل تعریف می‌باشد، نه در عرصه مطالعه و خواندن نشر مستضعفین به‌عنوان یک نشریه و غیره». لهذا از اینجا است که باید داوری کنیم که «کنش‌گران جنبش پیشگامان نه‌تنها بازوی عمل‌کننده نشر مستضعفین می‌باشند، بلکه مهمتر از آن اینکه تنها عضله‌ای هستند که در فاز افقی و جنبشی، می‌توانند اهداف مرحله‌ای استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را به نتیجه برسانند و در عرصه راهبری (نه رهبری) و آگاهی‌گری و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی نقش سرپل و عامل پیوند ارگانیک پیدا کنند»؛ و باز لازم است که کنش‌گران جنبش پیشگامان در عرصه حرکت افقی و جنبشی عنایت داشته‌باشند که «هدف اولیه و مهم کنش‌گران جنبش پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی آن است که آنها بتوانند با جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پایین گروه‌های مختلف اردوگاه مستضعفین بالنده ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه جدید یا طبقه متوسط شهری و چه در جبهه اردوگاه عظیم کار و زحمت جامعه بزرگ ایران پیوند پیدا کنند.»

البته آنچنانکه قبلاً بارها در شماره‌های مختلف نشر مستضعفین (به‌عنوان ارگان عقیدتی، جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم «پیوند کنش‌گران جنبش پیشگامان با جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور افقی صنفی و مدنی و سیاسی باید صورت پیشگامی داشته‌باشد، نه صورت پیشاهنگی». در خصوص تفاوت بین پیوند پیشگامی با پیوند پیشاهنگی، عنایت داشته‌باشیم که کلاً پیوند پیشاهنگی، بین پیشاهنگ و جنبش‌های دینامیک و افق تکوین یافته از پایین پیوند نیست، بلکه حرکت نیابتی است که پیشاهنگ به نیابت خودخوانده از طرف کنش‌گران جنبش‌های دینامیک سعی می‌کند که به نام آنها اما به کام خود پیشاهنگ رهبری توده‌ها و مردم و کارگران و دیگر جنبش‌های مطالباتی را در دست بگیرند و به‌جای آنها صاحب قدرت بشوند و خود را برتر از توده‌ها بدانند و از بالای سر مردم و جنبش‌های دینامیک فرامین و دستورات و فتوا برای توده‌ها و کارگران و جنبش‌ها مانند یک فرمانده نظامی صادر بکنند. بزرگ‌ترین عامل شکست مارکسیسم‌ها از اواخر قرن نوزدهم الی الان، در اشکال مختلف مارکسی و لنینی و مائوئی و غیره و غیره و در مدل‌های مختلف طبقه‌محور و حزب‌محور و چریک‌محور و ارتش خلقی‌محور و غیره در همین تکیه استراتژیک بر رویکرد پیشاهنگ کردن به‌جای جامعه و مردم و توده‌ها و جنبش‌های فراگیر دینامیک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی

و مدنی و سیاسی می‌باشد. چراکه در بخشی از مارکسیست‌ها مثل خود کارل مارکس و حواریون اولش، به‌جای جامعه و مردم و جنبش‌های دینامیک، طبقه کارگر را مطلق می‌کردند و برای این طبقه قدسیت تاریخی قائل می‌شدند و دینامیسم این طبقه به‌صورت امری ذاتی تحلیل می‌کردند و بر پایه همین جایگاه پیشاهنگی طبقه کارگر بود که کارل مارکس بر تقدم کسب قدرت سیاسی توسط این طبقه تکیه می‌کرد و از آنجا بر پایه دیکتاتوری این طبقه به‌دنبال سوسیالیسم و نابود کردن مناسبات سرمایه‌داری بود و باز بر پایه این رویکرد بود که کارل مارکس انترناسیونال کارگری و نابودی جهانی سرمایه‌داری و تکوین انقلاب سوسیالیسم فرا کشوری و فرا ملی به‌خصوص در کشورهای آلمان و آمریکا و انگلیس و غیره پیش‌بینی کرد که البته بدون استثنا تمامی پیش‌بینی‌های او نتوانست تحقق اجتماعی و تاریخی پیدا کنند. در این رابطه آن‌چنان خود کارل مارکس گرفتار بحران در استراتژی و تئوری شده بود که «برای طرح مصداق ایده‌های خودش مجبور شد به جنبش کمون پاریس تکیه بکند.»

لازم به ذکر است که خود کمون پاریس منهای اینکه در یک شهر (پاریس) نه حتی در یک کشور شکل گرفت و منهای اینکه کمون پاریس تنها برای دو ماه بیشتر نتوانست دوام پیدا کند و منهای اینکه خود کارل مارکس در آغاز از مخالفین همین کمون پاریس بود و منهای اینکه در

عرصه تکوین شرایط ذهنی کنش‌گران کمون پاریس پرودون بیشتر از کارل مارکس نقش داشته است، از همه مهمتر اینکه در تکوین کمون پاریس نقش سربازان برگشته از جبهه جنگ (مانند انقلاب اکتبر روسیه ۱۹۱۷) بیشتر از نقش طبقه کارگر شهر پاریس بوده است و البته حتی طرح‌ترم طبقه کارگر برای کارگران شهر پاریس در جریان کمون پاریس در چارچوب همان ترم‌های کلاسیک مارکسی هم غلط می‌باشد، چراکه اصلاً جمعیت کارگران شهر پاریس در آن زمان در حد طبقه نبود. علی‌احمال در همین رابطه بود که پس از ناکامی کارل مارکس جهت تحقق انقلاب سوسیالیستی و کمونیستی و نابودی سرمایه‌داری تحت هژمونی طبقه کارگر به‌عنوان طبقه پیشاهنگ، در فرایند پسا کارل مارکس در اوایل قرن بیستم تئوری پیشاهنگ طبقه‌ای کارل مارکس توسط لنین بدل به تئوری پیشاهنگ حزب طراز نوین شد که لنین و حواریونش در چارچوب تئوری حزب - دولت خود علاوه بر اینکه پیشاهنگی حزب دست‌ساز خود را جایگزین پیشاهنگی طبقه کارگر کارل مارکس کردند و علاوه بر اینکه با رویکرد تک‌حزبی، حزب دست‌ساز خود را به‌عنوان نماینده تمام زحمت‌کشان و جامعه روسیه معرفی کردند و علاوه بر اینکه تمامی قدرت گروه‌های اجتماعی در خدمت این حزب دست‌ساز خود درآوردند و همه آزادی‌های اجتماعی را سلب کردند و دموکراسی در جامعه روسیه را در پای هیولای حزب دست‌ساز خود ذبح نمودند از

همه مهمتر اینکه لنین حتی برعکس کارل مارکس در چارچوب رویکرد پیشاهنگی حزب طراز نوین، حرکت از بالا را جایگزین هر گونه جنبشی تکوین یافته از پایین کرد. قابل ذکر است که در قرن بیستم تمامی جریان‌های مارکسیستی که توانستند به قدرت برسند از روسیه و چین تا کوبا و غیره بدون استثنا توسط مدل حزب - دولت لنینیستی بر مردم خودشان به صورت تک‌حزبی حکومت می‌کردند. بیافزاییم که سیستم سرمایه‌داری و امپریالیستی امروز در کشور چین هم باز با همان سیستم حزب - دولت لنینیستی و به صورت تک‌حزبی اداره می‌شود.

باری، در این رابطه است که می‌توانیم در یک جمع‌بندی از مطالب فوق نتیجه‌گیری کنیم که در چارچوب تئوری پیشاهنگی «پیشاهنگ چه به صورت فردی و چریکی باشد و چه به صورت جمعی حزبی و ارتش خلقی باشد، به خاطر اینکه خودش و خودشان را برتر از توده‌ها تعریف می‌کنند، همیشه در تعریف رابطه خودشان با توده‌ها می‌کوشند به نمایندگی از مردم و طبقه تعریف بکنند و به نیابت و نمایندگی از آنها سخن بگویند و خودشان را جایگزین و جانشین آنها بکنند و همین امر باعث می‌گردد که همیشه حرکت آنها چه به صورت نظری و چه به صورت عملی یک طرفه و از بالا به پایین باشد و باعث می‌گردد که جامعه و گروه‌های اجتماعی برای آنها ناشناخته بماند». برای فهم این مهم تنها کافی است که رابطه جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین ایرانی در طول

چند سال گذشته با موضوع جنبش معلمان ایران مورد بازشناسی قرار بدسیم. چرا که بدون تردید جنبش معلمان ایران به‌خصوص در سه سال گذشته نشان داده‌اند که در عرصه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین مدنی و صنفی و حتی سیاسی در جایگاه خودویژه‌ای قرار گرفته‌اند، آنچنانکه حتی می‌توان برای جنبش معلمان به‌خصوص در سه سال گذشته جایگاه هژمونی جنبش‌های دینامیک اجتماعی قائل شد، زیرا این جنبش در طول سه سال گذشته نشان داده است که تنها جنبش در اردوگاه جامعه جنبشی خودجوش و دینامیک تکوین یافته از پایین جامعه ایران می‌باشند که علاوه بر اینکه از پتانسیل تشکیلات و سازماندهی سراسری برخوردار می‌باشند و علاوه بر اینکه توسط پتانسیل سازماندهی سراسری توان برپایی جنبش و اعتراضات و اعتصابات در سطح کشوری و ملی دارند، از همه مهمتر اینکه به‌خصوص در سه سال گذشته جنبش معلمان ایران نشان داده است که تنها جنبشی از جامعه مدنی جنبشی خودجوش و دینامیک جامعه بزرگ ایران می‌باشد که می‌تواند نقش واسطه و عامل پیوند جنبش‌های فوق چه در عرصه عمودی و چه در عرصه افقی باشد تا آنجا که امروز می‌توانیم جنبش معلمان ایران را به‌عنوان لولای همه جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی جامعه بزرگ ایران تعریف بکنیم. با عنایت به این خودویژگی‌های جنبش معلمان است که جامعه



مارکسیست خارج‌نشین ایرانی به‌خصوص در طول سه سال گذشته در شناخت و تحلیل جنبش معلمان دچار تفرقه و تشتت و سرگیجه شده‌اند و البته دلیل این امر هم آن است که:

اولاً آنها در چارچوب رویکرد مارکسیستی نباید رسالتی جز اهداف و منافع طبقه کارگر برای خود تعریف بکنند.

ثانیاً آنها در تحلیل‌نهایی اگر هم بخواهند مدافع عمومی مردم در جامعه باشند، باید از موضع طبقه کارگر مدافع آنها بشوند، یعنی منافع جامعه مستقل از طبقه کارگر برای آنها اصالت ندارد.

ثالثاً این جریان‌ها در همه‌جا خودشان را به‌عنوان نماینده و متولی خود خوانده طبقه کارگر می‌دانند و حرف خودشان را پژواک موضع‌گیری طبقه کارگر می‌دانند.

رابعاً آنها در چارچوب رویکرد مارکسیستی قدسیت جبری برای طبقه کارگر قائل هستند.

خامساً آنها انقلاب و تحول ساختار اجتماعی تنها در کادر دیکتاتوری پرولتاریا و کسب قدرت سیاسی توسط آنها تعریف می‌کنند و هرگز اعتقادی به انقلاب اجتماعی بر پایه جامعه و مردم ندارند.

سادساً آنها حتی دموکراسی در جامعه را در چارچوب همان دیکتاتوری پرولتاریا امکان‌پذیر می‌دانند.

باری در این رابطه است که مارکسیست‌های خارج‌نشین ایرانی در

طول سه سال گذشته نتوانسته به تحلیل مشخصی در باب جنبش معلمان ایران دست پیدا کند. لذا بعضی از آنها برای حل کردن این مشکل اعلام کرده‌اند که «اصلاً معلمان جزء کارگران هستند غافل از اینکه معلمان همیشه و در همه‌جا جزء طبقه جدید و متوسط شهری می‌باشند، هر چند که خود معلمان ایرانی هم به‌علت همان پیوندی که با طبقه جدید دارند از طرح آنها به‌عنوان کارگر خشنود نیستند» و در این رابطه در برابر مارکسیست‌های خارج‌نشین‌ها موضع‌گیری می‌کنند غیر از این همین مارکسیست‌های خارج‌نشین هرگز حاضر نمی‌شوند در این شرایط جایگاه برتر بالفعل جنبش معلمان ایران در برابر دیگر جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی جامعه ایران من جمله جنبش کارگران را بپذیرند و به جایگاه هژمونی جنبش معلمان در این شرایط اعتراف نکنند و نمی‌خواهند اعتراف کنند که در این شرایط جامعه معلمان ایران تنها جامعه‌ای در کشور ایران است که از سازماندهی و سازمان‌یابی سراسری برخوردار می‌باشند و تنها جامعه است که در این شرایط می‌توانند دست به اعتراضات اجتماعی و اعتصابی در سطح ملی بزنند و تنها جامعه است که امروز توانسته‌اند در عرصه میدانی توازن قوا به سود خود تغییر بدهند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به‌صورت شتاب‌زده در پاسخگویی به مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی بکنند.

باری، از اینجا است که کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌بایست بیش از

هر چیز به تعریف جایگاه پیشگامی خود نسبت به جامعه ایران عنایت بکنند. چراکه:

الف - در جایگاه پیشگامی (بر خلاف جایگاه پیشاهنگی) «پیشگام و پیشگامان و جامعه پیشگامی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران موظفند که رابطه خودشان را با جامعه تعریف بکنند، نه با طبقه و نه با حزب و غیره، زیرا اساسی‌ترین خصیصه رویکرد پیشگامی (در مقایسه با رویکرد پیشاهنگی) در همین جامعه‌محوری آنها نهفته است.»

ب - در جایگاه پیشگامی (بر خلاف جایگاه پیشاهنگی) «پیشگامان تنها باید بر جنبش دینامیک و حرکت تکوین یافته از پایین تکیه بکنند» و لذا در همین رابطه است که «حتی در عرصه نظام سیاسی پیشگام بر دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی تکوین یافته از پایین توسط شوراهای همگانی و سراسری دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین اعتقاد دارند نه دموکراسی سیاسی نیابتی و نمایندگی صرف تکوین یافته از بالا.»

ج - در جایگاه پیشگامی (بر خلاف جایگاه پیشاهنگی) «پیشگامان هرگز و هرگز حق ندارند که به نیابت از طبقه و گروه‌های اجتماعی و جامعه نمایندگی نمایند و جانشین آنها بشوند.»

د - در جایگاه پیشگامی (بر خلاف جایگاه پیشاهنگی) «پیشگامان هرگز خودشان را به‌عنوان موتور کوچک جهت به حرکت در آوردن موتور بزرگ

تعریف نمی‌کنند، بلکه پیوسته رسالت خودشان را در عرصه راهبری (نه رهبری) و آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و کمک در سازمان‌یابی توده‌ها تعریف می‌نمایند.»

ه - در جایگاه پیشگامی (بر خلاف جایگاه پیشاهنگی) «پیشگام باید پیشگام باشد، یعنی تنها گامی جلوتر از حرکت جنبش‌ها و جامعه و مردم حرکت کند نه فرسنگ‌ها در جلو و یا در عقب مردم و جامعه و جنبش‌ها حرکت نماید.»

و - در جایگاه پیشگامی (بر خلاف جایگاه پیشاهنگی) «پراکسیس سیاسی - اجتماعی پیشگامان در بستر پراکسیس صنفی - مدنی و سیاسی مردم و گروه‌های اجتماعی و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین قابل تعریف می‌باشد نه در کادر پراکسیس چریکی یا ارتش خلقی و جنگ درازمدت توده‌ای و یا پراکسیس تحزب‌گرایانه طراز نوین تکوین یافته از بالا توسط نخبگان که همه آنها از بالای سر مردم و جامعه بزرگ ایران انجام می‌گیرد.»

ز - در جایگاه پیشگامی (بر خلاف جایگاه پیشاهنگی) «کنش‌گران جنبش پیشگامان نباید به‌دنبال تزریق حرکت عمودی خودشان به حرکت افقی توده‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی و یا جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی باشند» بلکه برعکس باید به‌دنبال «کشف شکل حرکت برای خود از دل زندگی روزمره جامعه و مردم و گروه‌های اجتماعی

باشند». همچنین «پیشگام مانند پيشاهنگ خروس بی‌محل نیست تا با رویکرد اراده‌گرایانه مانند چریک به‌دنبال شکستن دو مطلقه قدرت حاکمیت و بی‌قدرتی مردم باشد.»

ح - برای پیشگام (برعکس پیشاهنگ) «جایگاه اجتماعی و تاریخی و پتانسیل جنبش‌های دینامیک صنفی و سیاسی و مدنی بر پایه سه عنصر آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و جوهر مطالبات آنها قابل تعریف است، نه بر پایه قدسیت جبری از پیش مقدر شده آنها.»

ط - برای پیشگامان (برعکس پیشاهنگان) «آگاهی برای آگاهی‌گری و آگاهی‌یابی کنش‌گران اردوگاه مستضعفین بالنده ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه اردوگاه عظیم کار و زحمت اعماق جامعه بزرگ ایران، به‌صورت آگاهی تطبیقی از دل شرایط عینی زندگی آنها حاصل می‌شود، نه به‌صورت آگاهی انطباقی وارداتی و روشنفکرانه و یا آگاهی دگماتیستی انتزاعی و مجرد و ذهنی و کلی بافانه.»

ی - برای پیشگامان (برعکس پیشاهنگان) «هم دموکراسی و هم سوسیالیسم اموری انتخابی و ارادی هستند که توسط جامعه و به‌صورت دموکراتیک و دینامیک حاصل می‌شود، نه به‌صورت امری جبری و تزریق شده از بالا.»

باری، از ضعف‌های مهم دیگر مرکزیت سازمان به‌خصوص در فرایند

برونی شدن حرکت عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین (در سال‌های ۵۸ تا خرداد ۶۰) این بود که «به‌خاطر کم‌تجربگی و خلأ تئوری تشکیلات تطبیقی و ناتوانی از تئوری‌سازی بر پایه تجربیات خودی نمی‌توانستند نقص‌ها و بحران‌های درون تشکیلاتی را از پیش شناسایی بکنند و نمی‌توانستند به‌صورت تطبیقی به مقابله با آن بحران‌ها و ضعف‌ها بپردازند». در نتیجه این ضعف باعث می‌گردید «تا مرکزیت نتواند به‌صورت روشن برای آینده حرکت سازمان و تشکیلات و برای حل بحران‌های درونی تشکیلات برنامه‌ریزی بکند». البته خودبه‌خود این ناتوانی باعث می‌گردید که «در عرصه میدانی مرکزیت به‌صورت انطباقی به‌دنبال حرکت‌های اجتماعی بیافتند و اگرچه مرکزیت مدعی رویکرد تطبیقی بودند اما نمی‌توانستند در کادر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی بر حرکت‌های اجتماعی تأثیرگذار باشند.»

پر واضح است که خود این «به‌دنبال عمل افتادن و با رویکرد انطباقی عمل کردن اما با رویکرد تطبیقی اندیشیدن و نظریه‌پردازی کردن باعث ایجاد پارادوکس نظری و عملی در حرکت سازمان از درون و بیرون می‌شود» که حاصلی جز همان بحران فراگیر تشکیلات‌سوز سال‌های ۵۹ - ۶۰ نخواهد داشت. نباید فراموش کنیم که «در بستر پارادوکس تطبیقی در نظر و انطباقی در عمل نه‌تنها امکان کادرسازی تطبیقی برای

تشکیلات وجود ندارد، بلکه خود این پارادوکس باعث می‌گردد که ما نه‌تنها نتوانیم بر پایه تعلیمات تطبیقی خودمان به کادرسازی بپردازیم بلکه حتی نخواهیم توانست توسط برنامه عملی خودمان در عرصه میدانی به پرورش آنها بپردازیم». پارادایم کیس این‌چنین اعضا و کادرهای پرورش یافتگان سازمان ما در زندان رژیم مطلقه فقهتی حاکم در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ پس از دستگیری افرادی بودند که کله‌های بزرگ داشتند ولی با دست‌های کوچک که حاضر نبودند یک ذره کار ذهنی و نظری خودشان را با یک خروار کار عملی مبادله کنند؛ و یا افرادی بودند که پس از جذب به سازمان مجاهدین خلق در فرایند پسا ۳۰ خرداد با انجام عملیات در تشکیلات سازمان مجاهدین خلق در زمان مصاحبه تلویزیونی و یا در موقع اعدام می‌گفتند «ما در نظر آرمانی هستیم ولی در عمل مجاهد خلق می‌باشیم». عنایت داشته‌باشیم که در رابطه با مبارزه با این پارادوکس بود که در سازمان مجاهدین خلق، «رهبری سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۶۳ در اردوگاه‌های خود در عراق دستور داد تا به تسویه نیروهای آرمانی و هوادار شریعتی و حذف مطالعه اندیشه‌های شریعتی و آرمان اقدام کنند»؛ زیرا بدون تردید «پارادوکس تطبیقی در نظر و انطباقی در عمل به‌خصوص برای تشکیلات چریکی و ارتش خلقی یک فاجعه می‌باشد». اضافه کنیم که «لازمه وحدت ایدئولوژی و استراتژی و تشکیلات در تشکیلات توسط همین پیوند تطبیقی در نظر

و عمل (و یا پیوند انطباقی در نظر و عمل) حاصل می‌شود». همچنین «التقاط در نظر و عمل زمانی برای کنش‌گران تشکیلاتی حاصل می‌شود که مثلاً در نظر تطبیقی باشند و در عمل انطباقی و یا بالعکس و یا مثلاً در نظر دگماتیسم باشند ولی در عمل انطباقی». بی‌تردید، در این رابطه یکی دیگر از ضعف‌های مرکزیت سازمان در فرایند برونی شدن حرکت (سال‌های ۵۸ تا ۳۰ خرداد ۶۰) در راستای جذب نیرو و یارگیری این بود که از آنجایی که مرکزیت به‌درستی می‌دانست که «خاستگاه یارگیری برای تشکیلات عمودی آرمان مستضعفین ایران هواداران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی (سال‌های ۴۷ تا ۵۱) می‌باشند» با عنایت به اینکه مرکزیت سازمان در آن زمان و در آن شرایط به‌دنبال جذب نیرو و یارگیری به‌صورت مستقیم از بیرون بود، اما «نکته مهمی که در این رابطه مرکزیت سازمان نسبت به آن بی‌توجه بود اینکه هرگز هواداران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی صورت یک دست ندارند» و حداقل در

آن شرایط هواداران شریعتی را به سه دسته قابل تقسیم بودند:

نخست هواداران دگماتیسم اندیشه‌های شریعتی،

دوم - هواداران انطباقی اندیشه‌های شریعتی،

سوم - هواداران تطبیقی اندیشه‌های شریعتی.

در خصوص دسته اول هواداران اندیشه شریعتی یعنی هواداران دگماتیستی اندیشه‌های شریعتی، اشاره به آن دست از هواداران شریعتی



است که حرکت شریعتی را یک پروژه تمام شده می‌دانند نه پروسه‌ای در حال انجام، لذا همین تمام دانستن حرکت شریعتی به‌عنوان یک پروژه باعث می‌شود که آنها از شریعتی یک بت بسازند که البته اولین فونکسیون بت‌سازی از شریعتی باعث می‌گردد که آنها حتی در برخورد با اندیشه‌های شریعتی به پوزیتیویسم و قشری‌گرایی و مطلق کردن ظواهر گرفتار بشوند و به‌جای اینکه جوهر حرکت و منظومه معرفتی شریعتی را معیار قرار بدهند، تنها به طرح شعارهای تاکتیکی و فردی شریعتی تکیه می‌کنند. لذا همین امر باعث شد تا «هواداران دگماتیست منظومه معرفتی شریعتی در فرایند پسا انقلاب ۵۷ به‌دنبال حرکت ارتجاعی خمینی و حواریونش بیافتند». آنچنانکه طبق گفته میرحسین موسوی قائم مقام سید محمد بهشتی دبیر کل وقت حزب جمهوری اسلامی، «بیش از ۸۰ درصد هواداران جوان جذب شده به حزب جمهوری اسلامی در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ طبق گفته خود افراد جذب شده از هواداران شریعتی بوده‌اند». البته برعکس آن «بیش از ۸۰ درصد هواداران جذب شده به سازمان مجاهدین خلق هم در سال‌های پسا انقلاب ۵۷ از هواداران شریعتی بوده‌اند».

دسته دوم هواداران اندیشه‌های شریعتی، هواداران انطباقی شریعتی بودند که «تنها انگیزه حرکت کردن و مبارزه کردن و سیاسی شدن را از اندیشه‌های شریعتی می‌گرفتند؛ و بعداً به‌صورت یک سرباز ساده در

خدمت جریان‌های دیگر انطباقی مثل مجاهدین خلق در می‌آمدند» که برای فهم این مهم لازم است که عنایت داشته‌باشیم که حتی بعضی از جریان‌های مارکسیستی اعتراف می‌کردند که ما برای سیاسی شدن هوادارانمان به آنها توصیه می‌کردیم که کتاب‌های شریعتی را بخوانند. چراکه کاری که ما برای سیاسی کردن نیروها بخواهیم در عرض چند ماه انجام بدهیم هواداران با مطالعه چند کتاب شریعتی می‌توانستند سیاسی بشوند. بر این مطلب بیافزاییم که حتی در اوج حرکت چریک‌گرایی و حرکت جنبش روشنگری ارشاد شریعتی یعنی سال‌های ۴۷ تا ۵۱ یکی از کانون‌های اصلی که جریان‌های چریکی برای جذب نیرو در نظر می‌گرفتند، حسینیه ارشاد و به‌خصوص کلاس‌های اسلام‌شناسی ارشاد شریعتی بود چرا که آنها خوب می‌دانستند که کلاس‌ها و پراکسیس صرف آموزشی و نظری شریعتی در حسینیه ارشاد فقط توان آزاد کردن نیرو دارد و شریعتی و تشکیلات ارشاد او نمی‌توانند نیروهای آزاد شده را جذب کنند و در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی - تشکیلاتی، سازمان‌یابی کنند.

همچنین آنها خوب می‌دانستند که کلاس‌های شریعتی و پراکسیس صرف تعلیمی و نظری شریعتی در حسینیه ارشاد توان کادرسازی ندارد و در خلأ کادرهای همه‌جانبه (به‌قول شریعتی در خلأ نیروهایی که توان تولید فکر و اندیشه داشته‌باشند) شریعتی امکان هیچ‌گونه حرکت

سازمان یافته اجتماعی سیاسی نمی‌تواند داشته‌باشد؛ بنابراین، در این رابطه است که باید دآوری کنیم که «هواداران انطباقی شریعتی، اشاره به آن دسته از هواداران شریعتی می‌باشد که تنها با کسب انگیزه حرکتی و سیاسی شدن (فارغ از چارچوب کلی ایدئولوژی و استراتژی و راه و روش و برنامه شریعتی) به حرکت شریعتی نگاه می‌کردند و لذا بعد از سیاسی شدن به‌صورت انطباقی توسط اندیشه‌های شریعتی آنها فقط به‌دنبال حرکت و مبارزه کردن در هر شکل و صورت آن می‌افتادند؛ و البته آنچه در این رابطه مسیر ورود رویکردهای مختلف (و من جمله هواداران انطباقی) به منظومه اندیشه‌های شریعتی باز می‌کرد، وجود پارادوکس در استراتژی خود شریعتی بود یعنی خود شریعتی گاهاً به‌صورت انطباقی از رویکرد مسلحانه و چریکی در لباس عاشورا آن هم در شکل تبلیغی و تهییجی (نه ترویجی و نه تعلیمی) حمایت می‌کند و بعضاً در جای دیگر همین شریعتی به‌صورت ترویجی و تعلیمی (نه تبلیغی و نه تهییجی) با رد هر گونه حرکت قهرآمیز تاکتیکی و استراتژیی تنها بر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی تکیه می‌کند. در این رابطه است که در مقایسه میان هواداران دگماتیستی شریعتی و هواداران انطباقی شریعتی باید دآوری کنیم که «ضربه‌ای که هواداران دگماتیستی شریعتی در طول بیش از نیم قرن پسا بسته شدن حسینیه ارشاد و به‌خصوص در طول ۴۳ سال پسا انقلاب ۵۷ به حرکت شریعتی وارد

کرده‌اند بیشتر از ضربه‌ای می‌باشد که هواداران انطباقی شریعتی به این حرکت وارد کرده‌اند؛ زیرا هواداران دگماتیستی شریعتی با دنباله‌روی از جریان‌های ارتجاعی مذهبی و به‌خصوص دنباله‌روی از خمینی و حواریونش و پیوند با رژیم مطلقه فقهاتی (به‌خصوص در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) هرگز نتوانسته‌اند، حتی با اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی حوزه‌های فقهی و یا با گفتمان ارتجاعی و دگماتیستی ولایت فقیه خمینی هم مرزبندی کنند. لذا همان ماهیت ارتجاعی و دگماتیستی آن‌ها خود مبلغ و گویای حد و اندازه فهم آنها از منظومه اندیشه‌های شریعتی بوده است و از اینجا است که حتی در حد حسن حبیبی هم کسی دیگر برای هواداران دگماتیستی شریعتی تره خورد نمی‌کرد؛ و حداقل آنها را افرادی فرصت‌طلب و قدرت‌گرا و مرتجع می‌دانستند؛ که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم برای فهم حد و اندازه هواداران دگماتیستی اندیشه‌های شریعتی تنها کافی است که عنایت داشته‌باشیم که بیش از ۸۰ درصد نیروهای جذب شده به سپاه و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی از بالا تا پایین از هواداران دگماتیستی شریعتی بودند؛ و اما در خصوص هواداران انطباقی شریعتی به‌علت اینکه آن‌ها به هر حال پاسدار حرکت سیاسی (البته خارج از استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی) شریعتی بودند و در عرصه‌های مختلف حرکت خود روحیه

ضد استبدادی و ضد استثماری داشته‌اند، هر چند خارج از جهان‌بینی و ایدئولوژی و استراتژی روشنگری و آگاهی‌بخش و رهائی‌بخش شریعتی بوده‌اند، به هر حال همین حرکت ضد ارتجاعی و ضد استبدادی و ضد استثماری آنها به صورت غیر مستقیم حتی با حضور در دیگر تشکیلات ضد شریعتی توانسته است به عنوان یک تابلو تبلیغاتی برای حرکت ضد ارتجاعی شریعتی باشند.

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته در طول ۴۳ گذشته تلاش کرده است تا با تحریف اندیشه‌های شریعتی و مطلق کردن بعضی از سخن‌های تاکتیکی او، شریعتی را مانند جلال آل‌احمد به اردوگاه ارتجاعی خود بکشانند که البته شکست خوردند؛ و البته از بعد از این شکست بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش کرد تا با تحریف اسناد ساواک هویت سیاسی گذشته شریعتی را به چالش بکشند که البته در این عرصه هم شکست خوردند و از بعد از این دو شکست بود که رژیم مطلقه فقهاتی در ادامه کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ خمینی و حواریونش تلاش کردند با حمایت از حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) به شریعتی‌زدائی کردن جوانان و دانشجویان بپردازند که البته پس از تلاش همه‌جانبه حسین حاجی فرج در چهار دهه گذشته، این پروژه ارتجاعی رژیم مطلقه فقهاتی هم مرده به دنیا آمد. دسته سوم هواداران تطبیقی شریعتی می‌باشند که اشاره به آن دسته از

هواداران شریعتی است که «نه‌تنها حرکت شریعتی را پروژه تمام شده نمی‌دانند و نه‌تنها معتقد به حیات سیاسی - اجتماعی منظومه اندیشه‌های شریعتی در فرایند پسا انقلاب شکست خورده ۵۷ هستند و نه‌تنها معتقد هستند که منظومه اندیشه شریعتی در کنار منظومه اندیشه‌های حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌تواند به‌عنوان یک مانیفست راهبر برای حرکت جامعه‌سازانه، کنش‌گران جنبش پیشگامان باشد و نه‌تنها اندیشه‌های شریعتی دارای جوهر ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری و رهایی‌بخش برای جامعه امروز ایران دارد و نه‌تنها اندیشه‌های شریعتی در این شرایط از پتانسیل لازم نظری جهت بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی و اسلام دگماتیستی فقاهتی و روایتی و زیارتی و اسلام دگماتیستی اشعری‌گری کلامی و اسلام دگماتیستی صوفیانه دنیا گریز و جامعه‌ستیز و فردگرا و اراده و اختیار ستیز و اسلام دگماتیستی فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی برخوردار می‌باشد، از همه مهمتر اینکه هواداران تطبیقی شریعتی از فردای بسته شدن ارشاد (در آبان‌ماه ۵۱ توسط دستگاه ساواک رژیم کودتایی و مستبد پهلوی) الی الان، بر این باور بوده‌اند (و همچنین بر این باور هستند) که اندیشه‌های شریعتی و اقبال در کنار هم و در پیوند با هم می‌توانند به‌عنوان بن‌مایه نظری اسلام تطبیقی و پراکسیس سیاسی، اجتماعی و حتی تشکیلاتی با تئوری تطبیقی تشکیلاتی در کادر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با

رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) باشد». بر این مطلب بیافزاییم که از سال ۵۶ به موازات اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران جریان‌های فرصت‌طلب ارتجاعی و لیبرالیستی (تحت هژمونی شیخ مرتضی مطهری و مهندس مهدی بازرگان و حسین حاجی فرج و داریوش شایگان و سید حسین نصر) در داخل و خارج از کشور در راستای مغز شویی کنش‌گران اصلی جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ - ۵۷ (که اکثریت آنها از هواداران شریعتی بودند) و برای به انحراف کشاندن حرکت ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استثمار مردم ایران از همان آغاز تلاش کردند که هم دست و هم داستان به شریعتی‌زدائی جنبش ضد استبدادی مردم ایران بپردازند و با مغز شویی سیل عظیم هواداران شریعتی به‌عنوان کنش‌گران اصلی جنبش ضد استبداد سال‌های ۵۶ - ۵۷ انقلاب ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران را مانند یک راحت حلقوم در دستان خمینی و حواریون او قرار بدهند و گفتمان ارتجاعی ولایت فقیه خمینی را جایگزین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی بکنند و با آن عکس خمینی را به سطح کره ماه ببرند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در کشور ایران نهادینه بکنند و در ادامه آن در فرایند پسا انقلاب ۵۷ با کودتای

فرهنگی اردیبهشت ۵۹ خمینی و حواریونش پروژه شریعتی‌زدائی کردن به عرصه دانشگاه‌های کشور بکشاند و آنچنانکه حسین حاجی فرج به‌عنوان نظریه‌پرداز کودتای فرهنگی خمینی و حواریونش در آن آن زمان رسماً اعلام کرد با کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ عطر و ریحانه اسلام خمینی را در دانشگاه‌های کشور نهادینه بکنند (یادآوری می‌کنیم که پروژه شریعتی‌زدائی کردن اذهان جوانان و دانشجویان و روشنفکران در طول ۴۲ سال پس از کودتای فرهنگی خمینی و حواریونش همچنان توسط عبدالکریم سروش در راستای جایگزین کردن اسلام دگماتیست صوفیانه فردگرا و دنیا‌گریز و جامعه‌ستیز و اختیار‌ستیز اشعری‌گری در داخل و خارج از کشور ادامه دارد).

باری، در این رابطه است که باید بگوییم که یکی از ضعف‌های دیگر مرکزیت سازمان در فرایند برونی و فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین این بود که «مرکزیت سازمان برای جذب نیروهای هوادار شریعتی به دسته‌بندی سه گانه هواداران شریعتی نپرداختند و با همه هواداران شریعتی در سال‌های ۵۸ و ۵۹ به‌صورت یک دست برخورد می‌کردند». لذا همین امر باعث گردید که «در سال‌های ۵۸ - ۵۹ فیلترینگ برای جداسازی هواداران شریعتی (در سه دسته هواداران دگماتیستی شریعتی و هواداران انطباقی شریعتی و هواداران تطبیقی شریعتی) جهت جذب به سازمان وجود نداشته‌باشد». بی‌شک «ورود



همزمان سه دسته هواداران شریعتی (هواداران دگماتیستی و هواداران انطباقی و هواداران تطبیقی اندیشه‌های شریعتی) به سازمان باعث گردید که از همان زمان سازمان آبستن طوفان‌های بحران تشکیلات‌سوز و سازمان‌سوز بشود». البته دلیل این امر هم آن بود که هر کدام از این سه دسته هواداران دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی اندیشه‌های شریعتی، پس از ورود به سازمان، اندیشه‌های سازمان را در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی گذشته خودشان فهم و استحاله می‌کردند و این موضوع خطرناکی بود که مرکزیت سازمان در آن شرایط نمی‌توانست فهم نماید و برای جلوگیری از آن برنامه‌ریزی کند.

همین استحاله اندیشه‌های ما در چارچوب سه رویکرد متضاد هواداران جذب شده اندیشه‌های شریعتی باعث گردید تا در بستر بحران سال‌های ۵۹ - ۶۰ سه جریان کاملاً متضاد در سازمان (از رأس تا بدنه و قاعده هرم سازمان) ایجاد بشود؛ زیرا دسته‌ای با رویکرد دگماتیستی به راست غلتیدن و حتی پس از جدایی از سازمان پاسیف شدند و دنبال زندگی فردی خود رفتند و در زندان و پس از مهاجرت از کشور این رویکرد پاسیفیستی و فردگرایانه خود را دنبال کردند. همچنین دسته دیگر با رویکرد انطباقی به چپ‌گرایی و آنتاگونیست غلتیدن و پس از جدایی از سازمان (در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰) اکثر آنها به سازمان مجاهدین

خلق پیوستند و حتی در هسته‌های عملیاتی آن سازمان هم شرکت کردند و تا آخر آن مسیر را ادامه دادند؛ و دسته سوم با رویکرد تطبیقی بر همان استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی باقی‌ماندند.

باری، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در تحلیل نهایی حاصل جنگ درون تشکیلاتی سه دسته هواداران دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی اندیشه‌های شریعتی، باعث گردید تا سازمان را در سال ۶۰ به فروپاشی تشکیلاتی از درون بکشاند، بنابراین، در فرایند افقی یا جنبشی نشر مستضعفین لازم است که «در عرصه جذب کنش‌گران جنبش پیشگامان بر فیلترینگ دسته‌بندی هواداران شریعتی تکیه بشود و در این رابطه سه دسته هواداران دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی اندیشه‌های شریعتی را از هم جدا بکنیم و بر این باور باشیم که اصلاً و ابداً هواداران اندیشه‌های شریعتی یک دست نیستند و تنها با آن دسته از هواداران تطبیقی شریعتی است که می‌توان جنبش پیشگامان را بر ریل استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) به حرکت درآورد؛ و هرگز و هرگز با هواداران دگماتیستی و انطباقی شریعتی اندیشه‌های شریعتی نمی‌توان

جنبش پیشگامان را بر ریل استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی به حرکت درآورد.

بنابراین، «بدون کنش‌گران جنبش پیشگامان با رویکرد تطبیقی هرگز نمی‌توانیم در عرصه پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، با تعلیم و پرورش درون تشکیلاتی در بستر پراکسیس درون یا برون تشکیلاتی رویکرد تطبیقی در کادر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی را نهادینه بکند». ذکر نکته‌ای در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد و آن اینکه «وجود دیالوگ و ابزار گفتمانی در جامعه هواداران اندیشه شریعتی خارج از سازمان و تشکیلات غیر از فیلترینگ و دسته‌بندی هواداران اندیشه‌های شریعتی جهت جذب در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد». چرا که بدون تردید «دیالوگ و ابزار گفتمانی یکی شیوه‌های دموکراتیک می‌باشد که جهت رادیکالیزه و دموکراتیزه و تطبیقی کردن جنبش روشنگری ارشاد شریعتی باید بر آن تکیه استراتژیک بشود»؛ و بی‌شک به همین علت بوده است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان بر دیالوگ و ابزار گفتمانی در جنبش روشنگری ارشاد شریعتی تکیه و تأکید داشته است و پیوسته و علی‌الذوام در راستای اعتلای هر چه بیشتر آن گام برداشته‌ایم و این موضوع را یکی از وظایف مهم خودمان می‌دانیم و معتقدیم که با دموکراتیزه و

رادیکالیزه و تطبیقی شدن جنبش روشنگری ارشاد شریعتی شرایط برای اعتلای اندیشه‌های خود شریعتی هم فراهم می‌گردد؛ و باز اضافه کنیم که ما در طول ۴۶ سال عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فرایندهای درونی و برونی آن و چه در فازهای عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و افقی یا جنبشی نشر مستضعفین پیوسته بر این باور بوده‌ایم که «آنچنانکه کادرسازی باید در بستر پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی شکل بگیرد و آنچنانکه بدون کادرهای پرورش‌یافته تطبیقی هرگز امکان سازمان‌یابی و تشکیلات‌سازی وجود ندارد و آنچنانکه بدون تردید سرمایه‌های محوری هر تشکیلات تعداد کادرهای راهبران تشکیلات می‌باشند، مهم‌تر از همه اینکه پیوسته بر این باور بوده‌ایم که تئوری و پراکسیس و کادرسازی در عرصه تشکیلات تطبیقی در پیوند با هم همدیگر کامل می‌شوند و هیچ‌کدام از این سه مؤلفه نمی‌توانند به‌صورت مکانیکی و جدای از هم تکوین و اعتلا پیدا کنند.»

نکته مهم دیگری که کنش‌گران جنبش پیشگامان در این شرایط خودویژه باید به آن عنایت ویژه بکنند، اینکه «در این شرایط ما همزمان دو مسئولیت مهم داریم، یکی مسئولیت بازشناسی و بازیابی و آسیب‌شناسی و بالاخره بازسازی حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته و دیگر مسئولیت سازمان‌یابی و سازماندهی

خود جنبش پیشگامان در فاز افقی و جنبشی (امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی و در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) است» پر واضح است که اگر بخواهیم با رویکرد دیالکتیکی به این امر توجه بکنیم، «دو مؤلفه بازسازی حرکت جنبش پیشگامان در ۴۶ سال گذشته و سازماندهی کنش‌گران امروز جنبش پیشگامان نمی‌تواند از هم جدا باشند». چراکه بدون تردید این «دو مؤلفه باید در پیوند با یکدیگر و در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی - تشکیلاتی در دو عرصه عمودی و افقی صورت بگیرد». برای انجام این مهم:

اولاً باید «بر پایه ارگان عقیدتی - سیاسی - جنبشی یعنی نشر مستضعفین ایران به‌عنوان ریسمان پیوند تمامی کنش‌گران جنبش پیشگامان تکیه و تأکید بشود». به‌بیان دیگر، در این رابطه باید عنایت داشته‌باشیم که «نشر مستضعفین ایران یک ارگان تشکیلاتی و سازمانی است که مبنای نظری و عملی تمامی کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌باشد». طبیعی است که «فارغ و خارج از نشر مستضعفین ایران (به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی - جنبشی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) امکان هیچ‌گونه سازمان‌یابی و بازسازی سازماندهی برای کنش‌گران جنبش

پیشگامان وجود ندارد». لذا در این رابطه است که «مهم‌ترین وظیفه ما استحاله موضوع‌های نشر مستضعفین به‌عنوان گفتمان درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی توسط حرکت سه مؤلفه ترویجی و تبلیغی و تهییجی می‌باشد». قطعاً «برخورد روشنفکرانه کردن با نشر مستضعفین و مطالب آن هرگز نمی‌تواند ما را در عرصه سازماندهی و بازسازی سازمانی چه در عرصه درونی و چه در عرصه برونی چه در مؤلفه عمودی و چه در مؤلفه افقی کمک نماید». پر پیداست که در اینجا «مقصود ما رابطه یک طرفه کنش‌گران جنبش پیشگامان با نشر مستضعفین به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی - جنبشی نیست» بلکه همچنان در اینجا تأکید و تکرار می‌کنیم که برخورد کنش‌گران جنبش پیشگامان با نشر مستضعفین به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی - جنبشی به سه صورت می‌تواند انجام بگیرد:

اول - «برخورد دگماتیستی با نشر مستضعفین است» که عبارت است از اینکه «نشر مستضعفین جهت بالا بردن آگاهی خودمان به کار ببریم». بی‌شک این رویکرد به نشر مستضعفین امری ذهنی می‌باشد.

دوم - «برخورد انطباقی با نشر مستضعفین است» و آن عبارت است از اینکه «بخواهیم با انطباق دادن حرکت گذشته خودمان به مطالب نشر مستضعفین در جهت توجیه حرکت خودمان گام برداریم».

سوم - «برخورد تطبیقی با نشر مستضعفین است» و آن اینکه کنش‌گران

جنبش پیشگامان به دنبال آن باشند که «بر پایه استراتژی و تاکتیک و طرح‌ها و اهداف مطرح شده در نشر مستضعفین، در جامعه یک سنتز نظری - عملی یا پراکسیس سیاسی - اجتماعی، تشکیلاتی نو بیافرینند.»

در این رابطه است که باید داوری کنیم که:

نه هر که چهره بر افروخت دلیری داند	نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج‌نهاد و تند نشست	کلاه‌داری و آیین سروری داند
هزار نکته باریک‌تر زمو اینجاست	نه هر که سر نترشد قلندری داند

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۱۳۳ - سطر ۱۰ به بعد

«نه هر که نشر مستضعفین می‌خواند، می‌توان به او گفت که کنش‌گر جنبش پیشگامان می‌باشد، بلکه برعکس در این رابطه تنها در صورتی خواننده نشر مستضعفین می‌تواند به عنوان کنش‌گر جنبش پیشگامان تعریف کرد که او بتواند از دل نشر مستضعفین به سنتز جدیدی در راستای سازمان‌یابی و سازماندهی کنش‌گران عمودی و افقی دست پیدا کند.» قطعاً بدون رویکرد تطبیقی کنش‌گر نمی‌تواند به این مهم دست پیدا کند. باری، از اینجا است که می‌توانیم به این جمع‌بندی برسیم که: اولاً بدون نشر مستضعفین امکان هیچ‌گونه آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی عمودی و افقی برای کنش‌گران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و در

راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) وجود ندارد.

ثانیاً برای بازسازی حرکت گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۶ سال گذشته) و سازماندهی امروز کنش‌گران جنبش پیشگامان باید عنایت داشته‌باشیم که «میدان عمل اجتماعی امروز ما، جامعه جنبشی مطالبه‌محور خودبنیاد و خودجوش و خودرهبر و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پایین در سه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی داخل کشور می‌باشند». قطعاً هر گونه «تحول ساختاری فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) در این شرایط، بر پایه آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و اعتلای مطالبات و رادیکالیزه و دموکراتیزه کردن این جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی به انجام می‌رسد»؛ و بدون تردید «پراکسیس اجتماعی - سیاسی تشکیلاتی کنش‌گران جنبش پیشگامان، باید در بستر این جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی تعریف بشود». لذا، «پشت کردن به جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی امروز



جامعه بزرگ ایران و تکیه کردن بر حرکت‌های جایگزین از بلای سر مردم ایران بی‌تردید به معنای نابودی جوهر تطبیقی رویکرد کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌باشد»، بنابراین، در این شرایط «مسئولیت و وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان تکیه‌محوری بر جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی داخل کشور و در راستای راهبری و آگاهی‌گری و سازمان‌یابی آنها می‌باشد». هر گونه حرکتی جدای از این کار برای کنش‌گران جنبش پیشگامان سورنا از دهان گشادش نواختن می‌باشد و از اینجا است که باید بگوییم «آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و راهبری (نه رهبری) در شکل پیشگامی (نه در شکل پیشاهنگی) و تلاش برای کسب هژمونی گفتمانی و کمک در راستای سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های افقی دینامیک تکوین یافته از پایین صنفی و مدنی و سیاسی مطالبه‌محور و دفاع از حقوق صنفی و مدنی و سیاسی و مطالبات جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه جدید یا طبقه متوسط شهری و چه در جبهه اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران خصلت تمام نمای برنامه حداقلی ما در راستای دستیابی به اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و برنامه حداکثری ما (که همان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات است) می‌باشد.»

به همین دلیل است که ما در تحلیل نهایی، «خود را تنها طرفداران دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات آن هم به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی در جامعه امروز ایران می‌دانیم» و در کادر این رویکرد است که باید بگوییم که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فازهای عمودی (سازمانی آرمان مستضعفین) و افقی (جنبشی نشر مستضعفین) دارای خصلت دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی در راستای تحول انقلابی و ساختاری فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اعتلای نظری و عملی کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی دینامیک و در بستر پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی بوده است»؛ و تمامی اهداف و استراتژی و برنامه و طرح‌های خودش در این رابطه تدوین کرده است.

ثالثاً برای بازسازی حرکت جنبش پیشگامان در گذشته و آگاهی‌گری و راهبری و سازمان‌یابی امروز کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران کنش‌گران جنبش پیشگامان باید توجه داشته باشند که «برای ما دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات یک برنامه درازمدت می‌باشد» که برای

دستیابی به آن منهای اینکه «باید بر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و تحول ساختارهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی تکیه نمائیم» و منهای اینکه «در راستای تکوین عضله اجرایی جهت دستیابی به این برنامه باید بر پیوند جنبش‌های دینامیک دومولفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه تکیه نمائیم» و منهای اینکه «باید پیوسته در راستای راهبری و آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و ارتقا مبارزه سلبی و ایجابی گروه‌های مختلف اجتماعی از بدنه تا اعماق جامعه بزرگ ایران حرکت کنیم» و منهای اینکه «باید در همه‌جا بر پیوند میان آزادی و برابری تأکید استراتژیک داشته‌باشیم» و منهای اینکه «باید پیوسته در راستای نفی تبعیض‌های گوناگون در جامعه بزرگ ایران اعم از تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض قومی، تبعیض مذهبی، تبعیض نژادی، تبعیض سیاسی و تبعیض اجتماعی مبارزه کنیم» و منهای اینکه برای ما «دموکراسی سوسیالیستی به‌عنوان برنامه‌گذار از سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و حکومتی و فقهی حاکم می‌باشد» از همه مهمتر اینکه «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعاتی، برای ما هم برنامه و هم راه و هم روش و هم شیوه دموکراتیزاسیون کردن جامعه بزرگ ایران می‌باشد» که مطابق این رویکرد است که «هم آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی دموکراتیک و هم

سازمان‌یابی و تشکل‌یابی دموکراتیک و هم‌راهبری جنبش‌های دینامیک پیوسته چه در شکل تاکتیکی و چه در شکل استراتژیکی و چه در شکل فردی و چه در شکل جمعی و گروهی و چه در شکل فراگیر اجتماعی برای ما باید در چارچوب همین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به‌عنوان برنامه و روش و نگرش انجام بگیرد؛ یعنی کنش‌گران جنبش پیشگامان نمی‌توانند «به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع اجتماعی و دموکراتیک و عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعاتی اعتقاد داشته‌باشند اما در عرصه راهبری و آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و یا تشکل‌یابی عمودی و افقی جنبش‌های خودجوش و دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی و تکوین نهادهای اجتماعی و روابط میان آنها به‌صورت دموکراتیک عمل نکنند»؛ بنابراین، از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که برای کنش‌گران جنبش پیشگامان، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تنها برنامه و هدفی برای آینده نیست، بلکه هم‌برنامه است و هم رویکرد و هم راه و هم روش و هم نگرش که کنش‌گران جنبش پیشگامان باید در تمامی حرکت فردی و تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی خود آن را به نمایش بگذارند.»

بی‌شک، در همه‌جا آنها باید مدافع توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی (نه طبقه‌ای و نه حزبی) قدرت باشند و به‌صورت سلبی و ایجابی با تمرکز قدرت مبارزه کنند و پیوسته سه قدرت زر و زور و تزویر حاکم را به چالش

بکشند و مبارزه رهائی‌بخش در جامعه امروز ایران را به صورت مبارزه ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استثمار تعریف و تبیین نمایند و در برابر رویکرد تکوین دموکراسی از بالا به صورت صرف دموکراسی نمایندگی، بر دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تکوین یافته از پایین با مکانیسم دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم و با عضله شوراها و همگانی و فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین تکیه بکنند و بر سکولاریسم سیاسی یا جدایی دین از حکومت (نه جدایی دین از جامعه) و جدایی ایدئولوژی از حکومت (نه جدایی ایدئولوژی از جامعه و حرکت اجتماعی) اعتقاد داشته باشند و بهره‌برداری غارت‌گرانه و تخریب محیط زیست را به چالش بکشند و نظام سرمایه‌داری به عنوان نظامی مبتنی بر استثمار انسان از انسان و نظامی مبتنی بر گسترش نابرابری‌های اجتماعی و نظامی مبتنی بر بهره‌کشی و بهره‌برداری غارت‌گرانه از منابع طبیعی و تولید و نظام متکی بر قدرت نظامی و سرمایه مالی و گسترش مصرف‌گرایی و تراکم ثروت در دست لایه نازکی از جامعه همراه با به فلاکت کشاندن گروه‌های وسیعی از مردم و سپردن سرنوشت جامعه به دست نامرئی بازار به مثابه تنها تنظیم کننده اقتصاد و نظام بحران‌زائی که نمی‌تواند فراز و نشیب‌ها و گسست‌های اجتناب‌ناپذیر در روند انباشت سرمایه را از میان بردارد و نظام مبتنی بر شکاف میان کار و سرمایه یا

میان اجتماعی بودن تولید و تصرف خصوصی ارزش مازاد و تمرکز ثروت و سرمایه در سطح کشور و جهان در دست اقلیتی کوچک و نظام مبتنی بر نگرش اقتصادمحور و طبقاتی دیدن انسان و امور زندگی و عدم درک اهمیت جایگاه آزادی‌های فردی و اجتماعی و دموکراسی و عدم درک ضرورت پیوند بین آزادی و عدالت اجتماعی و دموکراسی و غیره را به چالش بکشند.

برای کنش‌گران جنبش پیشگامان «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به‌عنوان یک برنامه و یک رویکرد و روش و راه علاوه بر اینکه دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی با سوسیالیسم در پیوند تنگاتنگ قرار دارد و علاوه بر اینکه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای نمایش تلاش سترگ انسان‌ها برای رفع نابرابری‌ها و ساختن جامعه دموکراتیک مبتنی بر آزادی و عدالت اجتماعی و همبستگی انسان‌ها و حفظ محیط زیست می‌باشد، این دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای امری جبری و اجتناب‌ناپذیر و حتمی نیست بلکه برعکس امری است ارادی و آگاهانه که لازم است آن را توسط آگاهی‌گری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از حیثه ضرورتاً تاریخی (آنچنانکه مارکسیسم از نیمه دوم قرن نوزدهم الی الان بر طبل آن می‌کوبد و همین امر باعث شکست مارکسیسم شده‌است) به عرصه فعالیت آزادانه انسان برای دستیابی به جامعه مطلوب بکشانند». تا باور «به سرمایه‌داری

به‌عنوان آخرین فرم‌اسیون اقتصادی - اجتماعی (آن‌چنان که لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی در جهان تبلیغ می‌نماید) به چالش کشیده شود. لذا بدین ترتیب است که می‌توانیم بگوییم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به‌معنای سازماندهی دموکراتیک جامعه هم می‌باشد، همان سازماندهی دموکراتیک جامعه که هم‌بر پایه دموکراسی هست و هم در راستای گسترش دموکراسی اجتماعی و مشارکت مستقیم و حداکثری مردم در اداره جامعه و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی با سازماندهی دموکراتیک توسط شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و فراگیر و همگانی تکوین یافته از پایین بر پایه توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات برای همگان، با جامعه‌ای هم‌بسته، آشتی‌جو و جامعه که در آن تکامل آزاد هر فرد شرط تکامل آزاد همگان است، می‌باشد.»

رابعاً برای بازسازی و سازمان‌یابی تطبیقی حرکت جنبش پیشگامان لازم است که کنش‌گران جنبش پیشگامان در نظر داشته‌باشند که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) «تشکل داوطلبانه افرادی است که استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی در راستای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) را به‌عنوان برنامه

حداکثری که تنها نیروی فاعل اجرای آن جنبش‌های فراگیر و سراسری خودجوش و دینامیک و خودرهبر و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران (چه در جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی یا طبقه جدید و یا طبقه متوسط و چه در اردوگاه عظیم کار و زحمت پائینی‌ها تا اعماق جامعه شهر و روستاهای ایران) می‌باشد را بپذیرند و بدون تردید این نخستین شرط عضویت و ورود کنش‌گران به تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد؛ و بدون پذیرش این اصل محوری کنش‌گران جنبش پیشگامان نمی‌توانند به جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بپیوندند.»

شرط دوم پیوند آنها به جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آن است که آنها پس از قبول شرط اول، «آمادگی خود را برای تحقق برنامه و اهداف و طرح‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اعلام نمایند». پر واضح است که در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) «عضویت و استعفا و کناره‌گیری از جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فاز عمودی (سازمانی آرمان مستضعفین ایران) و چه در فاز افقی (جنبشی نشر مستضعفین ایران) امری ارادی و آزاد و داوطلبانه بوده و هست و خواهد بود». از آنجایی که در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام «ساختار تشکیلاتی (به‌جای ساختار هرمی مبتنی بر سانترالیسم دموکراتیک انطباقی) بر



پایه ساختار تشکیلاتی تطبیقی مبتنی بر تلفیق دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی است، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که همه اعضا در تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از حقوق برابر برخوردار باشند» و باز همین امر باعث می‌گردد که امکان مشارکت مستمر به‌صورت علی‌السویه برای همه اعضا از قاعده تا بدنه و تا رأس فراهم باشد.

«کنش‌گران جنبش پیشگامان چه در داخل و چه در خارج از کشور، چه در مرکز و چه در شهرها و روستاها در راستای بازسازی و سازمان‌یابی تکوین یافته از پایین (نه تزریق شده از بالای) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، ضروری است که تقسیم‌کار و تعیین ارگان‌ها اداره کننده به‌صورت شورایی و دموکراتیک توسط انتخاب افراد از درون خودشان انجام بدهند»؛ زیرا تنها در این رابطه است که «سازمان‌یابی دموکراتیک و تکوین یافته از پایین به‌صورت دینامیک در تشکیلات جنبشی پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند به‌صورت سراسری مادیت پیدا کند»؛ بنابراین، بدون تکیه بر سه اصل:

۱ - مکانیزم شورایی.

۲ - انتخاباتی بودن امور.

۳ - تکوین از پایین نه تزریق از بالا، امکان سازمان‌یابی تطبیقی و دموکراتیک بر پایه مکانیسم تلفیق دموکراسی مستقیم و دموکراسی

مشارکتی و دموکراسی نمایندگی در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران امری محال و غیر ممکن می‌باشد.

پر پیداست که «تدوین و تنظیم آیین نامه‌های اجرایی این مکانیسم باید به صورت کنکرت در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص امنیتی و محیطی و کنش‌گران توسط همین هسته‌های شورایی صورت بگیرد» بنابراین، «اجرای همین آیین نامه‌های مشخص تنظیم شده توسط هسته‌های شورایی خودجوش می‌تواند یکی از شروط جذب نیروها و عضویت افراد در هسته‌های شورایی باشد». طبیعی است که «با پیوند هسته‌های شورایی با نهادهای بالاتر از طریق مکانیزم نمایندگی امکان گزارش‌دهی به شوراهای بالایی حتی تا سطح شهری و استانی و بالاخره کشوری فراهم می‌گردد». آنچه در این رابطه بیش از همه قابل توجه می‌باشد اینکه «در اینگونه سازمان‌یابی، قبل از همه این خود کنش‌گران جنبش پیشگامان هستند که به صورت آزاد و داوطلبانه از پایین دور هم جمع می‌شوند و به صورت شورایی و بر پایه حقوق برابر برای همه به تقسیم‌کار و انتخاب افراد برای انجام امور می‌پردازند». بی‌تردید «اینگونه سازمان‌یابی علاوه بر اینکه صورت خودجوش و دینامیک و تکوین یافته از پایین و آزاد و داوطلبانه دارند، از جوهر دموکراتیک و شورایی هم برخوردار می‌باشند و توسط سه مؤلفه دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌توانند

هم ساختار و هم تقسیم‌کار و هم امور خود را به‌صورت دموکراتیک و شورایی و انتخاباتی با حق علی‌السویه برای همه افراد به انجام برسانند» یعنی به‌صورت کاملاً دموکراتیک در سایه دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی می‌توانند مشارکت کنند و در سایه دموکراسی نمایندگی هم می‌توانند حلقه‌های این شوراها را چه در حوزه شهری و چه در حوزه استانی و چه در سطح کشوری از پایین در پیوند با هم قرار بدهند. البته حسن دیگری که اینگونه سازماندهی و سازمان‌یابی دارد این است که «منهای اینکه ضربه‌پذیری آنها کاهش پیدا می‌کند و منهای اینکه از تمرکز قدرت در تشکیلات سراسری جلوگیری می‌نماید و منهای اینکه دیگر کنش‌گران در جهت سازماندهی انتظار دستور از بالا دستی نیستند و منهای اینکه خود این شوراها به‌صورت مستقل و دینامیک می‌توانند بر پایه تصمیم‌گیری‌های جمعی به حرکت سیاسی - اجتماعی خودشان ادامه بدهند و منهای اینکه به‌صورت کامل تجربه سازماندهی تطبیقی در امر تشکل‌دهی و تشکل‌یابی توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان ممکن می‌گردد، از همه مهمتر اینکه این نوع سازمان‌یابی باعث می‌گردد که کنش‌گران از پایین به‌صورت مستقیم وارد پراکسیس سیاسی - اجتماعی، تشکیلاتی و می‌توانند به‌صورت دینامیک و تطبیقی دموکراسی را در عرصه تشکیلات تجربه کنند و استعداد و پتانسیل آن را پیدا کنند تا بتوانند هم تجربه‌های خود را

در این رابطه به نهادهای بالا دستی (جهت جمع‌بندی و کشف قانون و اصول و تئوری تطبیقی تشکیلاتی در راستای دستیابی به متن تطبیقی جهت آموزش همگانی در تشکیلات) انتقال بدهند و هم‌بستر جهت تعلیم و پرورش افراد در عرصه پراکسیس تشکیلاتی - سیاسی - اجتماعی فراهم کنند؛ و می‌توانند «مستعد آن بشوند که در راستای راهبری و کمک به سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های دینامیک اجتماعی تجارب تشکیلاتی خود را به آنها انتقال بدهند.»

باز هم تأکید و تکرار می‌کنیم و هرگز از تکرار خود خسته نمی‌شویم که «پذیرش مسئولیت در اینگونه سازماندهی دموکراتیک شورایی تکوین یافته از پایین امری داوطلبانه است و هیچ‌یک از اعضا و افراد این شوراهای خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین به‌اجبار و بر خلاف تمایل و انتخاب خودش به پذیرش مسئولیت و یا انجام کاری موظف و مجبور نمی‌شود». لذا، از اینجا است که می‌توان گفت، «در اینگونه سازمان‌یابی، دیگر پذیرش مسئولیت به‌معنای تعهد به انجام آن است». اضافه کنیم که در چارچوب این مکانیسم سازمان‌یابی (کنش‌گران جنبش پیشگامان) علاوه بر اینکه ساختار تشکیلاتی صورت تطبیقی پیدا می‌کند (نه دگماتیستی و نه انطباقی) و علاوه بر اینکه پروسه تکوین و حرکت تشکیلات صورتی تکوین یافته از پایین دارد از همه مهمتر اینکه «تمامی شوراهای ارگان‌ها در محدوده فعالیت خود و در چارچوب برنامه

و اهداف و اساسنامه و مرامنامه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از حق تصمیم‌گیری برخوردار می‌باشند.»

باری، در یک جمع‌بندی کپسولی در خصوص مکانیزم سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش پیشگامان در این شرایط می‌توانیم رویکرد خودمان را در این رابطه برای کنش‌گران جنبش پیشگامان در این شرایط (از اعماق روستاها تا شهرها و مراکز استان‌ها و تا مرکز) به این ترتیب فرموله نمائیم:

الف - اساس و بن مایه و پایه سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش پیشگامان باید «صورت شورایی، آن هم در شکل شوراهای خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ، داشته‌باشند». به بیان دیگر اعضا هسته‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین کنش‌گران جنبش پیشگامان، به هیچ‌وجه نباید وابسته به جناح‌های حکومتی و یا جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور باشند.

ب - «هسته‌های شورایی یا همان هسته‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین کنش‌گران علاوه بر اینکه بن مایه تشکل جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشند، محل بروز قدرت اراده جمعی، تصمیم جمعی، تاکتیک جمعی و انتخاب جمعی کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نیز می‌باشند.»

ج - «در هسته‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و مستقل (از حاکمیت و مستقل از دیگر جریان‌های جامعه سیاسی در داخل و خارج از کشور) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عمل مستقیم در عرصه دموکراسی مستقیم و مشارکتی بین کنش‌گران به بهترین وجهی مادیت پیدا می‌کند.»

د - هسته‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین کنش‌گران جنبش پیشگامان، با عنایت به اینکه «این شوراها بر پایه مکانیسم دموکراتیک در چارچوب تشکل کشوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، چه در عرصه عمودی و چه در عرصه افقی و در پیوند و رابطه تنگاتنگ با کنش‌گران جنبش‌های دینامیک اجتماعی و اعتراضی و اعتصابی مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین، شکل گرفته‌اند، علی هذا، این هسته‌های شورایی می‌توانند به‌عنوان بازوی اجرایی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای اجرایی کردن استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و انجام وظایف راهبری و آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی کنش‌گران اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران درآیند.»

ه - «تنها توسط هسته‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین به‌عنوان بن‌مایه زیرساختی تشکیلات جنبش پیشگامان

مستضعفین ایران است که کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌توانند به‌صورت دموکراتیک و در بستر دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم اعمال قدرت بکنند»، یعنی می‌توانند هم انتخاب بکنند و هم انتخاب بشوند و هم تصمیم بگیرند و هم تصمیمی را لغو بکنند و هم گزارش بدهند و هم گزارش بگیرند و هم تاکتیک‌های اجرایی خودشان را در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخصی که در آن به سر می‌برند انتخاب بکنند.

و - «هسته‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین به‌عنوان پایه بنیانی تشکیلات پایدار و توده‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، چه در عرصه عمل و نظر و چه در عرصه تکوین لازم و واجب و ضروری است که مستقل از حکومت و جناح‌های درونی حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ باشند.»

ز- «پتانسیل و توانمندی کیفی و کمی هسته‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پایین به‌عنوان بن‌مایه تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، خود نشان‌دهنده درجه سازمان‌یابی و قدرت کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد، همچنین نشان‌دهنده قدرتی است که کنش‌گران جنبش پیشگامان در هر لحظه می‌توانند به میدان بکشانند و می‌توانند قدرت

خودشان را حس بکنند و با اتکا به آن می‌توانند به دنبال تغییر توازن قوا در عرصه میدانی باشند». پر پیداست که کنش‌گران جنبش پیشگامان، «تنها در شرایطی می‌توانند قدرت جمعی خود را حس کنند که بتوانند آن قدرت را به‌طور عینی در عرصه راهبری و آگاهی‌گری و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی و مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی تکوین یافته از پایین به نمایش بگذارند.»

ح - «در هسته‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پایین به‌عنوان پایه شکل جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، توسط دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم، اصل برابری میان آحاد کنش‌گران جنبش پیشگامان تأمین می‌شود» و همچنین در این تشکیلات و سازماندهی «بر پایه تلفیق شکل هرمی و شبکه‌ای در دو عرصه فضای واقعی و فضای مجازی، هسته‌های شورایی می‌توانند ظرفیت خودشان را به نمایش بگذارند تا بتوانند ابر از وجود سیاسی در راستای به میدان کشانیدن کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین بشوند». یادمان باشد که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) «تشکل شورایی بر پایه تلفیق سه نوع دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی (به‌جای مکانیسم سانترالیسم دموکراتیک) تنها شکل تشکل پایدار و



ممکن در جامعه استبدادزده و فقهزده و توده‌وار و در اختناق سیاسی تحمیلی کشور ایران تعریف شده‌است.»

ط - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) پیوسته بر این باور بوده است که «تشکل و سازمان‌یابی بر پایه هسته‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین خود بهترین نوع تشکلی است جهت امنیت رهبران و سازمان دهندگان و کنش‌گران جنبش پیشگامان و همچنین بهترین تشکل تکوین یافته از پایین است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند توسط آن دامنه حرکت خودش را توده‌ای و فراگیر بکند.»

ماحصل آنچه که در این نوشتار تا اینجا گفته شده‌است اینک:

۱ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز عمودی (سازمانی آرمان مستضعفین ایران) و چه در فاز افقی (جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر پایه اصول محوری ذیل تکیه و تأکید داشته و به‌عنوان ریل در بستر آن حرکت کرده است:

الف - «تکیه بر استراتژی پیشگامی به‌جای تکیه بر استراتژی پیشاهنگی و پیشروئی» (اعم از است چریکی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی یا طبقه‌محور مارکسی).

ب - «آزادی‌خواه بودن، دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی،

دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی) طلب کردن، عدالت‌جو (توسط مبارزه با تبعیض‌های جنسیتی، طبقاتی، قومی، مذهبی، نژادی، سیاسی و اجتماعی) بودن، ضد دیکتاتوری و استبداد بودن، خودبنیاد بودن، در کنار مردم و برای مردم بودن و بر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی (اردوگاه عظیم و بالنده مستضعفین ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط جدید و چه در جبهه اردوگاه کار و زحمت پائینی‌های جامعه بزرگ ایران) تکیه استراتژیک کردن مستقل (از حاکمیت و جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ) بودن و مخالف هر گونه حرکت اصلاح‌طلبانه و تحول‌خواهانه و انقلابی‌گری (که با تکیه بر جناح‌های درونی قدرت و از بالای سر مردم در هر شکل آن اعم از سرنگون‌طلبی تا تکیه بر تجاوز نظامی و دخالت‌های سیاسی امپریالیستی و یا قدرت‌های ارتجاعی منطقه) بودن و به‌قول معلم کبیرمان شریعتی، ضد استبداد و ضد استحمار و ضد استثمار بودن و مانند شریعتی معتقد به مبارزه دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی با زر و زور و تزویر کردن.

ج - «رویکرد تطبیقی (به‌جای رویکرد انطباقی و دگماتیستی) در عرصه تدوین تئوریک استراتژی و ایدئولوژی و تشکیلاتی داشتن». پیوسته و علی‌الدوام بر برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای

(توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) به‌عنوان برنامه و راه و روش و شیوه دموکراتیزاسیون جامعه بودن.

۲ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون با عنایت به اینکه «هم جهان ما جهان سرمایه‌داری است و هم جامعه ما جامعه سرمایه‌داری است» و از آنجایی که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تحلیل نهایی «دیکتاتوری شاه و شیخ، ریشه در همین نظام سرمایه‌داری حاکم داشته و دارد» لذا پیوسته و علی‌الدوام:

اولاً «برگزار از سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته حاکم (آن‌هم به‌صورت گذار ساختاری تکوین یافته از پایین در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) تأکید داشته‌ایم.»  
ثانیاً در رویکرد ما «نظام سرمایه‌داری، نظامی بحران‌زا و مبتنی بر شکاف میان کار و سرمایه و مبتنی بر تعارض میان اجتماعی کردن تولید و تصرف خصوصی ارزش مازاد می‌باشد.»

ثالثاً ساز و کارهای اصلی «نظام سرمایه‌داری بر پایه استثمار انسان از انسان و تمرکز ثروت و سرمایه در سطح کشور و جهان در دست اقلیتی کوچک و غارت‌گر می‌باشد.»

رابعاً «نظام سرمایه‌داری را عامل گسترش نابرابری‌های اجتماعی و بهره‌برداری غارت‌گرانه از منابع طبیعی می‌دانیم.»

خامسا «نظام سرمایه‌داری را عامل تولید و انباشت عظیم سلاح‌های مخرب و یا ایجاد نظام بین‌المللی متکی بر قدرت نظامی و سرمایه مالی و گسترش مصرف‌گرایی تعریف می‌کنیم.»

سادساً نظام سرمایه‌داری را «مانع ایجاد هماهنگی و توازن بین آزادی، برابری و دموکراسی و حفظ محیط زیست در جهان و در منطقه و در کشور می‌دانیم.»

۳ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون در چارچوب «تکیه بر دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی) پیوسته و علی‌الدوام به دنبال ایجاد توازن میان آزادی و برابری در جامعه بزرگ ایران بوده و می‌باشد.»

۴ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون «تنها معیار برای تعریف شرایط ذهنی و موقعیت انقلابی در جامعه بزرگ ایران اعتلای جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پایین، مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی (چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط جدید و چه در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت) تعریف کرده است»، بنابراین پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که «تا زمانی که این شرایط ذهنی و موقعیت انقلابی در جامعه بزرگ ایران فراهم نشود، هر گونه انقلاب و تحول و اصلاحات از بالا و پایین محکوم به شکست خواهد بود؛» و «فقدان یا

ضعف و یا پراکندگی و واگرایی افقی و عمودی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین مدنی و صنفی و سیاسی آزادی‌خواهانه و یا برابری‌طلبانه جامعه بزرگ ایران را مولود و سنتر ضعف شرایط ذهنی (نه ضعف شرایط عینی) دانسته و می‌دانیم» و پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که «تا زمانی که شرایط ذهنی اعتلای این جنبش‌ها توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی فراهم نشود، نه‌تنها توسط استراتژی پیشاهنگی (در سه مؤلفه چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حزب - دولت لنینیستی تکوین یافته از بالا) نمی‌توانیم به آماده‌سازی شرایط ذهنی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنیم، بلکه مهمتر از آن اینکه در نهایت اعتلای حرکت موتور بزرگ تنها بر پایه شرایط عینی و در غیبت شرایط ذهنی صورت خیزش‌های متمیزه و بی‌سر و بی‌استراتژی و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و هدف پیدا می‌کنند که (آنچنانکه در دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) تأثیری منفی بر اعتلای جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین خواهند داشت».

لذا، بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان، مسئولیت و وظیفه محوری پیشگامان را «در عرصه تحقق شرایط ذهنی بر پایه استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد

اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی، توسط آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی و کسب هژمونی گفتمانی و راهبری (نه رهبری) بر پایه شرایط عینی و در پیوند با جنبش‌های دینامیک تعریف کرده است.»

۵ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته در چارچوب «مبارزه رهائی‌بخش و برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه در جامعه ایران، پیوسته و علی‌الدوام بر اردوگاه بزرگ مستضعفین بالنده جامعه ایران (چه در جنبه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جنبه عظیم کار و زحمت پائینی‌های جامعه بزرگ ایران) به‌عنوان تنها عضله اجرای استراتژی و برنامه خود تکیه داشته است» بنابراین در این رابطه می‌باشد که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «کنش‌گران بالنده اردوگاه مستضعفین ایران شامل طبقه متوسط شهری و اردوگاه کار و زحمت شهر و روستا تا حاشیه‌نشینان شهری می‌باشند.»

۶ - در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) «شرایط عینی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی، با موقعیت اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی متفاوت می‌باشد» زیرا در رویکرد ما، «موقعیت اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی تنها مربوط به زمانی می‌شود که با پیوند دیالکتیکی بین شرایط عینی و شرایط ذهنی جامعه (توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان) جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین می‌توانند

به صورت فراگیر و سراسری در سه عرصه مدنی و صنفی و سیاسی وارد پراکسیس تغییرساز سیاسی - اجتماعی بشوند.»

۷ - ضعف جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی در ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی ریشه در این امور دارند:

الف - شرایط ذهنی عقب مانده حاکم بر توده‌های مردم ایران.

ب - مناسبات سرمایه‌داری رانتی - نفتی - وابسته و فقهی حاکم.

ج - حاکمیت رژیم توتالیتر فقهاتی، فقه‌محور با رویکرد تکلیفی و تقلیدی و تبعدی توسط اسلام دگماتیست فقهاتی، اسلام دگماتیست روایتی، اسلام دگماتیست زیارتی، اسلام دگماتیست صوفیانه اختیار ستیز و فردگرا و دنیا‌گریز و جامعه‌ستیز اشعری‌گری، اسلام دگماتیست فلسفی یونانی‌زده انتزاعی و کلی‌گرا و اسلام دگماتیست کلامی جبر‌گرای اشعری‌گری می‌باشد.

۸ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران عواملی که باعث گردیده تا دموکراسی و آزادی نتواند در جامعه ایران نهادینه و پایدار بشوند، مهم‌تر از همه جایگاه روحانیت و اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی مبتنی بر تقلید و تکلیف و تعبد است که فونکسیون آن در جامعه

بزرگ ایران مانع از تکوین وجدان جمعی در مردم ایران بوده است». اضافه نمائیم که «بدون تکوین وجدان جمعی در جامعه، امکان دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن هم در شکل تکوین یافته از پایین وجود ندارد». به بیان دیگر تا «جامعه‌ای نتواند به وجدان جمعی آن هم به صورت اختیاری و ارادی و آگاهانه دست پیدا کند، هرگز نخواهد توانست به دموکراسی و سوسیالیسم و یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات دست پیدا کنند». لذا، در رابطه با پروسه تکوین وجدان جمعی به صورت ارادی و اختیاری و آگاهانه است که باید توجه داشته باشیم که (آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم) «در دیسکورس اندیشه‌های معلمان کیرمان اقبال و شریعتی و همچنین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، هم دموکراسی و هم سوسیالیسم و بالطبع دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات امری است که باید در طول یک پروسه توسط جامعه از پایین ساخته شود»؛ به عبارت بهتر، در رویکرد ما هرگز «دموکراسی و سوسیالیست مائده جبری از پیش مقدر شده که جبر تاریخ برای جامعه به ارمغان می‌آورد، نیست» بلکه برعکس «هم دموکراسی و هم سوسیالیسم باید توسط جامعه (نه طبقه خاصی آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید و نه حزب خاصی آنچنانکه لنین مطرح



می‌کند و نه توسط نخبگان و نه چریک و نه ارتش خلقی) از پایین ساخته بشود.»

در همین رابطه است که «تکوین وجدان جمعی در اجتماع به‌عنوان یکی از محورهای کلیدی تکوین و ساختن دموکراسی و سوسیالیسم از پایین می‌باشد» یعنی و قطعاً «بدون تحقق و تکوین وجدان جمعی در جامعه نمی‌توان به معماری دموکراسی و سوسیالیسم در جامعه دست پیدا کرد». البته دلیل اصلی این امر هم آن است که «در دموکراسی و سوسیالیسم تکوین یافته از پایین، آن هم در شکل ارادی و آگاهانه، جامعه باید معمار دموکراسی و سوسیالیسم باشد» (نه طبقه مشخصی آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید و نه حزب مشخصی آنچنانکه لنین می‌گوید و نه ارتش خلقی آنچنانکه مائو می‌گوید و نه چریک آنچنانکه رژی دبره و ماریگلا می‌گوید و غیره) قطعاً در این رابطه است که برای اینکه «جامعه بتواند به‌عنوان موتور تکوین دموکراسی و سوسیالیسم وارد صحنه بشود ضرورت دارد که وجدان جمعی در جامعه تکوین پیدا کند». بدون تردید «تکوین وجدان جمعی در یک جامعه فقط و فقط توسط آگاهی‌یابی جامعه امکان‌پذیر می‌باشد نه توسط ایلپائی‌گری و یا کاریزماتیک و قهرمان‌گرایی و نه توسط اسلام دگماتیست زیارتی و مداحی‌گرایی و ولایتی.»

نباید فراموش کنیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم این رژیم پیوسته تلاش کرده است تا توسط تکیه کاریزماتیک بر خمینی یا شخصیت‌های دست‌ساز شده‌ای مثل قاسم سلیمانی و تکیه بر اسلام دگماتیست زیارتی و صرف و هزینه هزار و هزاران میلیارد تومان از سرمایه مردم نگون‌بخت ایران در راستای تبلیغ اسلام زیارتی و همچنین تکیه بر اسلام دگماتیست مداحی‌گری آن هم در شکل زشت حکومتی و پادگانی آنکه در این شرایط شاهد آن هستیم به صورت کاذب به وجدان جمعی ساختن در جامعه ایران بپردازند؛ بنابراین، در این رابطه است که باید بگوییم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در فرایند اول برونی خود (از اردیبهشت سال ۵۸ الی الان) در راستای تکوین وجدان جمعی در جامعه ایران، برای ساختن و معماری دموکراسی و سوسیالیسم در جامعه ایران توسط خود جامعه بزرگ ایران، پیوسته بر این باور بوده است که این مهم تنها و تنها توسط آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی و سازمان‌یابی گروه‌های مختلف جامعه ایران از پایین امکان‌پذیر می‌باشد.

باری، از اینجاست که باید بگوییم که در تبیین و تدوین استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، از آغاز تا کنون (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) پیوسته و علی‌الدرام «بر تقدم انقلاب اصلاحی جامعه ایران نسبت به انقلاب اصلاحی دولت و حکومت و حتی انقلاب اصلاحی مناسبات سرمایه‌داری

رانتی و نفتی و وابسته تکیه و تأکید داشته‌ایم» و اصلاً «انقلاب اصلاحی یا اصلاح انقلابی فرهنگی و اجتماعی لازمه و شرط و ابزار دستیابی به انقلاب اصلاحی یا اصلاح انقلابی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی در جامعه بزرگ ایران می‌دانیم». مضافاً اینکه «لازمه و بستر تحقق انقلاب اصلاحی و یا اصلاح انقلابی اجتماعی را پیوسته در انقلاب اصلاحی یا اصلاح انقلابی فرهنگی در جامعه ایران تعریف کرده‌ایم» و برای «انجام اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی فرهنگی در جامعه ایران، پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده‌ایم که قبل از همه باید بر بازسازی تطبیقی اسلام دگماتیست فقهتی، اسلام دگماتیست روایتی، اسلام دگماتیست زیارتی، اسلام دگماتیست ولایتی، اسلام دگماتیست مداحی‌گری، اسلام دگماتیست صوفیانه دنیا‌گریز و جامعه‌ستیز و فردگرا و اختیار ستیز اشعری‌گری، اسلام دگماتیست فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و اسلام دگماتیست کلامی جبر‌گرای اشعری‌گری آن هم توسط سلاح اجتهاد در اصول و فروع معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی تکیه بکنیم.»

بی‌شک تنها در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «جایگاه روحانیت حوزه‌های دگماتیست فقهتی و روحانیت متحجر حوزه‌های فقهی در عرصه حرکت تحول جامعه بزرگ ایران به‌عنوان سد و مانع نهادینه شدن دموکراسی و آزادی و برابری در جامعه ایران بوده است» به‌عبارت دیگر «تا زمانی که بر پایه استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی

با رویکرد اصلاح انقلابی و انقلاب اصلاحی نتوانیم جایگاه تاریخی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی اسلام فقهتی و روحانیت حوزه‌های فقهی در عرصه حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران به صورت ساختاری به چالش بکشیم، هرگز نخواهیم توانست به صورت زیرساختی مانع و سد نهادینه شدن آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم در جامعه ایران از بین ببریم؛ بنابراین از اینجا است که می‌توانیم به جایگاه استراتژیک شعار معلم کبیرمان شریعتی که می‌گفت: «آنچنانکه مصدق شعار اقتصاد بدون نفت مطرح کرد، من شعار اسلام منهای روحانیت مطرح می‌نمایم»، پی ببریم. بر این مطلب بیافزاییم که شریعتی در طول ۱۵ سال جنبش آگاهی‌بخش خود (از سال ۴۲ تا سال ۵۶) پیوسته در راستای تحقق اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای فقه و فقاقت و اسلام خارج از حوزه‌های دگماتیست فقهتی گام برداشت، چراکه او پیوسته بر این باور بود که «تا زمانی که اسلام منهای فقه و فقاقت تحقق پیدا نکند و اسلام قرآن و نهج‌البلاغه جایگزین اسلام روایتی نشود، امکان دستیابی به اسلام منهای روحانیت وجود ندارد». لذا، در همین رابطه بوده است که او در رابطه با تحقق اسلام منهای روحانیت معتقد بود که: «این‌ها را از مردم نگیرید، بلکه برعکس مردم را از اینها بگیرید». پر پیداست که در رابطه با تحقق شعار: «مردم را از این‌ها بگیرید، نه اینها از مردم» شریعتی لازم است تا توسط انقلاب اصلاحی یا اصلاح انقلابی فرهنگی به

بازسازی فرهنگ و ذهنیت و باورهای مردم ایران بپردازیم. لذا در همین رابطه بوده است که «شریعتی همیشه با رویکرد ترور یا حذف فیزیکی روحانیت مخالف بود، چراکه در نگاه او، فونکسیون آن باعث بت‌سازی و شهیدسازی و قهرمان‌سازی و دیگر ترفندها توسط روحانیت می‌گردد»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که «فونکسیون اجتماعی ترور قاسم سلیمانی، توسط ترامپ فاشیست و نژادپرست و دموکراسی‌ستیز مورد بازشناسی قرار بدهیم». داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که ترور قاسم سلیمانی توسط دولت ترامپ بیش از آنکه برای قدرت امپریالیسم آمریکا در منطقه تأثیرگذار باشد، برای بازتولید مشروعیت و موجودیت به چالش کشیده شده رژیم مطلقه فقهاتی تأثیرگذار بوده است.

۹ - نکته محوری و ثابتی که از اولین شماره آرمان مستضعفین ایران (در اردیبهشت سال ۵۸ یعنی دو ماه بعد از انقلاب ۵۷) به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی فاز عمودی و یا سازمانی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تا شماره ۱۵۴ نشر مستضعفین ایران (درست ۴۳ سال بعد از اولین شماره آرمان مستضعفین ایران، در اردیبهشت ۱۴۰۱) به‌عنوان ارگان جنبشی - عقیدتی - سیاسی فاز جنبشی و افقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، برای ما مطرح بوده است، اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تکوین هسته اولیه رژیم مطلقه فقهاتی (در

چارچوب گفتمان ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه خمینی) الی الان، پیوسته بر این باور بوده است که اگرچه «اعمال دیکتاتوری مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته در چارچوب گفتمان دگماتیست و ارتجاعی ولایت فقیه و تشخیص مصلحت خمینی و حول شعار اوجب الواجبات حفظ نظام جمهوری اسلام مادیت پیدا کرده است» و اگرچه این «دیکتاتوری مطلقه فقهاتی در طول ۴۳ سال گذشته به صورت دیکتاتوری توتالیتر و فاشیستی بر جامعه نگون‌بخت ایران تا به امروز جاری و ساری بوده است و تا کنون ماندگار هم شده است»، ولی در این رابطه پیوسته ما بر این باور بوده‌ایم که «هرگز نباید در تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با مطلق کردن جوهر فاشیستی و توتالیتر این رژیم ارتجاعی، از جوهر استثمارگراییانه و استحمار گرایانه این رژیم نابهنگام تاریخی که ریشه در سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم و ریشه در مذهب سنتی تاریخ اسلام فقهاتی و اسلام روایتی حوزه‌های دگماتیستی فقهی دارد، غافل بشویم».

به بیان دیگر برای ارائه تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم لازم است که به صورت دو مؤلفه‌ای عمل بکنیم که عبارتند از:

الف - جایگاه تاریخی هسته اولیه تکوین رژیم که همان روحانیت دگماتیست و اسلام دگماتیستی فقهاتی و روایتی حوزه‌های فقهی.

ب - پیوند روحانیت و اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی (در طول بیش

از هزار سال گذشته با طبقه حاکم، در اشکال مختلف آن از زمین‌داران تا بورژوازی کلاسیک بازار و امروز) با بورژوازی بزرگ پادگانی تحت هژمونی سپاه و بسیج در مناسبات سرمایه‌داری رانتی - نفتی و وابسته حاکم.

اگر بپذیریم که بدون تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، دستیابی به تاکتیک و استراتژی و برنامه سلبی و ایجابی برای ما امکان‌پذیر نمی‌باشد و اگر بپذیریم که بزرگ‌ترین بحران و خلأی که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده تا جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ نتوانند به استراتژی و تاکتیک در راستای اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی به‌خصوص در مؤلفه ساختاری سیاسی حاکم مطلقه فقهاتی دست پیدا کنند و نتوانسته‌اند در طول ۴۳ سال گذشته توازن قوا در عرصه میدانی به سود و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تغییر بدهند و نتوانسته‌اند به آلترناتیو همگانی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کنند و نتوانسته‌اند به همگرایی درونی در راستای اصلاح انقلابی رژیم مطلقه فقهاتی برسند و نتوانسته‌اند از پایین با جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین پیوند پیدا کنند و نتوانسته‌اند به کسب هژمونی گفتمانی در جامعه ایران در برابر گفتمان ارتجاعی رژیم مطلقه فقهاتی دست پیدا کنند و نتوانسته‌اند موجودیت

و مشروعیت و مقبولیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در بستر فرهنگی و مذهبی و تاریخی به چالش بکشند و نتوانسته‌اند راهبری (نه رهبری) خود در راستای اعتلای جنبش‌های دینامیک داخلی نهادینه بکنند و نتوانسته‌اند خندق عظیم آگاهی بین خودشان و جامعه بزرگ ایران را پر کنند و نتوانسته‌اند آگاهی‌های مترقیانه و غیر مترقیانه خودشان را در وجدان جامعه ایران نهادینه بکنند و نتوانسته‌اند ارتجاعی و دگماتیستی بودن اسلام فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی و صوفیانه اشعری‌گری، در جامعه ایران از پایین نهادینه فرهنگی نمایند، «بدون تردید علت و دلیل این همه نتوانستن‌ها ریشه در همان نداشتن تحلیل مشخص علمی و صحیح از جایگاه تاریخی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارد.»

پر واضح است که در راستای دستیابی به این تحلیل مشخص و علمی و تاریخی و طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده‌ایم که:

اولاً به‌لحاظ تاریخی و اجتماعی و طبقاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم غیر از رژیم کودتایی و مستبد پهلوی می‌باشد و لذا اگر بخواهیم تنها در چارچوب رویکرد طبقاتی کلاسیک مارکسیستی مانند رژیم کودتایی و مستبد پهلوی به تحلیل این رژیم هم پردازیم سورنا از



دهان گشادش نواختن می‌باشد؛ که برای فهم این مهم کافی است که عنایت داشته باشیم که نه تنها در ۴۳ سال گذشته بلکه حتی در شرایط فعلی پس از ۴۳ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بین جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین حتی دو جریان را نمی‌توان پیدا کرد که بتوانند تحلیل مشترکی در باب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدهند.

ثانیاً به همین دلیل بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از فرایند اول برونی خود تاکنون (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) در راستای تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم معتقد بوده است که «بدون فهم جایگاه تاریخی و طبقاتی و اجتماعی اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهاتی نه تنها نمی‌توانیم جوهر ارتجاعی گفتمان دگماتیست ولایت فقیه خمینی را درک کنیم و نه تنها نمی‌توانیم جوهر تقلیدگرایانه و تعبدگرایانه و تکلیف‌گرایانه رویکرد بخش عظیمی از اعماق جامعه بزرگ ایران را درک کنیم و نه تنها نمی‌توانیم مبنای آسمانی دست‌ساز و خودساخته مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را فهم کنیم و نه تنها نمی‌توانیم جوهر باورهای تاریخی و سنتی و مذهبی توده وسیعی از جامعه بزرگ ایران را فهم نمائیم و نه تنها نمی‌توانیم به بحران فرهنگی - طبقاتی در جامعه ایران در فرایند پسا استقرار سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی و حکومتی در کشور ایران از سال‌های ۴۱- ۴۲ الی الان توسط فرم ارضی شاه - کندی پی ببریم، از همه مهمتر اینکه نخواهیم

توانست، رمز و کلید دستیابی به اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران به دست بیاوریم.»

ثالثاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از فرایند برونی تا کنون (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) «در تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این رژیم را به لحاظ تاریخی - اجتماعی یک رژیم ناپهنگام تحلیل می کرده است که به لحاظ روبنایی و فرهنگی و مذهبی آن چنان این رژیم رویکرد دگماتیستی و متحجرانه و ارتجاعی و فقهاتی خودش را مطلق کرده است که حتی رویکرد طبقاتی این رژیم هم تحت تأثیر همین رویکرد ارتجاعی نظری و فقهاتی می باشد که برای فهم این مهم تنها کافی است که موضع ارتجاعی و متحجرانه رژیم مطلقه فقهاتی در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی هزار ساله حوزه های فقهی در خصوص حقوق زن در قرن بیستم و بیست و یکم مورد بازشناسی قرار بدهیم تا به عمق فاجعه در این رابطه پی ببریم.»

باری، در یک جمع بندی کپسولی در این رابطه می توانیم بگوییم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «در فرایند برونی (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) مقابله با دیکتاتوری حاکم بر جامعه ایران چه در لباس شاه و چه در لباس شیخ باشد، باید قبل از همه این به چالش کشیدن دیکتاتوری در چارچوب به چالش کشیدن سرمایه داری رانتی و نفتی و وابسته و به چالش کشیدن ذهنیت تاریخی و سنتی و

مذهبی تکلیف‌محور و تبع‌دگرا و تقلید‌گرا آن هم به‌صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی صورت بگیرد؛ بنابراین، در باور کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها در این صورت است که «می‌توانیم به‌صورت سلبی و ایجابی مناسبات استثمار‌گرایانه و استثمار‌گرایانه و استبداد‌گرایانه در جامعه ایران را چه در شکل شاه و چه در شکل شیخ به چالش بکشیم»؛ و تنها در این صورت است که «می‌توانیم بر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و تکوین یافته از پایین به‌عنوان تنها نیروی عمل و تغییرساز جامعه تکیه بکنیم»؛ و باز از این مسیر است که می‌توانیم «مناسبات زر و زور و تزویر حاکم توسط دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت اطلاعاتی) به چالش سلبی و ایجابی بکشیم». بدین ترتیب است که آنچنانکه معلم کبرمان شریعتی معتقد است، «بدون اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی فرهنگی و اجتماعی توسط اسلام بازسازی شده تطبیقی، حتی اگر صد بار دیگر هم در جامعه ایران انقلاب صورت بگیرد باز استبداد و دیکتاتوری در شکلی مخوف‌تر از گذشته در جامعه ایران بازتولید می‌شود». آنچنانکه در این رابطه در سال ۵۷ شاهد بودیم که «با تغییر دیکتاتوری شاه، دیکتاتوری شیخ به‌شکلی مخوف‌تر بازتولید گردید» بنابراین، در این شرایط تندپیچ تاریخ جامعه ایران، «اگر دیکتاتوری شیخ در بستر به

چالش کشیده شدن همزمان عین و ذهن تاریخی و اجتماعی به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی از پایین توسط جنبش‌های خودش دینامیک انجام نگیرد و مناسبات استثمارگرایانه و استحمارگرایانه و استبدادگرایانه به صورت ساختاری به چالش کشیده نشود، باز هم در فرایند پسا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کشور ایران شاهد بازتولید استبداد مخوف‌تر از استبداد شاه و شیخ خواهیم بود». علی ایحال، «از بین رفتن دیکتاتوری در هر شکل آن در جامعه بزرگ ایران تنها در گرو به چالش کشیدن همزمان سیستم استثمارگرایانه و سیستم استحمارگرایانه و سیستم استبدادگرایانه در عرصه عین و ذهن تاریخی و اجتماعی جامعه ایران می‌باشد». نباید فراموش کنیم که «سیستم استبدادساز غیر از استبداد است». آنچه‌آنکه «سیستم استحمارساز غیر از خود استحمار است»؛ و «سیستم استثمارساز هم غیر از خود پدیده استثمار می‌باشد»؛ و «نظام دیکتاتوری، غیر از دیکتاتور است».

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «هر فردی با هر خصیصه‌ای هر چند حتی خصیصه فردی هم وارد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود، در تحلیل نهایی هرگز عملکرد بهتر از ۴۳ سال گذشته افراد در این رژیم نخواهند داشت». پس برای اینکه «کنش‌گران جنبش پیشگامان بتوانند حرکتی بر پایه اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی داشته‌باشند، لازم است که با دیکتاتور در بستر نظام دیکتاتوری مبارزه

کنند و با استثمار در کادر مبارزه با مناسبات استثمارساز مبارزه کنند و با استثمار در بستر مبارزه با نظام استثمارساز مبارزه کنند.»

۱۰ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون پیوسته بر این باور بوده است که «شرایط عینی حرکت تحول خواهانه در جامعه بزرگ ایران همین تبعیض‌های مختلف طبقاتی، جنسیتی، سیاسی، قومی، مذهبی، نژادی و حجم و شدت استثمار و بهره‌کشی و فقر گسترده و غارت سرمایه‌های مردم ایران و بی‌حقوقی توده‌ها و ابعاد گسترده بی‌عدالتی و ظلم در جامعه تحت حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». البته این «شرایط عینی در دیسکورس معلم کبیرمان شریعتی همین دیالکتیک موجود در جامعه ما می‌باشد». لذا در این رابطه است که «از نظر شریعتی وظیفه و رسالت کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، انتقال این دیالکتیک از شرایط عینی به وجدان و خود آگاهی مردم می‌باشد»؛ و باز در همین رابطه است که «در رویکرد شریعتی تنها با انتقال این دیالکتیک از شرایط عینی، آن هم در شکل مشخص و کنکرت آن (نه به صورت ذهنی و مجرد و عام و انتزاعی و کلی) شرایط ذهنی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی فراهم می‌گردد»؛ و صد البته تنها با این رویکرد است که «شرایط ذهنی در تحلیل نهایی همان موتور کوچکی است که می‌تواند موتور بزرگ را به حرکت درآورد.»

در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده است که «موتور کوچکی که می‌تواند موتور بزرگ را در جامعه بزرگ ایران به حرکت درآورد، نه پیشاهنگ و نه پیشرو است بلکه فقط و فقط این موتور کوچکی که می‌تواند به‌صورت دینامیک و تکوین یافته از پایین موتور بزرگ را به حرکت درآورد، همان شرایط ذهنی تکوین یافته بر پایه انتقال دیالکتیک شرایط عینی می‌باشد». لذا در این رابطه است که باید داوری کنیم که تحلیل بیژن جزنی در کتاب «نبرد با دیکتاتوری فردی شاه» غلط می‌باشد، زیرا او معتقد است که: «از آنجایی که با وجود دیکتاتوری توده‌ها به مبارزه دست نمی‌زنند، در نتیجه سرنیزه رژیم را هم روی سینه خود لمس نمی‌کنند و جدی بودن اختناق و ضرورت مبارزه با رژیم را به‌خوبی درک نمی‌کنند و آنها به مبارزه حاد و جدی بر علیه دیکتاتوری کشیده نمی‌شوند که حاصل آن می‌شود که تضادها تشدید پیدا نکند و شرایط ذهنی فراهم نشود». لذا در این رابطه است که او بر این باور است که «برای مقابله با این شرایط، پیشاهنگ مسلح باید دست‌ها را بالا بزند و موازانه‌ها را بر هم بزند و این شرایط را تغییر بدهد» به‌بیان دیگر از نظر بیژن جزنی، «نخست باید سد دیکتاتوری را

کنار زد و یا به عقب راند تا شرایط باز و نیمه‌باز حاکم گردد و توده‌ها نترسند و انگیزه پیدا کنند و به مبارزه دست بزنند و بعد در بستر رشد مبارزه اقتصادی و سیاسی اقشار و طبقات مختلف صف خلق، در زیر چتر حمایت پيشاهنگ مسلح، نهایتاً تضادهای آن‌قدر تشدید می‌گردد و حاد می‌شود که اوضاع بحرانی می‌گردد و موقعیت انقلابی مهیا می‌شود و توده‌ها آماده انقلاب می‌گردند». آنچه در اینجا می‌توانیم در نقد گفته‌های بیژن جزنی مطرح کنیم اینک:

اولاً در گفته‌های فوق جزنی «بین شرایط عینی و شرایط ذهنی تحول جامعه مرزبندی نشده است» و لذا در همین رابطه است که جزنی در عبارات فوق حتی «شرایط عینی انقلاب را هم از موقعیت انقلابی جدا نمی‌کند».

ثانیاً در عبارات فوق جزنی بر این باور است که «علت اینکه توده‌ها سرنیزه رژیم را روی سینه خود احساس نمی‌کنند، این است که آنها با رژیم مبارزه نمی‌کنند» بنابراین در این رابطه است که جزنی معتقد است که «اگر توده‌ها مبارزه نکنند می‌توانند دیکتاتوری رژیم را احساس نمایند». بدون شک «این نگاه جزنی به مبارزه و پراتیک خودبه‌خود مردم، در برابر دیکتاتوری حاکمیت امری ایده‌آلیستی می‌باشد». چراکه آنچه که باعث می‌گردد تا توده‌ها توان احساس استبداد حاکم نکنند، همان ضعف و خلأ شرایط ذهنی در جامعه است تا آنجا که آنچنانکه فوقاً

مطرح کردیم «در خلأ یا ضعف شرایط ذهنی نسبت به شرایط عینی، هر قدر هم که شرایط عینی برای حرکت توده‌ها بیشتر فراهم باشد به‌قول معلم کبیرمان شریعتی این شرایط عینی آماده هرگز نمی‌تواند باعث حرکت توده‌ها بشود.»

ثالثاً در عبارات فوق جزئی معتقد است که «در خلأ و ضعف شرایط ذهنی جهت حرکت توده‌ها آنچه که می‌تواند جایگزین این خلأ و ضعف شرایط ذهنی برای حرکت توده‌ها بشود (نه تکمیل شرایط ذهنی توسط انتقال کنکرت دیالکتیک شرایط عینی به وجدان و احساس توده است بلکه برعکس) تنها مبارزه پیشاهنگ مسلح است که خلأ شرایط ذهنی بر طرف می‌گردد و پیشاهنگ مسلح با بر هم زدن موازنه و شکستن سد دیکتاتوری و شکستن ترس توده‌ها و تشدید تضادها و مهیا کردن موقعیت انقلابی توده را به حرکت درمی‌آورند». بدون تردید پروسه چریک‌گرایی جریان بیژن جزنی از بهمن ۴۹ در سیاهکل تا تیرماه ۱۳۵۵ در مهرآباد جنوبی و از پس آن شکست همه‌جانبه استراتژی چریک‌گرایی در سال ۵۵ و اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران در فرایند پسا شکست استراتژی چریک‌گرایی همه و همه نشان دهنده اشتباه جزنی «در تعریف استراتژی حرکت پیشاهنگ به‌جای شرایط ذهنی حاصل شرایط عینی می‌باشد» چراکه آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم (برعکس رویکرد جزنی در خصوص عامل به حرکت در آوردن توده‌ها) آنچنانکه معلم کبیرمان



شریعتی می‌گوید «فقط و فقط شرایط ذهنی یا انتقال دیالکتیک از متن شرایط عینی به وجدان و آگاهی و احساس توده‌ها است که می‌تواند جامعه را به حرکت درآورد نه آلترناتیو دیگری.»

رابعاً جزئی در کتاب «نبرد با دیکتاتوری فردی شاه»، در بخشی تحت عنوان خصلت سیاسی سرمایه‌داری وابسته مطرح می‌کند که: «روبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته، دیکتاتوری بورژوازی کمپرادور است که با حمایت امپریالیست‌ها در طول حیات سیستم پاسدار مناسبات نابرابر اجتماعی است.»

باری، آنچنانکه فوقاً هم در این رابطه مطرح کردیم، ممکن است «اینگونه داوری بیژن جزئی صحت داشته‌باشد، اما حداقل در طول ۵۹ سال گذشته که نظام سرمایه‌داری در کشور ایران توسط رفرم ارضی شاه - کندی (از سال ۴۱ - ۴۲ الی الان) در ایران استقرار پیدا کرده است، در کشور ایران حتی با رویکرد انطباقی، این داوری جزئی قابل انطباق نمی‌باشد، چه رسد که با رویکرد تطبیقی بخواهیم به این ادعای جزئی نگاه کنیم». البته در ادامه نقد رویکرد جزئی، بهتر است در همین جا نگاهی هم به رویکرد مسعود احمدزاده در کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» داشته‌باشیم، زیرا در طول ۵۹ سال گذشته پسا استقرار سرمایه‌داری در جامعه ایران، «روبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته نفتی و رانتی و حکومتی ایران چه در شکل شاه و چه در

شکل شیخ آن، اگرچه پیوسته پاسداری از نظام سرمایه‌داری یکی از وظیفه‌های محوری خود تعریف می‌کرده‌اند و می‌کنند، ولی هرگز نظام سیاسی حاکم آنچنانکه مسعود احمدزاده در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک می‌گوید حاکمیت سیاسی (چه در شکل شاه و چه در شکل شیخ) به‌عنوان سگ زنجیری امپریالیسم‌های شرق و غرب نبوده‌اند» و از این جهت باید داوری که هم شعار مسعود احمدزاده (که می‌گوید: «مرگ بر امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش») و هم شعار بیژن جزنی (که می‌گوید: «مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستی‌اش») دارای اشکالاتی می‌باشد، چراکه در هر دو شعار «تمامی عملکرد دستگاه سیاسی شاه و شیخ را به‌نحوی مولود وابستگی به امپریالیسم و وابستگی سرمایه‌داری می‌دانند و هیچ عرصه‌ای برای دیکتاتوری فی نفسه شاه و شیخ باقی نمی‌گذارند.»

پر پیداست که «این انحراف تحلیلی مسعود احمدزاده و بیژن جزنی مولود همان رویکرد دگماتیستی آن‌ها نسبت به مطلق کردن تحلیل طبقاتی مارکسیستی می‌باشد و یا مولود همان رویکرد دگماتیستی آن‌ها نسبت به مطلق کردن رابطه یکطرفه بین روبنا و زیربنا می‌باشد». البته آنچنانکه در شماره‌های قبل نشر مستضعفین ایران (به‌عنوان ارگان عقیدتی، جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، مطابق رویکرد تطبیقی معلم کبیرمان شریعتی، «رابطه زیربنا

و روبنا صورت دو طرفه و دیالکتیکی دارد، نه یکطرفه آنچنانکه جزنی و مسعود احمدزاده مطرح می‌کنند». شریعتی در بحث روبنا و زیربنا که در درس چهاردهم اسلام‌شناسی حسینییه ارشاد (در م. آ. ج ۱۶ - درس چهاردهم - ص ۱۱۸ تا ۱۳۷) این رابطه تطبیقی و دیالکتیکی را تبیین می‌نماید. لذا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون پیوسته بر این باور بوده است که «در چارچوب تحلیل طبقاتی و عمده کردن یکطرفه رابطه زیربنا و روبنا (آنچنانکه مارکسیست‌ها در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته از کارل مارکس تا امروز بر طبل آن می‌کوبند) این رویکرد طبقاتی صورت دگماتیستی دارد که حتی در خود جوامع سرمایه‌داری کشورهای متروپل هم هرگز قابل انطباق نبوده است و سرگردانی مارکسیست‌ها در عرصه تحلیل طبقاتی حتی از جوامع سرمایه‌داری در اشکال مختلف آنها ریشه در همین انحراف دگماتیستی رابطه یکطرفه زیربنا و روبنا دارد».

چراکه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید، «در عرصه دیالکتیک ساختار اجتماعی در جوامع طبقاتی و من جمله سرمایه‌داری رابطه روبنا و زیربنا صورت دو طرفه دارند یعنی آنچنانکه زیربناها در روبناها مؤثر می‌باشند روبناها هم به نوبه خود در زیربناها مؤثر هستند». از اینجا است که باید نتیجه‌گیری کنیم که «ریشه انحراف تحلیل طبقاتی در باب حاکمیت سیاسی ایران توسط بیژن جزنی (در کتاب نبرد با دیکتاتوری فردی شاه) و مسعود احمد زاده (در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی

و هم تاکتیک) اساساً در همین رویکرد دگماتیستی آنها نسبت به رابطه زیربنا و روبنا نهفته می‌باشد و هر دو در این انحراف رویکرد صورتی مشترک دارند و رابطه زیربنا با روبنا را یکطرفه از زیربنا به روبنا تحلیل می‌کنند و معتقد به تأثیر روبنا بر زیربنا نیستند، در نتیجه هر دو حاکمیت سیاسی در کشور ایران در فرایند پسا استقرار سرمایه‌داری وابسته و نفتی و رانتی و حکومتی، فقط پاسداری از سرمایه‌داری فارغ از هر گونه اختیار و اراده‌ایی می‌دانند و حتی در تحلیل دیکتاتوری فردی آنها هم باز تأثیر امپریالیسم و سرمایه‌داری را مطلق می‌کنند». به همین دلیل است که در طول شش دهه‌ای که از عمر سرمایه‌داری استقرار یافته در کشور ایران (از سال ۴۲ توسط فرم ارضی شاه - کندی) می‌گذرد، هنوز که هنوز است «مارکسیست‌های ایرانی از خارج‌نشین‌ها تا داخلی‌های کشور نتوانسته‌اند یک تحلیل طبقاتی همه‌جانبه از پروسه استقرار سرمایه‌داری تا سرنگونی شاه در سال ۵۷ و همچنین یک تحلیل طبقاتی در باب ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال عمر این رژیم بدهند». بگذریم از اینکه «تحلیل طبقاتی جریان‌های مارکسیستی ایرانی در دهه ۴۰ در خصوص فرم ارضی شاه - کندی و استقرار سرمایه‌داری به‌اندازه تعداد جریان‌های مارکسیستی از فرش تا عرش با هم متفاوت بودند.»

بر این مطلب اضافه کنیم که در همین رابطه است که «معلم کبیرمان

شریعتی معتقد است که هنوز در قرن بیستم نظریه پردازان مارکسیستی جهانی نتوانسته‌اند برای ظهور فاشیسم در آلمان و ایتالیا در دهه ۳۰ و ۴۰ قرن بیستم یک تحلیل طبقاتی علمی عرضه نمایند» و باز در همین رابطه است که «هم جزئی و هم مسعود احمدزاده ظهور دیکتاتوری در فرایند پسا استقرار سرمایه‌داری در کشور ایران ذاتی خود نظام سرمایه‌داری می‌دانند» و همچنین در همین رابطه که «بعضی از مارکسیست‌های خارج‌نشین برای بازسازی انطباقی مارکسیسم در قرن بیست و یکم و در فرایند پسا فروپاشی بلوک شرق و شکست جهانی مارکسیسم حزب - دولت لنینیستی، دیکتاتوری پرولتاریای مورد ادعای کارل مارکس را که بیش از یازده بار در آثار کلاسیک خودش بر آن پای می‌فشارد، به چالش می‌کشند و تلاش ناموفق جهت جایگزین کردن دموکراسی پرولتاریائی به جای دیکتاتوری پرولتاریائی می‌کنند که البته بازهم سورنا از دهان گشادش نواختن می‌باشد». همچنین عنایت داشته‌باشیم که «در دستگاه فکری مارکسیست‌های خارج‌نشین ایرانی (به‌خصوص در فرایند پسا فروپاشی سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی در جهان و بن‌بست همه‌جانبه مارکسیسم در شکل‌های مختلف آن اعم از شکل مارکسی تا شکل لنینی و غیره آن) بسیاری از ترم‌ها و مفاهیم شناخته شده مارکسیستی قرن نوزدهم و بیستم، با رویکرد انطباقی (نه تطبیقی) مورد بازتعریف انحرافی غیر مارکسیستی قرار گرفته است، لذا

همین امر باعث گردیده که تنها از مارکسیسم قرن ۱۹ و ۲۰ الفاظ و پوشش ظاهری باقی بماند». در یک داوری کلی باید بگوییم «این رویکرد دگماتیستی مارکسیستی که می‌گویند زیربنا به‌صورت یک‌طرفه روبنای خاص سیاسی خود را شکل می‌دهد و می‌گویند این روبنا دقیقاً با منافع طبقاتی قدرت سیاسی حاکم منطبق می‌باشد دیگر در قرن بیست و یکم و در فرایند شکست مارکسیسم در اشکال مختلف آن خریداری ندارد.» لازم به ذکر است که در این رابطه تفاوت رویکرد تطبیقی معلم کبرمان شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان، با رویکرد انطباقی مارکسیست‌های ایرانی در این است که «در رویکرد تطبیقی ما پدیده‌ها را آن‌طور که در اصل و واقعیت به‌صورت کنکرت و مشخص هستند توضیح می‌دهیم اما در رویکرد انطباقی مارکسیست‌ها پدیده‌ها را از پشت عینک رویکرد دگماتیستی مارکسیست‌های کلاسیک قرن نوزده و بیستم اروپا توضیح و تبیین و تعریف می‌نمایند». لذا در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تحلیل تبعیض‌های ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی در کشور ایران که شامل تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض قومی، تبعیض مذهبی، تبعیض نژادی، تبعیض سیاسی، تبعیض اجتماعی و غیره می‌شود، آبشخور همه این تبعیض‌ها را فقط ناشی از نظام سرمایه‌داری جهانی و سرمایه‌داری نفتی و رانتی و وابسته کشوری نمی‌داند بلکه

حاکمیت اسلام دگماتیست فقهاتی، روایتی، ولایتی و زیارتی هزار ساله حوزه‌های فقهی در این رابطه امری تعیین کننده می‌داند. البته معنای این حرف آن نیست که «سرمایه‌داری نفتی و رانتی و وابسته حاکم هویتی مستقل از سرمایه‌داری جهانی یا مستقل از سیاست‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارد» و باز به معنای آن نیست که «سرمایه‌داری رانتی و نفتی می‌تواند مستقل از سرمایه‌داری جهانی به صورت مستقل از امپریالیسم رشد بکند»؛ و باز این به معنای آن نیست که «در کشور ایران آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی ۴۳ سال است که تبلیغ می‌کند، رابطه سرمایه‌داری و امپریالیسم در کشور ایران دو پدیده مستقل از هم است که یکی اسمش سرمایه‌داری است و دیگری اسمش امپریالیسم یا آمریکا و غرب می‌باشد.»

یادمان باشد که در طول ۴۳ گذشته به خصوص از بعد از پروژه دست‌ساز اشغال سفارت آمریکا توسط خمینی و حواریونش (در آبان‌ماه ۱۳۵۸) از آنجایی که «خمینی و حواریونش توسط این پروژه به دنبال آن بودند تا با جداسازی سرمایه‌داری رانتی و نفتی حاکم با امپریالیسم به طرح شعار مکانیکی آمریکاستیزی و جایگزین کردن شعار آمریکاستیزی (به جای مبارزه با امپریالیسم از کانال به چالش کشیدن سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته) بکنند تا توسط آن بتوانند شعار آمریکاستیزی را جایگزین شعار استبدادستیزی مردم ایران در سال ۵۷ بکنند»؛ و باز

توسط این شعار خمینی و حواریونش بتوانند «محملی جهت بسیج مردم در راستای نهادینه کردن قدرت سیاسی برای خود بکنند»؛ و همچنین توسط این شعار بتوانند «جریان‌های مترقی جامعه سیاسی ایران را خلع شعار نمایند»؛ و همچنین توسط این شعار بتوانند «بستری برای صدور انقلاب فقهاتی و اسلام دگماتیست حکومتی و شیعه‌گری خود به عرصه منطقه فراهم نمایند»، بنابراین در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تحلیلی که در فردای اشغال سفارت آمریکا (در تاریخ ۱۳۵۸/۰۸/۱۴) توسط آرمان مستضعفین مطرح کرد، «به‌صورت مشخص بر پیوند مبارزه ضد امپریالیستی در کشور ایران از کانال به چالش کشیدن سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم بر جامعه ایران تأکید ورزید و هر گونه جداسازی در این رابطه را امری انحرافی (توسط حاکمیت و جریان‌های اپورتونیست مثل حزب توده و بخشی از رهبری سازمان فدائیان خلق که بعداً تحت عنوان جناح اکثریت مطرح شدند) اعلام کرد»؛ و باز در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون پیوسته و علی‌الدوام همیشه و در همه‌جا «مبارزه ضد امپریالیستی جدای از به چالش کشیدن سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته امری انحرافی دانسته و می‌داند». لذا، پیوسته بر این باور بوده‌ایم که «هر گونه مبارزه ضد امپریالیستی در جامعه ایران، باید از کانال به چالش کشیدن سرمایه‌داری رانتی و نفتی



و وابسته حاکم انجام بگیرد». قابل ذکر است که ریشه اصلی تئوریک و نظری انشعاب در سازمان فدائیان خلق در سال ۵۸ - ۵۹ همین مبنای رویکرد انحرافی بیژن جزنی در خصوص جداسازی مکانیکی مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و امپریالیسم و رژیم مطلقه فقهاتی توسط جناح راست سازمان فدائیان خلق تحت هژمونی فرخ نگهدار بود.

خامسا در چارچوب رویکرد تطبیقی و دیالکتیکی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «از زمانی که توسط رفرم ارضی شاه کندی از دهه ۴۰ سرمایه‌داری در ایران استقرار پیدا کرده است، الی الان، حاکمیت سیاسی شاه و شیخ همان طوری که مولود آرایش طبقاتی بوده‌اند، بیش از آن بر روند این سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته هم تأثیرگذار بوده‌اند». به بیان دیگر «ریشه اصلی دیکتاتوری سیاسی حاکم در کشور ایران، در طول هزاران سال گذشته و به خصوص با تکوین اقتصاد نفتی در ایران و به ویژه در فرایند پسا استقرار سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی، تمرکز قدرت در بالا و رویکرد غارت غنیمتی حاکمان مستبد سیاسی و خلأ وجدان جمعی در مردم ایران و وجود اسلام دگماتیست فقهاتی تکلیف‌محور و تقلیدگرا و تبعدگرا و اسلام دگماتیست صوفیانه اشعری‌گری دنیاگریز و جامعه‌ستیز و اختیار ستیز و فردگرا بوده است.»

باری در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «برعکس جوامع غربی در کشور ایران با توجه به آبشخورهای تاریخی تکوین

دیکتاتوری و استبداد، برای از بین بردن استبداد و دیکتاتوری، نمی‌توان تنها به نابودی سیستم سرمایه‌داری رانتی و نفتی اکتفا کرد و نمی‌توان تنها به قطع سلطه سرمایه‌داری و امپریالیسم با سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته ایران قانع شد»، بنابراین، اگر به دنبال آن هستیم «تاریشه دیکتاتوری و استبداد در جامعه ایران از ریشه براندازیم، ضروری است که به صورت ایجابی و سلبی بر پایه دو مؤلفه دموکراسی و سوسیالیسم توسط رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) با دیکتاتوری و استبداد مبارزه بشود». همان رویکردی که در بیش از چهار دهه گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فرایند درونی و برونی چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی دنبال کرده است. علی‌ایحال، در این رابطه لازم است که عنایت داشته‌باشیم که «تمرکز شدید قدرت و اعمال دیکتاتوری عریان در گذشته و به‌خصوص در دیکتاتوری مطلقه فقهاتی در ۴۳ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خود نشان دهنده جوهر فرا طبقاتی دیکتاتوری و استبداد در جامعه ایران می‌باشد». اگر چه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، در تحلیل نهایی «بخشی از این دیکتاتوری عریان در

تاریخ ایران ماهیت طبقاتی دارد ولی نه همه آن. «سادساً حمایت مستقیم و غیر مستقیم امپریالیسم از حاکمیت سیاسی در ایران (به خصوص در فرایند پسا استقرار سرمایه‌داری رانتی و نفتی از دهه ۴۰ توسط رفرم ارضی شاه - کندی، چه در دوره شاه و چه در دوره شیخ) به این دلیل بوده و اکنون هم به این دلیل می‌باشد که سرمایه‌داری جهانی و یا امپریالیسم‌ها این واقعیت را درک کرده‌اند که بدون اعمال دیکتاتوری عریان و دیکتاتوری فاشیستی فردی، امکان تعادل در جامعه تبعیض‌زده طبقاتی و سیاسی و اجتماعی، جامعه ایران وجود ندارد و بدون آن شیرازه این جامعه از هم می‌پاشد و جامعه حالت انفجاری خیزشی و جنبشی خودجوش فراگیر و ملی و سراسری بر علیه مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته پیدا می‌کند. لذا در همین رابطه است که رژیم‌های سیاسی شاه و شیخ در طول بیش از شش دهه گذشته وظیفه اصلی خود را این می‌دانستند که با ارباب و بگیر و ببند و یا اعمال اختناق و استبداد سیاسی - اجتماعی با قدرت سرنیزه و سرکوب و اختناق از بروز انفجارهای خیزشی و جنبشی و دینامیک خودجوش تکوین یافته از پایین جلوگیری نمایند و در صورت بروز اینگونه خیزش‌ها و جنبش‌ها (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) به صورت هولناک آنها را سرکوب و خاموش نمایند. پس می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در تحلیل نهایی «حجم و شدت

استثمار و بهره‌کشی و استحمار در اشکال کهنه و نو آن و بی‌عدالتی و ظلم در طول بیش از شش دهه گذشته در جامعه ایران به‌خصوص در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و حکومتی کشور ایران، ریشه در همین حاکمیت‌های سیاسی شاه و شیخ به‌صورت دیکتاتوری عریان یا دیکتاتوری فاشیستی داشته است». برای فهم و درک پدیده دیکتاتوری و استبداد مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته جدای از مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و حکومتی و جدای از مناسبات امپریالیستی در عرصه جهانی باید به شرایط ذهنی و تاریخی جامعه ایران در گذشته و حال و خودویژگی‌های تاریخی روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی و اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی توجه بشود. لذا در همین رابطه است که می‌بینیم، درست در شرایطی که استقرار سرمایه‌داری رانتی و نفتی در جامعه ایران توسط رفرم ارضی شاه - کندی در حال تکوین می‌باشد، به موازات آن رویکرد استبدادگرای اسلام دگماتیست فقهاتی و ارتجاعی توسط حرکت خمینی در ۱۵ خرداد وارد فرایند سیاسی و تکوین گفتمان ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه می‌شود و این رویکرد ارتجاعی و استبدادساز پا به پای نهادینه شدن سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی در کشور ایران روندی رو به جلو پیدا می‌کند تا آنجا که در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران شاهد بودیم که

این انقلاب که ریشه در شکاف سنت و تجدد و شکاف دیکتاتوری فردی و خواست دموکراتیک طبقه متوسط شهری داشت، بالاخره باعث گردید تا حرکت ارتجاعی و دگماتیست مشروعه‌خواهان انقلاب مشروطیت با حمایت طبقات و گروه‌های اجتماعی سنتی جامعه ایران و توده‌های گسیخته شهری یا حاشیه‌نشینان، از هژمونی خمینی و همان جریان ۱۵ خرداد و گفتمان استبدادساز ولایت فقیه غالب بشود و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در شکل استبداد و دیکتاتوری مخوف‌تر از دوران شاه بر مردم نگون‌بخت ایران حاکم بشود.

طبیعی است که در رابطه با علل و دلایل سقوط رژیم کودتایی و مستبد پهلوی در سال ۵۷ نباید چنین فکر کنیم که تنها و صرفاً در چارچوب مناسبات امپریالیستی، در سال ۵۷ امپریالیسم جهانی توسط نشست گوادلوپ و فرستادن هایزر به ایران توانست شاه شاهان ایران را مثل یک موش مرده به بیرون پرتاب نماید و خمینی و حواریون او را جایگزین شاه بکنند، اگرچه تمامی این پروژه‌ها در سقوط شاه و نهادینه شدن شیخ دخالت داشته‌اند، اما هرگز تمام علل و دلایل سقوط شاه و جایگزین شیخ به این خلاصه نمی‌شوند.

۱۱ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) در طول بیش از چهار دهه و نیم که از عمرش می‌گذرد، پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده است که «برای انجام سازمان‌یابی

در عرصه حرکت عمودی و افقی باید قبل از سازمان‌یابی (در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی) ما باید توسط گفتمان‌سازی و انتقال گفتمان به وجدان و احساس توده‌ها و فراهم کردن شرایط ذهنی در جامعه بزرگ ایران (در بستر دیالکتیک بین شرایط عینی و شرایط ذهنی) بتوانیم شرایط برای اعتلای جنبش‌های دینامیک، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پایین صنفی و مدنی و سیاسی چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در اردوگاه کار و زحمت اعماق جامعه بزرگ ایران، فراهم بکنیم و سپس در بستر آن حرکت دینامیک است که برای کنش‌گران جنبش پیشگامان، موضوع سازمان‌یابی و راهبری عمودی و افقی، مطرح می‌گردد.

پر پیداست که تنها به این بوده است که ما پیوسته و علی‌الدوام «معتقد به تقدم اصل حرکت بر سازمان‌یابی عمودی و افقی بوده‌ایم و هرگز به تقدم تشکیلات از بالا، جهت تکوین حرکت مؤخر بر آن اعتقادی نداشته‌ایم» و در پاسخ به این رویکرد آن‌هایی که می‌گویند «اول باید حزب از بالا توسط نخبگان تشکیل بشود و بعداً در ادامه آن باید مبارزه در پایین ادامه پیدا بکند، پیوسته جواب منفی داده‌ایم» که معنای دیگر این حرف آن است که «حتی آن‌هایی هم که به جای تکیه بر جنبش دینامیک پایینی معتقد به احزاب تکوین یافته توسط نخبگان از بالا

هستند و حرکت نخبگان از بالا (آنچنانکه لنین هم مطرح می‌کرد) مقدم بر حرکت جنبش‌ها از پایین می‌دانند، باز باید عنایت داشته‌باشند که لازم است آنها هم ابتدا مبارزه مورد نظر خود را ایجاد بکنند و سپس اقدام به تشکیل حزب و احزاب از بالا بکنند؛ که برای فهم این مهم می‌توانیم به رویکرد مصدق در فرایند پسا شهریور ۲۰ اشاره بکنیم که چگونه او قبل از تکوین احزاب و جبهه ملی توسط شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران مبارزه رهایی‌بخش و ضد استعماری در جامعه ایران را به وجود آورد و سپس در بستر اعتلای این مبارزه ضد استعماری و رهایی‌بخش در جامعه ایران بود که مصدق و حواریونش اقدام به ایجاد و تکوین احزاب و جبهه ملی از بالا کردند» و البته همین امر باعث گردید تا پروسه تکوین احزاب نخبگان از بالا در جامعه ایران برای اولین مرتبه صورت ریشه‌داری پیدا کند که البته با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و ناتوانی این احزاب در بسیج توده‌ها در راستای مقابله با آن کودتا نشان داد که حتی احزاب ریشه‌دار تکوین یافته از بالا در دوران مصدق بر پایه تأخر بر حرکت اجتماعی هم در طول یک دهه در جامعه ایران نتوانستند توان بسیج جنبشی و مردمی در پایین جامعه پیدا کنند. یادآوری می‌کنیم که رژیم کودتایی پهلوی در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پیوسته برای سترون کردن مبارزه سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران علاوه بر اینکه هر گونه جنبش خودجوش تکوین یافته از پایین (حتی

در حد جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ خمینی و حواریونش) با قدرت سرکوب می‌کرد، تمامی احزاب تکوین یافته از بالا از راست راست تا چپ چپ هم سرکوب می‌کرد؛ که برای فهم بیشتر این موضوع کافی است که عنایت داشته‌باشیم که محمدرضا شاه (آنچنانکه در سخنرانی اسفندماه ۵۴ خود اعلام کرد) حتی توان تحمل دو حزب دست‌ساز خودش یعنی حزب مردم و حزب ایران نوین هم نداشت و لذا با حذف دستوری این دو حزب اقدام به ایجاد حزب دست‌ساز جدید رستاخیز در چارچوب رویکرد تک‌حزبی کرد و از بعد از تأسیس آن حزب دست‌ساز رستاخیز خودش بود که او در سخنرانی رادیو تلویزیونی خود اعلام کرد «یا حزب رستاخیز و یا زندان و خروج از کشور».

باز این رابطه می‌توانیم به پروسه تکوین احزاب از بالا در طول عمر بیش از چهار دهه رژیم مطلقه فقهاتی توجه کنیم که از سال ۱۳۶۵ خمینی حتی حاضر به تحمل حزب و جریان‌های دست‌ساز قبلی خودش مثل حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم نشد، لذا پس از حذف دستوری آنها اقدام به جریان‌سازی تشکیلات سیاسی درون روحانیت تحت عنوان جناح روحانیون در برابر جریان روحانیت حواریونش خودش در حوزه‌های فقهاتی کرد و با این کارش او نشان داد که چگونه او با آن جایگاه کاریزماتیک و اجتماعی که در سال‌های ۵۷ و ۵۸ داشت در نیمه دهه ۶۰ حتی تحمل جریان‌های دست‌ساز خودش



مثل حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم دیگر ندارد و وجود آنها را هم به‌عنوان خطری برای روحانیت‌زدائی کردن حاکمیت مطلقه فقه‌ای تلقی می‌کند. بدین ترتیب بود که او دستور حذف آنها داد که البته معنای دیگر این عمل خمینی آن بود که «حتی او حاضر نشد، در حد شاه‌نگون‌بخت پهلوی به یک حزب دست‌ساز خودش (مثل حزب جمهوری اسلامی) رضایت بدهد» چراکه «مطالعه انقلاب مشروطیت با تاسی از رویکرد جلال آل‌احمد این درس را به خمینی داده بود که برای نهادینه کردن قدرت در دست حواریون روحانیت‌اش باید قبل از همه پای تکنوکرات‌ها و یا به‌اصطلاح جلال آل‌احمد، روشنفکران را در قدرت قطع بکند و تازه اگر روشنفکران و تکنوکرات‌ها هم بخواهند وارد قدرت بشوند، باید در زیر عبا و ردای روحانیت حواریون او وارد قدرت بشوند و روحانیت هرگز و هرگز نباید در چارچوب رژیم مطلقه فقه‌ای ستون خیمه قدرت حاکم را به‌غیر از روحانی حواریون خمینی بسپارند». فراموش نکنیم که در این رابطه میرزا حسن شیرازی (نخستین مرجع تقلید بلامنازع تاریخ حوزه‌های دگماتیست فقهی شیعه) می‌گفت: «إذا رأیت العلماء علی أبواب الملوك فقل بئس الملوك و بئس العلماء و إذا رأیت الملوك علی أبواب العلماء فقل نعم الملوك و نعم العلماء - اگر روحانیت حوزه‌های فقهی را در دربار ملوک و پادشاهان دیدید هم آن روحانیون و هم پادشاه را نفی نمایید و اما اگر پادشاه و ملوک را در

خانه روحانیون دیدید هر دو را تأیید نمایید.»

باری، باز در همین رابطه می‌باشد که خامنه‌ای از بعد از فوت خمینی و جایگزینی او در رهبری در طول بیش از سه دهه گذشته او تلاش کرده است که «در خلأ جایگاه کاریزماتیک و جایگاه مرجعیت خمینی در او، برای ادامه آن رویکرد خمینی، جهت نهادینه کردن قدرت در کادر قدرت مطلقه فقهاتی خودش، حتی تن به جریان‌سازی درون روحانیت خمینی هم ندهد». از اینجا بود که او از همان آغاز با در دست گرفتن رهبری، کوشید تا جریان روحانیون دست‌ساز خمینی را هم در پای جریان روحانیت سنتی راست حواریون خودش (که در دهه ۶۰ از مخالفین خمینی بودند) ذبح نماید. البته جریان روحانیون دست‌ساز خمینی (که در دهه ۶۰ ستون فقرات استبداد مطلقه فقهاتی خمینی بودند) از خرداد ۷۶ (با تغییر چهره فرصت‌طلبانه قبلی خود، مانند بابا طاهر که گفت «امسیت کردیا و اصحبت عربیا» یک‌شبه اصلاح‌طلب شدند و) در لوای گفتمان اصلاح‌طلبی حکومتی تحت هژمونی سید محمد خاتمی تلاش کردند تا دوباره حرکت و حیات خودشان را در قدرت از بالا بازتولید و بازسازی نمایند که برای دو دهه هم خامنه‌ای تا اندازه‌ای، به‌علت فشار از پایین آنها، حاضر به عقب‌نشینی و چانه‌زنی در تقسیم باز تقسیم قدرت در بالا با آنها شد که مجلس ششم و دولت هفتم و هشتم سید محمد خاتمی اوج این عقب‌نشینی و چانه‌زنی حزب

پادگانی خامنه‌ای بود که البته در آخر کوه موش زائید و سید محمد خاتمی اعلام کرد که «ما جز تدارکاتچی، چیز بیشتری نبودیم». در نهایت در فرایند پسا دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ خامنه‌ای تاریخ مصرف خیمه شب بازی دو جریان روحانیت و روحانیون درون حکومتی را پایان یافته دید و لذا پروژه پادگانی کردن کل حاکمیت همراه با حذف کامل جریان روحانیون یا اصلاح‌طلبان درون حکومتی در دستور خود قرار داد که انتخابات خرداد ۱۴۰۰ با پیروزی مهندسی شده دولت دست‌ساز پادگانی رئیسی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، او آخرین میخ بر تابوت جناح روحانیون یا اصلاح‌طلبان حکومتی زد.

طبیعی است که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که در حکومت شیخ (در طول بیش از چهار دهه گذشته) هم مانند حکومت شاه، باز جریان احزاب بالائی‌های قدرت نتوانستند در جامعه ایران نهادینه بشوند، زیرا این احزاب به‌صورت یک طرفه توسط قدرت حاکمه در جناح‌های مختلف روحانیت و روحانیون تکوین پیدا کردند، یعنی حتی احزاب تکوین یافته بالائی‌های قدرت در فرایند پسا خرداد ۷۶ هم دست‌ساز همان جناح‌های روحانیت درون قدرت حواریون خمینی در راستای تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود جناح‌های درونی حکومت بودند، نه مانند احزاب پسا شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دوران مصدق که به‌دنبال تقسیم قدرت بین بالائی‌ها و جامعه بودند. علی‌هذا،

این همه باعث گردید که تمامی احزاب دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی در فرایند پسا خرداد ۷۶ تحت عنوان به اصطلاح اصلاح‌طلبان هم سترون و عقیم بشوند و با بادی و دستوری بیایند و یک شبه مانند قارچ در عرصه انتخابات برای تقسیم باز تقسیم قدرت ظاهر بشوند و پس از انتخابات مانند برف در برابر آفتاب تموز آب بشوند و در زمین فرو بروند و بالاخره و بالاخره پس از دو دهه با پروژه یکدست کردن قدرت با رویکرد پادگانی خامنه‌ای از صحنه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت حذف بشوند.

پر واضح است که در همین رابطه بوده است که در طول بیش از سه دهه عمر رهبری خامنه‌ای، این رویکرد پادگانی کردن حاکمیت رژیم جزء برنامه و استراتژی خامنه‌ای بوده است و البته توسط همین رویکرد پادگان کردن تمام امور کشور بوده است که او توانسته است در طول سه دهه گذشته حاکمیت خودش را نهادینه بکند و تمرکز تمامی قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، انتظامات، اداری و غیره در يد خود نگه دارد. آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که در این شرایط «تمامی نهادهای کشور از بالا تا پایین از سیاسی تا اقتصادی و اداری صورت پادگانی پیدا کرده است همچنین می‌توان گفت که در این شرایط (به‌خصوص از بعد از پادگانی شدن مجلس یازدهم و دولت سیزدهم و قوه قضائیه توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) دیگر حتی یک

نهاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و غیره را هم در کشور نمی‌توان پیدا کرد که جوهر و ماهیت و مدیریت پادگانی تحت هژمونی راست پادگانی و سپاه نداشته‌باشد.»

۱۲ - در خصوص آسیب‌شناسی حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، ما اشتباهات زیادی کرده‌ایم و ضعف‌های فراوانی داشته‌ایم، مثل ضعف بی‌تجربگی و ضعف بیش از حد بها دادن به نیروهای خودمان و ضعف کم‌بها دادن به حرکت سازماندهی و تشکیلاتی، چه در عرصه عمودی و چه در عرصه افقی و ضعف کم‌حوصلگی در عرصه مبارزه درازمدت آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و انقلاب اصلاحی و ضعف اهمیت ندادن به تجربه‌های گذشته و حال حرکت خودمان و ضعف بها ندادن به پرورش کادرها به‌عنوان ستون خیمه حرکت سازماندهی و تشکیلاتی و ضعف تکیه بیش از حد بر حرکت نظری و ذهنی نسبت به حرکت عینی و پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی و ضعف کم‌بها دادن به جمع‌بندی تجارب خودمان در راستای دستیابی به قانون و اصول و تئوری تطبیقی تشکیلاتی و ضعف نادیده گرفتن واقعیات و امکانات تشکیلاتی خودمان در راستای تعریف حرکت کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت

خودمان و ضعف نادیده گرفتن برنامه‌های حداقلی در راستای برنامه‌های میان‌مدت و درازمدت یا ضعف حرکت تاکتیکی در راستای استراتژی و اهداف استراتژیک و ضعف در قدسی کردن یک گروه خاص اجتماعی در عرصه هیرارشیک گروه‌های اجتماعی اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران و ضعف در جایگزین کردن تئوری برخورد فعال کنش‌گران جنبش پیشگامان به‌جای تئوری تطبیقی تشکیلاتی مبتنی بر تلفیق دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی در حرکت‌مان و ضعف ناتوانی ما در تحلیل مشخص از خودمان و آسیب‌شناسی از حرکت کنش‌گران جنبش پیشگامان به‌خصوص در فرایند بحران‌زای نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰ و ناتوانی در جلوگیری از فروپاشی سازمان در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ و ضعف در تکیه بر رویکرد پراگماتیستی در حرکت با شعار: «می‌کنیم تا ببینیم چه می‌شود»؛ و ضعف در عدم تعریف انواع هواداران شریعتی (از راست راست تا چپ‌چپ) در عرصه جذب آنها به سازمان در فرایند اردیبهشت ۵۸ تا ۳۰ خرداد ۶۰ (که همین امر باعث گردید تا سازمان ما بدل به جعبه مارگیری از رویکردهای متناقض هواداران شریعتی در فرایند پسا انقلاب ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ بشود) و ضعف در ناتوانی ما نسبت به تکوین بحران از قبل در سازمان به‌خصوص در سال‌های ۵۹ و ۶۰ و ضعف در تکیه بر حرکت خود به خودی به‌جای حرکت برنامه‌ریزی شده در پروسه

تکوین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به‌خصوص در فرایند برونی اردیبهشت ۵۸ تا ۳۰ خرداد ۶۰ و ضعف در ناتوانی‌مان جهت ایمنی خودمان در برابر با حرکت سرکوب‌گرایانه دستگاه‌های چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی تحت رهبری خمینی و حواریونش به‌خصوص در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که باعث گردید که تا ۱۹ بهمن سال ۶۰ کلیه نیروها و کادر سازمان یا دستگیر بشوند و یا از کشور مهاجرت نمایند و ضعف در حداکثری دیدن حداقل توان تشکیلاتی سازمان یا خلأ واقع‌بینی در تعریف پتانسیل خودمان به‌خصوص در سال‌های ۵۹ و ۶۰ و ضعف در شناخت واقعیت پتانسیل نیروهای سازمان در تهران و شهرستان‌ها به‌خصوص در فرایند برونی اول یعنی سال‌های ۵۸ تا ۳۰ خرداد ۶۰ که باعث گردید تا خیلی از نیروهای کیفی سازمان یا ناشناخته برای مرکزیت به‌مانند و یا توسط دستگیری رژیم و مهاجرت از کشور و جدا شدن از سازمان از دست ما بروند و ضعف در فهم تأثیر و فونکسیون شعارهای ترویجی و تبلیغی و تهییجی خودمان برای مثال در سال ۵۸ در آستانه برونی کردن حرکت‌مان در اردیبهشت ۵۸ ما اولین شعار ترویجی - تبلیغی خودمان جهت جذب هواداران شریعتی، شعار: «طرح حرکت‌مان به‌عنوان تنها آلترناتیو ایجابی و مترقیانه و دموکراسی‌خواهانه و سوسیالیستی حرکت شریعتی سر دادیم» غافل از اینکه این شعار باعث می‌گردد که سونامی هواداران شریعتی در فرایند

پسا انقلاب ۵۷ در خلأ آلترناتیو ایجابی و مترقیانه و در فرایند پسا وفات شریعتی، به طرف سازمان ما حرکت کنند، به طوری که باید بگوییم «مرکزیت با این شعار به دنبال باران بود ولی گرفتار سیل شد» تا آنجا که به جای آنکه مرکزیت سازمان، آن‌ها را با خود به طرف سازمان‌یابی و تعلیم و آموزش و پرورش ببرند، این سیل ورود هواداران شریعتی به سازمان بود که مرکزیت و تشکیلات را با خود برد. البته از نیمه دوم سال ۵۹ به بعد بود که متوجه اوج فاجعه در حرکت‌مان شدیم، ضعف دیگر ما این بود که به خصوص در سال‌های ۵۹ - ۶۰ بر اساس تجارب محدود قبلی خودمان آن هم در شکل پراکنده و غیر جمع‌بندی شده که داشتند، می‌خواستیم مار افعی و اژدها شده رژیم مطلقه حاکم را به چالش بکشیم و به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی جهت تحقق استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد انقلاب اصلاحی یا اصلاح انقلابی دست پیدا کنیم که البته این به یک شوخی بیشتر شبیه بود تا واقعیت. باری، در یک جمع‌بندی کپسولی می‌توانیم بگوییم که «ما هم در تشخیص نیروی خودمان ناتوان بودیم و هم در تشخیص نیرو و قدرت سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی ناتوان بودیم».

ضعف دیگر ما این بود که «ما (به خصوص در فرایند برونی اول حرکت یعنی سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰) به دلیل ناتمام شدن فرایند درونی (سال‌های ۵۵ و ۵۶ و ۵۷) توسط انقلاب ۵۷ نتوانستیم به تدوین کامل



استراتژی و ایدئولوژی و برنامه و هدف‌هایمان به‌لحاظ نظری دست پیدا کنیم و نتوانستیم، سیستم آموزشی و پرورشی کارا و قوی در درون تشکیلات در راستای پرورش کادرها و اعضا داشته‌باشیم». در نتیجه همین امر باعث گردید که در فرایند برونی اول سازمان (سال‌های ۵۸ تا ۶۰) «ما نه‌تنها وقت و فرصت کافی برای سازماندهی و پرورش کادرها نمی‌گذاشتیم، بلکه برنامه‌های درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی ما هم معمولاً به‌صورت کلی بدون طرح جزئیات مطرح می‌شد که حاصل نهایی آن جز رشد رویکرد لیبرالیستی و فردی و یا صوفیانه و پوزیتیویستی یا قشری‌گرایی چیز دیگری نبود». یادمان باشد که «طرح یک ایده و یک آرزو هر قدر هم که درست باشد و هر قدر هم که ضروری تشخیص داده شود، بدون امکان عملی و تشکیلاتی و کادر و نیروی تشکیلاتی امری ذهنی و روشنفکرانه می‌باشد، یعنی پس از طرح یک ایده و برنامه در سازمان باید کادر و اعضا و برنامه تشکیلاتی بر پایه امکانات سازمانی باشد تا بتواند لباس واقعیت بر تن آن ایده یا شعار ترویجی و تبلیغی و تهییجی بپوشانند». لذا در این رابطه بود که گرچه در آن زمان ما ایده‌ها و طرح‌های ترویجی و تبلیغی و حتی تهییجی فراوانی در سازمان داشتیم که در صورت اجرا می‌توانست نتایج بسیار خوبی برای سازمان داشته‌باشد، ولی به‌علت عدم توانایی در مادیت بخشیدن آنها در پراکسیس سیاسی اجتماعی و تشکیلاتی این‌ها بی‌تأثیر بودند.

۱۳ - جنبش پیشگامان مستضعفین پس از ۴۶ سال حرکت درونی و برونی توسط پراکسیس سیاسی اجتماعی - تشکیلاتی دریافته است که در عرصه نقد و نظر تشکیلاتی و اجتماعی و شناخت علل ناکامی و شکست جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور به‌خصوص در طول بیش از چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، لازم است که نخست، «کنش‌گران جنبش پیشگامان از خود شروع بکنند» و لازم است که اکنون این سؤال محوری در برابر خود قرار بدهیم که آیا واقعاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ تا به امروز) بهترین عملکرد تشکیلاتی و سیاسی و اجتماعی داشته است؟ پر واضح است که «پاسخ ما به این سؤال منفی خواهد بود» چراکه خود بحران تشکیلاتی این حرکت (در سال‌های ۵۹ و ۶۰) نشان دهنده آن بود که این حرکت آبستن تضادها و تناقض‌ها و بحران‌های بالقوه و بالفعلی اعم از استراتژیک و تئوریک می‌باشد که تا زمانی که نتوانیم به‌صورت زیرساخت نظری از این بحران‌ها در عرصه تئوریک و استراتژی برنامه و اهداف خود رهایی بدهیم، هرگز ذات نیافته از هستی‌بخش، نمی‌تواند برای جامعه ایران هستی‌بخش بشود.

۱۴ - عنایت داشته‌باشیم، در این شرایط «حرکت شریعتی هم گرفتار مشکلات کلیدی می‌باشد» چراکه از مشکلات کلیدی حرکت شریعتی در این شرایط و در جامعه امروز ایران یکی این است که «در عرصه

گفتمان‌سازی جهت آگاهی‌گری و آگاهی‌بخشی و کسب هژمونی گفتمانی و نفوذ به اعماق جامعه بزرگ ایران و پیوند با جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل و تکوین یافته از پایین (جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و اردوگاه کار و زحمت پائینی‌های جامعه ایران) حرکت شریعتی نتوانسته است به‌صورت هماهنگ در عرصه رادیکال فرهنگی و رادیکال سیاسی و رادیکال اقتصادی حرکت داشته‌باشد». لذا همین ضعف باعث گردیده که «امروز حتی مدعیان رادیکال حرکت شریعتی نتوانند بدون تکیه‌بر جوهر رادیکال اقتصادی و جوهر رادیکال سیاسی، تنها بر جوهر رادیکال فرهنگی شریعتی به‌صورت مجرد تکیه بکنند»؛ و یا اینکه به‌صورت انحرافی با مطرح‌کردن «مؤلفه کویری اندیشه‌های شریعتی، جدای از حرکت اجتماعی و سیاسی، جنبش روشنگری ارشاد شریعتی را به ورطه صوفیانه فردی بکشانند». همان انحرافی که شریعتی بیش از همه از آن وحشت داشت. چراکه حاصل نهایی این «رویکرد تک مؤلفه‌ای کویری صوفیانه باعث می‌گردد تا آنها در عرصه اقتصادی و سیاسی به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی یا راست و سرمایه‌داری درغلطتند».

تنها از این طریق است که کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی می‌توانند به این سؤال پاسخ بدهند که چرا حداقل در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نتوانسته از عرصه طبقه متوسط

شهری گامی فراتر بنهند و نتوانسته‌اند با اعماق جامعه ایران و اردوگاه کار و زحمت ارتباط برقرار کنند و با زبان آنها صحبت بکنند؟

عنایت داشته‌باشیم که برای اینکه «کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی بخواهند در جنبش‌های اردوگاه کار و زحمت اعماق جامعه ایران نفوذ بکنند و با آنها ارتباط پیدا کنند، باید بتوانند در چارچوب گفتمان رادیکال فرهنگی و اقتصادی و سیاسی شریعتی به زبان و فرهنگ آنها سخن بگویند» بنابراین ضروری است که کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی توجه داشته‌باشند که «در این شرایط نه کارگران و نه معلمان و نه زنان و نه حتی دانشجویان و غیره یک گروه اجتماعی همگن نیستند» بنابراین، «برای ارتباط و فهم زبان و فرهنگ مختلف آنها باید به انواع جدید و پیچیده ارتباط و گفتگو دست پیدا کنند، نه با یک زبان واحد انتزاعی و مجرد که هیچ حاصل میدانی ندارد». کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در تندپیچ اجتماعی - سیاسی - تاریخی امروز جامعه بزرگ ایران باید عنایت داشته‌باشند که «دیگر مانند زمان شریعتی (به‌خصوص سال‌های ۴۷ تا آبان‌ماه ۵۱) ما نمی‌توانیم مانند شریعتی با زبان واحد با گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه بزرگ ایران ارتباط برقرار کنیم و نمی‌توانیم برای آنها گفتمان‌سازی کنیم و آگاهی‌گری نمائیم و آنها را به‌طرف سازمان‌یابی، راهبری (نه رهبری) بکنیم»؛ زیرا در عرصه جنبش مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و

خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین امروز جامعه ایران هر کدام از گروه‌های اجتماعی ایران از طبقه متوسط شهری تا اعماق جامعه بزرگ ایران از کارگران تا معلمان، زنان، دانشجویان، اقلیت‌های قومی و مذهبی تا حاشیه‌نشینان شهری دارای خواسته‌ها و مطالبات خاص خود می‌باشند که باید به‌صورت کنکرت با آنها برخورد بشوند نه به‌صورت عام و کلی و مجرد. مع‌الوصف، کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در این شرایط باید توجه داشته‌باشند که دیگر آن زمان گذشته است که ما بتوانیم مانند سال ۵۷ با طرح خواسته‌های عام و کلی (مانند شعار «شاه باید برود» خمینی و یا مانند دهه ۲۰ با شعار «ملی کردن صنعت نفت» مصدق) همه گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران را بسیج نمائیم. البته طرح این موضوع در اینجا به‌معنای آن نیست که در جامعه امروز ایران همبستگی در عرصه جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پایین کم شده‌است، بلکه برعکس به‌معنای «پیچیده شدن مبارزه در عرصه پراکسیس سیاسی و اجتماعی می‌باشد» بنابراین کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی «در این شرایط باید مشکلات تمام گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران از کارگران تا معلمان و تا زنان و تا دانشجویان و بازنشستگان و تا اقلیت‌های قومی و مذهبی به‌صورت کنکرت و مشخص تبیین نمایند؛ و در باره آنها حرف

بزنند و به صورت ایجابی (نه سلبی محض) برای آنها ارائه برنامه بکنند و شرایط برای اعتلای مطالبات آنها را فراهم بکنند». البته در همین رابطه باید توجه داشته باشیم که «هرگز نباید از هدف و ایده درازمدت خودمان (که در رویکرد شریعتی همان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات می‌باشد) غافل بشویم»؛ بنابراین، تنها در این رابطه است که «کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی می‌توانند در چارچوب شعار مبارزه سلبی و ایجابی با استثمار و استحمار و استبداد (زر و زور و تزویر) شریعتی، مبارزه سلبی و ایجابی با تبعیض متکثر جنسیتی، طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، نژادی، قومی، مذهبی و غیره امروزه جامعه ایران را به صورت کنکرت و مشخص تعریف و تبیین نمایند.»

همچنین کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی باید عنایت داشته باشند که «هر جریانی که در جامعه امروز ایران به دنبال تغییر و تحول همه‌جانبه ساختاری فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی یا اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی باشد، باید بتواند در بستر همین جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک و تکوین یافته از پایین) توسط آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی و ارتقا مطالبات آنها

مسیر تحول و تغییر سلبی و تغییر خودشان را تعریف نماید و از این مسیر راه برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود و نیل به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات فراهم نمایند.»

۱۵ - در رابطه با تعریف دینامیسمی که جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل و تکوین یافته از پایین امروز جامعه بزرگ ایران به حرکت درآورده‌است، باید توجه داشته باشیم که:

اولاً این دینامیسم جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی صورت یکسانی ندارند، بلکه برای گروه‌های مختلف اجتماعی شکل متفاوت دارند. مثلاً حتی در جنبش کارگری بعضی از آنها «افزایش دستمزد مطالبه آنها می‌باشد» و بعضی دیگر برای «افزایش تسهیلات تأمین اجتماعی مبارزه می‌کنند» و بعضی دیگر «برای امنیت شغلی و لغو قراردادهای سفید امضا و غیره مبارزه می‌کنند» و بعضی حتی برای «آزادی و عدالت در جامعه ایران مبارزه می‌کنند.»

ثانیاً در تحلیل نهایی دینامیسم جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور، بر پایه حد آگاهی‌گری و سقف و اعتلای مطالبات آنها و حد سازمان‌یابی آنها قابل تعریف می‌باشد، یعنی هر چه آگاهی‌گری کنش‌گران این

جنبش‌ها بیشتر باشد و هر چه سازمان‌یابی آنها رشد پیدا کند و هر چه سطح مطالبات آنها اعتلا و گسترش و افزایش پیدا کند، بدون تردید دینامیسم آنها هم رشد می‌کند.

ثالثاً بدون تردید دینامیسم واقعی در این شرایط فقط جنبش‌های مطالبه‌محور، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین و مستقل از حاکمیت و جناح‌های درون حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ دارند. رابعاً جوهر رادیکال دینامیسم جنبش‌های مطالبه‌محور امروز جامعه ایران تنها توسط محدوده‌ای می‌باشد که این جنبش‌های دینامیک بتوانند مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم را به چالش بکشند. به بیان دیگر موضع سلبی و ایجابی ضد سرمایه‌داری حرکت این جنبش‌های دینامیک است که می‌تواند جوهر رادیکال دینامیسم جنبش‌های دینامیک امروز جامعه بزرگ ایران را تعریف بکند.

خامساً «اعتلای پتانسیل دینامیسم جنبش‌های مطالبه‌محور امروز جامعه ایران در گرو اعتلا و پیوند جنبش‌های آکسیونی یا خیابانی با جنبش‌های اعتصابی می‌باشد» به بیان دیگر «در گرو حرکت اعتراضی دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی می‌باشد». بی‌تردید، تجربه جنبش معلمان در سال ۱۴۰۰ که بیش از یازده بار تجمع سراسری در کشور داشته‌اند و توانستند در عرصه میدانی در حداقل زمان ممکن توازن قوا را به سود



خود تغییر بدهند و رژیم مطلقه فقهاتی را در برابر قبول و پاسخگویی به مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی کنند، نشان داده است که «پتانسیل دینامیسم جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی، منهای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی سراسری و اعتلای مطالبات آنها، بر پایه حرکت دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی آنها قابل تعریف می‌باشد.»

